



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحمید امینی

جلد ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ترجمه الغدير - جلد ۷
۹	مشخصات کتاب
۱۰	دباجه مؤلف
۱۰	شعراء غدير در قرن ۰۴
۱۰	غديره ابوالفتح كشاجم
۱۰	اشاره
۱۲	شاعر
۱۲	ادب و شعر كشاجم
۱۵	هجو سرايي كشاجم
۱۷	كشاجم و رياست مداری
۱۷	كلمات گهربيز و سخنان حكمت آميز
۱۹	سياحت و جهانگردی
۲۱	عقائد كشاجم
۲۵	اساتيد- تالیفات
۲۷	ولادت- وفات
۲۷	فرزندان شاعر
۲۹	غديره ناشی صغير
۲۹	اشاره
۳۳	بيوگرافی شاعر
۳۷	ولادت- وفات
۳۸	مصادر ترجمه و بيوگرافی شاعر
۳۹	غديره بشنوی کردی

- ۳۹ اشاره
- ۴۰ بیوگرافی شاعر
- ۴۱ طایفه بشنویه
- ۴۳ قسمتی از اشعار بشنوی
- ۴۵ غدیریه صاحب ابن عباد
- ۴۵ اشاره
- ۴۸ بیوگرافی شاعر
- ۵۱ تالیفات صاحب
- ۵۳ وزارت- سماحت- مدیحه سرایان
- ۶۵ اشعار صاحب در شعائر مذهب
- ۷۲ مذهب صاحب
- ۸۰ خصال نیک همراه شگفتیها
- ۸۳ کلمات قصار
- ۸۴ وفات صاحب
- ۹۰ مصادر ترجمه و فرهنگ رجال
- ۹۱ غدیریه جرجانی
- ۹۱ اشاره
- ۹۲ شرح حال شاعر
- ۹۷ غدیریه ابن حجاج بغدادی
- ۹۷ اشاره
- ۱۰۰ شرح حال شاعر
- ۱۰۰ پایه علم و دانش
- ۱۰۲ ادب و هنر
- ۱۰۳ معاصرین شاعر از خلفا و شاهان

- ولادت و وفات ۱۰۷
- غدیریه ابو العباس ضبی ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- بیوگرافی شاعر و اشعار او ۱۱۱
- غدیریه ابو رعمق انطاکی ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- شرح حال شاعر و نمونه اشعارش ۱۲۱
- غدیریه ابو العلاء سروی ۱۲۶
- اشاره ۱۲۶
- شرح حال شاعر ۱۲۷
- غدیریه ابو محمد عونی ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
- شرح حال شاعر ۱۳۵
- غدیریه ابن حماد عبدی ۱۴۸
- اشاره ۱۴۸
- شرح حال شاعر ۱۵۹
- ولادت و وفات ۱۶۱
- غدیریه ابوالفرج رازی ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- شرح حال شاعر ۱۸۳
- غدیریه جعفر بن حسین ۱۸۶
- شعراء غدیر در قرن ۰۵ ۱۸۷
- غدیریه ابوالنجیب طاهر ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷

۱۸۸	شرح حال شاعر
۱۹۰	غدیریه شریف رضی
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	شرح حال شاعر
۱۹۳	معلمان ادب و مشایخ حدیث
۱۹۴	شاگردان و راویان
۱۹۵	تالیف و تصنیف
۱۹۵	پیرامون نهج البلاغه
۱۹۵	اشاره
۲۰۰	مولف نهج البلاغه
۲۰۴	سایر تألیفات سید رضی
۲۰۶	شعر و شاعری
۲۱۰	القاب- مناصب
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	نقابت
۲۱۱	اشاره
۲۱۳	نقابت کلی و عمومی
۲۱۳	سرپرستی مظالم (دادستانی)
۲۱۳	سرپرستی امور حج
۲۱۵	ولادت- وفات
۲۱۶	مراثی- سوگنامه ها
۲۱۷	نمونه ای از اشعار و قصائد
۲۲۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف/غ۸۴۱ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

دیباچه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای را بر معرفتش سپاس می گزاریم و همو را می ستائیم که راه سپاسگزاری را بما آموخت. درهای علم و دانش را به روی ما گشود تا به ربوبیت او آشنا گشتیم و در توحید و یگانه پرستی راه اخلاص گرفته، از کجروی، دو روئی، ستیزه جوئی و تردید بر کنار ماندیم.

سرور پیامبران محمد مصطفی را بر ما گسیل داشت که نعمت وجودش عظیم ترین منت است، و بعد از او، با دو جانشین گرانقدرش قرآن و عترت، بما عزت و کرامت بخشید و در این میان بهره ما را از این خوان نعمت و کرامت چندان فزون و موفور ساخت که توانستیم با گامهای بلند و استوار، در راه مصالح امت و اصلاح اجتماع قدم نهیم و با موفقیت کامل به خدمتگزاری دین دانش و بزرگداشت دانشمندان صاحب فضل، قیام نمائیم.

آری ذات مقدس او را ستایش می کنیم که گامهای ما را بر جاده حق و حقیقت استوار داشت و در حالیکه جز حق نگفتیم و بجز راه حق نپوئیدیم اوراق زندگی ما را با سعادت و نیکبختی برنگاشت و آثار قلم ما را بر صفحات زرین تاریخ به یادگار نهاد. البته ذات مقدسش توفیق بخش هر نعمت و همو سرپرست و یاور ماست.

عبدالحسین احمد امینی

[صفحه ۲۳]

شعراء غدیر در قرن ۰۴**غدیریہ ابوالفتح کساجم****اشاره**

(متوفی ۳۶۰)

له شعل عن سوال الطلل

اقام الخلیط به ام رحل

سرگرم خاطره ای است که از واپرسی خانه معشوق باز مانده، رفیق راهش بیاید یا بکوچد.

- آهو چشمان در پس پرده بدو چشم دوخته از چاک خیمه بدو می نگرند.

- ولی گو نه های نمکین که در اثر شرم، زرد و سرخ می شود، قلب او را نمی رباید.

کافی است نکوهش مکنید. گذشت روزان و شبان زبان به نکوهش باز خواهد کرد.

- او دیگر عشق سوزان را بکناری نهاده، آتش اشتیاق را هر چند زبانه کشد خاموش می کند.
- اینک از گریه بر آهووشان سرخورده به گریه بر پاکان سرگرم شده است.
- چه هلالهای نوافروز که قبل از دوران درخشش و کمال فرو افتاد و چه بدرهای تابان که بزودی غروب کرد.
- آنان در میان خلق، حجت خدا و آیت حق بودند و روز رستاخیز خصم آنکس که از یاری کناره گرفت.
- خداوند سند پیشوائی آنانرا نازل نمود و او سند خدائی را مردود شمرد.

[صفحه ۲۴]

- جدآنان خاتم پیامبران است، این را ملل جهان می دانند.
- پدرشان سرور اوصیاء است که دستگیر ناتوان و به خاک افکن قهرمانان بود.
- آنکه به سر نیزه آموخت چگونه در قلب دشمن جای گیرد، وشمشیر را که چه سان بر فرقها نشیند.
- روز نبرد، اگر زمین از جای بجنبد، او از جای نجنبد.
- همانکه از دنیای مردم رو گرداند، موقعیکه با زر و زیور خود را آراسته بود.
- هنگامیکه دیگران با او سنجیده شوند، شریفترین آنان، بمنزله زمین پس است که با آسمان بسنجند و یا چون قطره که با دریا مقیاس گیرند.
- با آن بخششی که ابراز و آموخته و آن وقاری که کوه از آن پایداری یافت.
- بسا فتنه که با رهبری او رخت بر بست و مشکلاتی که با اندیشه او فیصل یافت.
- خدای عز و جل مشعل گمراهی را بوسیله او خاموش کرد، همان مشعل که شراره های آن دامن هدایت را به آتش کشید.
- آن سروری که خداوند، خورشیدش را نزدیک غروب بر او باز گرداند.
- واگر باز نمی گشت، عوض تابش و درخشندگی برای همیشه روسیاه می شد.
- همان سروری که، بخاطر دین و آئین با نیزه با ریگ بر سر مردم کوبید همانسان که بر سر شتران عربی کوبند.

و قد علموا ان یوم الغدير

بغدرهم جز یوم الجمل:

همگان دانستند که در اثر نابکاری آنان بود که روز غدیر، روز جمل را در پی داشت.

- ای گروه سیه کاران که به پیامبر تلخی مصیبت را چشاندید.

تا آنجا که گوید:

- صریح قرآن خصم شماسست و هم آنچه بهترین پیامبران در آن روز فرمود.

- سفارش او را، علنا زیر پا نهادید، و بر او بستید آنچه را که خواستید.

[صفحه ۲۵]

تا آخر قصیده که در نسخه های خطی به ۴۷ بیت بالغ می شود، ولی ناشر دیوان، قسمتی را که با مذهبش مخالف بوده از دیوان چاپی ساقط کرده است، و این اولین دست خیانتکاری نیست که سخنان حق را جابجا می کند.

شاعر

ابوالفتح محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی بمعروف به کشاجم. نابغه ای است از نیکان امت و یگانه ای از رجال برجسته، و شهسواری در نقد و ادب، کسی با او برابر نبود، و نه او یاری بحث و مشاجره داشت. شاعر بود، نویسنده و متکلم بود، منجم، منطقی، اهل حدیث، از طبیبان ماهر و زبردست. محقق، موشکاف، و هم اهل بخشش و نوال. خلاصه همه فضائل در او جمع بود، و بدین جهت خود را کشاجم نامید که هر یک از حروف پنجگانه، اشاره به یکی از فنون متداول داشت: ک = کاتب. ش = شاعر. ا = ادب و انشاد (سرود) ج = جدل یا جود. م = متکلم یا منطقی و منجم. و بعد از آنکه در علم طب مهارت کامل یافت، حرف طا را هم بر آن افزود و طکشاجم گفت، ولی بدان شهرت نیافت. شرح این لقب در کتاب رجال مضبوط است، با اختلافی که بدان اشاره گشت. البته این مرد، در تمام این مراتب سرآمد عصر بوده و چه بسا اختلاف در شرح لقب از همین جا، ناشی گشته باشد.

ادب و شعر کشاجم

نامبرده پیشوای ادب و پیشگام شعر است. تا آنجا که رفاء سری، آن شاعر چیره دست، با مقام بلندی که در فن شعر و ادب داشت، به رونویسی دیوان کشاجم علاقه

[صفحه ۲۶]

وافر داشت، و در سبک شعر براه او میرفت و بر قالب او خشت میزدو چنان در این متابعت و دنباله روی شهرت داشت که یکی از شعراء گفت:

- بدبخت آنکه اشک میریزد و دانه های اشک بر پهنای سینه اش روان است.

- اگر نبود که خود را سرگرم با ده ناب کرده و با رساله های صابی و شعر کشاجم غم دل را فراموش می کند.

ابوبکر، محمد بن عبد الله حمدونی، دیوان شعرش را مرتب کرد، و اضافاتی که از پسر کشاجم ابی الفرج بدست آورده بود، بدان ملحق نمود.

از چکامه هایش چنانکه آثار مهارت در لغت و حدیث، و تفوق در فنون ادب و نویسندگی و سرود به چشم می خورد، وزنه او را در روحيات و معنویات سنگین می کند و ملکات فاضله او را نمودار می سازد، مانند این شعر:

- مقامات عالیه ام، آوازه مرا در کاخهای خسروان بلند کرد

- و اشتیاق طبیعی که به مکارم اخلاق دارم، چه من در تحصیل نیکبها سخت حریصم.

- بسوی بالاترین مراتب مجد و عظمت پر می زرم و از درجات مبتذل آن دامن می کشم.

- در مکتب دبیری و نویسندگی بشیوه های نو پرداختم و هدیه ادب آموزان ساختم.

- مضامین بکر و لطائف نغز را در جامه آدب آراسته به حجله آوردم.
- و روایات ممتاز و برگزیده را با قریحه و ذوق سرشار آیین بستم. -
- این ها را همه با همتی که در ساحت مجد و بزرگواری می خرامد، دمساز کرده ام.
- و هم با عزمی راسخ که نه در مشکلات و ماند و خسته گردد.
- و این عزم و همت در هر مصیبتی که از چشم خون بچکاند، رفیق و دمساز من است.
- واز اشعار کشاجم که حکایت دارد از نبوغ او در بنظم کشیدن معانی بلند و

[صفحه ۲۷]

- نکته سنجی، قدرت نظر، دقت اندیشه، استواری فکر، این شعر اوست:
- اگر جمعی به حق بر ثریا دست یافته اند، من بر والاترین اختران دست افراشته ام.
- نه چنین است که زبان شعرم از دم شمشیر هندی تیزتر و بران تراست؟
- و این دست من است که با انگشتان قلمی را می فشارد که اشک آن را در اختیار است؟
- قلمی چون افعی نر که دشمنان از او در هراس اند، و یا چون ماری که افسونگر از آن در جستجوی پناه است.
- و از آن شکاف که سموم جانگزا تراوش می کند، فاد زهر آن نیز می تراود.
- چون پتک بر سر دشمن فرود آید و دوست مستمند را نعمت و توان بخشد.
- و آن خطها که برنگاشته ام، مانند ابر نازک رگرگ می درخشد.
- با بیان شیرین، زیوری در قالب الفاظ ریختم که در قدرت همگان نیست.
- و قافیه ای پرداختم که چون در خوشاب آویزه گردنهایست.
- چنان زیبا و دلاویز که چون گوشها بشنوند، سرور و بهجت در چشمها ظاهر گردد.
- و ادراک هر چند لطیف باشد، چون در معانی اشعارم بخرامد، شیفته و مفتون ماند.
- این لطیفه های دلاویز همخوابه من است و این اندیشه من است که آنرا در آفاق دور پراکنده می سازد.
- اگر مشکلی پیش آید، من پیشاپیش همه چون تیر شهاب روانم.
- و اگر بخواهی، شعرم شیرین تر از داستان عشاق و مغازله جوانان است.
- با شراب سرد هم پیمانم و با زیبا رویان میانسال، دمسازم. با این همه در رزمگاه چون شیر ژبان.
- صبحانه من سامان دادن امر و نهی است، عصرانه من شراب جانافزا.
- در بزم سنگین و با وقارم: نه حریفان را خجل سازم و نه ساقی را ملامت کنم.
- اگر شراب بپیمایم، پیمانه بر سر دست گیرم و بدلخواه ندیمان لبریز کنم.

[صفحه ۲۸]

- من آماده صید و نخجیرم: نخجیر نخبه های زنان که از نژاد اسیل و کریم باشند.
- باریک میانی که چون سمنند خوشخرام، برای مسابقه ورزیده شود.

- جوانهای شاداب که از زیبایی طبیعی برخوردارند.
- و چون زبانشان از کام بر آید که سخن گوید، اندام سپید و مژگان بلندشان مدیحه سرا شود.
- گویا گاو وحشی با آن نرگس مست، دیده بدیدارشان گشوده که از شرم در گوشه خزیده است.
- اینها همه با حریفان و ندیمانی که در صفا و یکرنگی بی نظیراند.
- در واقع، محقق ادیب، شاعر ما کشاجم را هنگام سرودن شعر، در لباس معلم اخلاق می بیند، آنهم استادی گرانمایه که در شعر آموزنده اش، نمونه های اخلاق نیک، طبع بلند، وفا و صمیمیت آشکار است، و واقعا برای تزویج مبادی انسانیت و تحکیم مبانی فضیلت و تقوی بپا خاسته.
- این شعر او را ملاحظه کنید:
- هر که مهر ورزد، با وفا و صمیمیت، محبتش را پاس می دارم.
- تا توان در کالبد دارم، رضایت خاطرش را بجویم و چون ناگواری بدو رسد عنایت و اشفاقمان سر رسد.
- این خوی ما است، و ما مردمی هستیم که همت به مکارم اخلاق گماشته ایم.
- و یا این شعر دیگرش:
- جمعی بدون جرم و خطا از ما بریدند.
- دچاریدینی شده اند، کاش بما خوشبین می شدند و بعد از ما می بریدند. اگر مایل باشند باز بر سر پیمان می رویم.
- اگر آنها بدوستی باز گردند، ما هم برمی گردیم، و چنانچه خیانت ورزند ما خیانت نمی ورزیم.

[صفحه ۲۹]

- و اگر آنها از ما سرگرم و بی نیاز شده اند. ما از آنها بی نیازتریم.
- و یا باین شعرش که ابن مقله را می ستاید بنگرید:
- منشهائی در من است که اگر آزمایش شود، مایه آرزوی دگران خواهد بود.
- و همتی عالی که به ثریا بسته است، و تصمیم قوی که در مشکلات از هم نمی پاشد.
- و تواضعی که لباس کرامت بر من پوشانده و چه بسیار عزت، با تواضع بدست آمده.
- با سروران و بزرگان همدم شدم و کسی از من خطا و لغزش ندید.
- از کاردانی من بهره ور شدند، و من برای آنها از ریسمان رساتر و از شمشیر بران تر بودم.
- باسبک زیبا و کلمات شیوا، که نه چون سنگلاخ، بلکه روان و سلیس است.
- اگر تشنه ای را از شراب شعرم بچشانم، آتش درونش فرو نشیند و دگر آب نیاشامد.
- چه سبک های شیوا و شیوه های آسان که در شعر نهادم و هر که بدان پوید راهبر شود.
- رسوم و سنتهای من همگانی است: نه دبیر از آن بی نیاز است و نه نویسنده صاحب قدم.
- مردانی در این راه با من همگام شدند که بخشش و نوال من آنها را فرو گرفت و این در اثر جود و سلامت طبع من بود.
- اما روزگار در صدد مکر و نیرنگ شد و دامها بر سر راهم چید، روزگار همیشه چنین است.
- ولی من کنج قناعت گزیدم و به هیچکس روی نیاوردم. البته آزاد مرد بار دگران را بر دوش می برد.
- ملاحظه بفرمائید: موقعی که کشاجم در اثر انقلاب زندگی از دوستان خود دور می ماند، این دوری بر او گران آمده، بار فراق بر

دوشش سنگینی می کند، در

[صفحه ۳۰]

نتیجه زبان بشکایت گشوده جزع می کند، ناله و زاری سر می دهد و در شعر خود، آتش دل، کشش قلب، هم فراق و اشک ریزان خود را چنین شرح می دهد:

- کیست که بر چشم اشکبارم بنگرد و بر روان خسته ام رحمت آرد؟

- اشکم چون جوی روان است، گویا خاری در چشم خلیده.

- اگر از دیده نامحرم مستور بماند، سیل اشک به پهنای سینه ام بریزد و اگر از فتنه رقیب هراسد، چون چشمه آب بخشکد.

- این گریه جز به حسرت روزگار گذشته نیست.

و یا این شعر دیگرش:

- ای که از من بریدی و بسویم نمی نگری. خدا کند شبی را مثل من بسر نیاوری.

- درد فراق چنان مرا دردمند ساخته که دشمن بحالم گریست.

- دل آشفته ام را به آرزوی تو بسته ام: زنده اش کن یا هلاک ساز.

کشاجم از قلبی مهربان، روحی خاضع و فروتن و اخلاقی نرم و لطیف برخوردار بود، عواطف انسانیش سرشار، و هیچگاه گرد شرارت و بد ذاتی و زخم زبان نگشت، و به هجو و بد گوئی کسی نپرداخت.

او شعر را از مفاخر و فضائل خود می شمرد، و آنرا وسیله ای برای مدیحه سرائی بزرگان و یا سپری در مورد هجو دشمنان قرار نداد، اصولاً بسوی مدح و یا هجا گرایشی نداشت و برای این دو ارزشی قائل نبود، چون نه می خواست به کسی زور گوید تا هجو سرا باشد، و نه شعر را وسیله معاش و مطامع خود سازد، تا مدیحه سرا گردد، او می گفت:

- اگر حقیقت بین باشی گرد هجو و یا ستایش مردم نخواهی چرخید.

- بلکه خواهی دانست: شعر ترجمان خوش بیانی است که آداب انسانی را باز گو کند.

[صفحه ۳۱]

هجو سرائی کشاجم

قرن چهارم هجری سرائندگان تربیت کرده که هر یک روش خاصی از فنون هجو سرائی را پیش گرفته اند، هر فنی از این فنون، به تنهایی سبک علیحده ای بشمار می آید، و چون در کنار هم گذارده شوند، امتیازشان آشکارتر و اهد گشت. البته هجو سریان، برخی زیاده روی کرده و جمعی کمتر پیرامون آن گشته اند، و شاعر ما کشاجم از دسته دوم است. او در هجو سرائی سبکی بدیع انتخاب نموده که از آن تجاوز ننموده.

اگر درست دقت بفرمائید، می یابید که شاجم در انتخاب این سبک، تحت تاثیر اخلاق نیک، طبع کریم و عواطف انسانی خود بوده، تا آنجا که گویا این ملکات فاضله با جانش درهم آمیخته و در تار و پودش نفوذ کرده، فرمانروای روح و اعضای اوست.

شما آثار این روحیات لطیف را می توانید در هجویات او عیناً مشاهده کنید جز در یکی دو مورد که از این حد پا را فراتر نهاده است.

موقعی که زبان به هجو می‌گشاید، بنظر می‌رسد واعظ مهربانی بر کرسی خطابه بالا رفته، یا ناصح مشفق دستانه عتاب آغاز کرده، یا خصمی در صدد مدارا و مجامله بر آمده است. نه چون دیگران که طعن زند و عیب تراشد و در بدگوئی دچار خشم شده پرخاش کند، یا چون کوره بجوش آید و انتقام کشد.

او هجو سرائی را آلت دفاع ساخته نه آلت حمله و هجوم و لذا تمام هجویات او، از لهجه های تند و گزنده، فحش ناموس، گفتار زشت و آلودگی پاک است، خصم خود را هتک نمی‌کند و به هر گونه دریدگی و بدکرداری نمی‌آلاید، آزار او را مباح نمی‌شمارد، و حرمت او را نمی‌برد، دروغ و تهمت نمی‌زند، درست بر خلاف سیره و روش هجو سرایان و سرایندگان اعصار گذشته. مثلا باین اشعارش توجه بفرمائید که در هجو یکی از فرزندان روسا سروده چون نامه او را بدون جواب برگردانده: آری نامه ای بسویت نوشتم که پاسخ ندادی و نامه ام را دست نخورده باز گرداندی.

[صفحه ۳۲]

- نامه ام با خواری برگشت و پیک نامه از برخورد پرده دار و خودپسندی در زبان ناله ها داشت.
- گویا می بینم نامه ای برایم نوشته و عذر این اهانت را، در ضمن ملامت و سرزنش باز گفته ای.
- انصاف بده. و البته انصاف شایسته مردم آزاده آداب دان است.
- ای که بر همگان رحمت خدائی و بر من تنها چون تازیانه عذاب.
- پدر و مادرم فدایت باد. تو در این خصلت: خودپسندی سر و دگران را، با مهربانی نویسندگان درهم آمیخته ای.
- و یا سروده دیگرش در هجو جمعی از روسا و بزرگان:
- معدود باد ریاست آن قومی که در جوانی بدبخت و زبردست بوده در پیری به دولت رسیده اند.
- اینان که نو دولت اند و در مراتب عالیه انسانی اصالت ندارند.
- سرگرانی و کبر فروشی را صواب می‌شمارند و حال آنکه کسی کبر و خودپسندی را صواب نمی‌شمارد.
- اگر روزی نامه ای بنگارند و از دوستی یاد کنند، تنها ادعیه خالصانه نثار کنند، گویا مستجاب الدعوه اند.
- و از هجویات لطیفش این گفتار اوست: -
- آن زنک مسکین که به ازدواج "ابی عمر" در آمده.
- در شب عروسی پسری زائید.
- گفتم: این پسر از کجا آمد؟ کسی که با او هم بستر نگشته.
- شوهرش گفت: مگر در خبر صحیح وارد نشده:
- "- ولد المرء للفرش و للعاهر الحجر؟"
- (فرزند از آن صاحب بستر است و نصیب فاسق سنگ)
- با خود گفتم: پس مطابق این خبر، بینی من بخاک مالیده باد، چه عوض

[صفحه ۳۳]

اینکه او را هجو گویم تهنیت گفته ام.

کشاجم و ریاست مداری

در اثر همان سلامت طبع، پاک‌ی نفس، نیک نهادی و محاسن اخلاقش، و بخاطر اینکه از مکر، فریب، بد زبانی و شرارت بر کنار بوده، خود را به مشاغل حکومتی و قبول پست های دولتی، در بارگاه سلاطین و امرا آلوده نساخت، و نه در آرزوی آن بود که در شون وزارت و استانداری و یا دبیری و کارگزاری دربار خلفا نصیبی داشته باشد.

لذا فضائل نفسانی و عقل و درایت خود را که سرمایه اینگونه مشاغل است، وسیله نیل بان قرار نداد، بلکه پوشیدن لباس ریاست را، هلاک روح و جان می دانست، می گفت:

- اشغال پست ریاست با سرگرانی و نخوت همراه است.

- هر گاه کسی جامه ریاست بپوشد، در خلوت و جلوت، پیدا و نهان، دچار سر بزرگی و تکبر خواهد شد.

- در نتیجه از ادای حقوق برادران کوتاهی می کند و طمع می بندد که برای خوشایند او، بدر خانه اش چون سیل بشتابند.

- حتی از دعای نیک هم درباره دوستان مضایقه دارد، و با این همه انتظار دارد محبوب همگان باشد.

- بخاطر این است که میگویم: اگر من بدو نامه بنگارم، خداوند دعای مرا مستجاب نفرماید.

- حتی من به خانه او پا نخواهم گذاشت، گر چه در خانه خدا مسکن گزیند.

در این صورت طبیعی است که ببینیم، دوستان خود را از قبول پستهای دولتی باز داشته، از تصدی مناصب و مشاغل دیوانی بر حذر می دارد، مبادا گرفتار عار و ننگ نوکری ارباب دولت شوند:

به رفیقان خود هشدار می دهد که، ریاست مداری، با سیه کاری و تیره روزی و

[صفحه ۳۴]

دست درازی بجان و مال دیگران همراه است، و علاوه بر اینکه، وسیله دشمن تراشی است، باعث می شود که حق را زیر پا بگذارند و حقوق مردم را ضایع کنند و مکارم اخلاق را بچیزی نخرند.

در این زمینه کافی است توجه بفرمائید که به یکی از دوستانش که کارگزاری اداره پیک را پذیرفته چه می نگارد:

- ای کارگزار پست، از چشم من افتادی و منفور شدی، در حالی که قبلا ترا دوست می داشتم.

- تو همان بودی که وجود نگهبان را بر خود گران می شمردی و امروز با تصدی این پست، نگهبان ما گشته ای.

- جانها از تو نفرت کرد، و دلها ریمد، با اینکه تو خود صید کننده دلها بودی.

- آیا مردم از او شگفت نمی اورند که تا دیروز آهوی اهلی بود و امروز گرگ آدمخوار شده؟

کلمات گهربیز و سخنان حکمت آمیز

در اشعار کشاجم، نمونه فراوانی از حکمت ورهبری خردمندانه بچشم می خورد که او را در صف رهبران عالی قدر جای داده، و گواهی میدهد که براستی و حقیقت در خیرخواهی است و دعوت بسوی حق سبحانه و تعالی قدم برداشته است، با اندرز نیکو و موقع شناسی، سخن حق را پراکنده و منتشر ساخته، و با بیان حقائق، امت اسلامی را به صلاح و نیکی دعوت و از تمایلات نفس اماره بر حذر داشته:

از این جمله اشعارش:

- هر خوی و منشی، چون بیندیشی نیک و بد دارد. - این در طبیعت و سرشت آدمی است، و هیچ دانشور مطلعی آنرا انکار نکند.
- حکمت و کاردانی صانع و مدبر جهان است که هر چیزی، نفع و ضررش توأم است.

[صفحه ۳۵]

- تو کوشش کن بهره ات از نفع بیشتر و از ضرر اندک باشد.
- تلخی اندیشه و سخن حق را بخوبی تحمل کن و آگاه باش که تلخی هوسرانی و خودسری از آن بیشتر است.
- جان خود را در کاردانی و تدبیر امور، ورزیده ساز، و مگذار بدون مطالعه و پیش بینی وارد عمل شود. چه تدبیر و کاردانی با فضیلت و افتخار همراه است.
- نفس خود را در هر چه خواهد و جوید، فرمان مبر، چه باید از قهر تو حساب برد.
- نفس آدمی، بالطبع از نیکیهاکناره می گیرد و بسوی بدی می شتابد که فریبنده است.
- و نیز این شعراو:
- در شگفتم از آن که، دولتی دارد و خدایش از نگونسار شدن در طلب معاش محفوظ داشته.
- چرا اوقات خود را به دوبرخش تقسیم نمیکند: نصیب مادی و بهره معنوی.
- موقعیکه از عیش و لذت فارغ شد، به تاریخ و اشعار و نویسندگی رو آورد. -
- گاهی بکوشد و گاه براحت گذرانند، و چون شب پرده تاریکی آویخت بپا خیزد.
- در روشنائی روز از دنیا بهره مند شود، و در شب تاریک به حقوق الهی قیام گیرد.
- این تقسیم بندی سهل است، اگر پند پذیری باشد با سعادت و راه صواب موفق میشود.
- و از سخنان گهر بارش در تحلیل " رضای از نفس " و آنچه مایه سرکشی و عناد و بی توجهی او بآداب و اخلاق می شود، این شعر اوست:
- هیچگاه از خودم خوشنود نشده ام که به به نفس من خرم و شادان است بلکه یک جوانمرد، موقعی از خودش خوشنود است که نفس را بخشم آورده باشد.
- اگر من از نفس خودم خوشنود می شدم، بی گمان در تحصیل آداب و اخلاق گامهای من کوتاه تر بود.

[صفحه ۳۶]

- حتی در آن چند گام کوتاه، زبان به سرزنش و عتاب می گشود که چرا به رنج و تعبم افکندی.
- و از سخنان حکمت آمیزش این شعر اوست:
- جوانمرد اگر به زندگی حرص ورزد، باید تن به ذلت دهد ولی درصبر و شکیبائی شرافت عالی تحصیل می شود.
- آنکه دائم در طلب دولت گام می زند، در واقع حمال دیگران است. -
- و گاه آنچه در اختیار دارد، بامید بهره بیشتر به معامله می گذارد و سرمایه را از کف می دهد، چنانکه پف کننده آتش گاه است که آنرا عوض شعله ور ساختن خاموش می کند. باین شعر دیگرش بنگرید: -
- زیور جوانی، عاریت است، تو هم جوانی و خانه جوانان را واگذار

- از تحصیل مراتب عالی ادب بازت ندارد، آن معشوقه ای که وعده وصل می دهد.
- آن معشوقه که عطر دلاویزش فضا را معطر ساخته، و دستبند زرین ساعد مرمرینش را زینت داده.
- عشق بازی اولش شیرین، ولی آخر آن، تلخکامی ببار می آورد. - برای تو که لجام گسیخته، در مستی لذت غوطه وری، چه جای عذر خواهی است.
- آنهم بعد از رسیدن به حد تمیز و قدرت تصمیم.
- آنکه در عهد جوانی به مقامی رسد، میان خود و سروری پرده آویخته است.
- مایه افتخار نیست که جوانمرد، خودنمائی کند و پر جنب و جوش باشد.
- یا شیفته شراب و دلباخته آهو چشمان.
- مردم از در خانه اش مهجور باشند و میهمانان منفور.
- افتخار جوانمرد به این است که دشمنانش محزون و دوستانش عزیز باشند.
- از ناموس آبروی خود دفاع کند و برای جلب رهگذران آتش خود را شعله ور سازد.

[صفحه ۳۷]

- کوشش کند ولی یا در طلب فرمانروائی، یا معاونت آن.
- در میدان نویسنده گی و خطابه و سخنوری و قافیه پردازی فرد و ممتاز باشد.
- در مهمات بیدار و هوشیار، و چرت بر چشمانش راه نبرد جز اندک.
- چنانکه گویا از تندی و تیزی، چون شراره آتش است.
- تا آنجا که مایه بیم و امید باشد و جمال و جلال او چشمها را پر کند.
- آنهم در اسکورت پر هیاهویی از سیاهی لشکر که گویا شب، چادر خود را بر آن گسترده است.
- فامیل و خاندانش افتخار دارد که گرد و غبار راه را از دوش او بتکاند.
- و حاجتمندان در سر راهش بانتظار نشسته اند.
- پس همواره بکوش تا عظمتی تازه کسب کنی یا مشعل مجد و بزرگواری سابق را روشن نگهداری.
- و برای خود بنائی مرتفع در مکارم و آداب بر آور و در استحکام و زینت آن بکوش.
- و بازاری برای ترویج آن باز کن و در تجارت خود کوشا باش.
- مبادا انگل دیگران شوی. و پرهیز از آنچه آزادگان از عار آن پرهیز دارند.
- اگر نمیتوانی از خیر زندگی مایه ای تحصیل کنی، پس سنگ به دهانت باد.

سیاحت و جهانگردی

- شاعر ما کشاجم، از مهد پرورش خود رمله، به قصد سیاحت حرکت کرد و در سمت شرق روان شد، شهرها را زیر پا گذاشت و مکرر به مصر و شام و عراق سفر کرد و در قصیده ای که به ستایش ابن مقله وزیر، زبان گشوده، در عراق جا داشته که گوید:
- این همه رنج بخاطر این است که نمیخواهم بهوش آیم و هیچگاه از سفر و باز هم سفر خسته نشوم.
- ماه تمام و درخشنده، نقصی در پرتوش پدید نمیشود با اینکه شب تا به صبح

[صفحه ۳۸]

در سیر و انتقال است.

موقعیکه در مصر رحل اقامت افکنده، گفته است:

- اشتیاق دیدن مصر، خواب از چشم من ربوده بود، اینک مصر خانه من است.

- صبحگاه، با دوستان، بدیدن " جیزه " خوش و آب و هوا میروم و گاه حرکت را تاخیر میافکنم.

- در این میان که با یکی از بزرگان در ریاست وفرمان، پهلو به پهلو میزنم ناگهان از میخانه، سر بر میاورم، گویا مردی دائم الخمر باشم.

- صبح برای سرکشی دیوان و دفاتر رهسپارم و بازگشتم به خانه پریوشان است که عود و طنبور فراگیرند.

- جوش و خروش جوانی را پشت سر گذاشتم در حالیکه هوس دل را فرو نشاندم.

- از آهو بچه ای از مردم قبطکه زنار خود را بالای سرین زیر ناف می بندد.

و در این اشعار دیگر که سروده، ظاهرا خودش را بین مصر و عراق می بیند: گشت و گزار خود را باین دو شهر یاد می کند و آنچه از خوشی و بدحالی، سختی و رفاه دیده یا از مردم آن نعمت و نعمت چشیده و حرمت یا خواری دیده باز گو می نماید. گاهی این را ستایش می کند و آنرا هجو، گوش کنید:

- ای بت من گفتمی، و اینک گوش فراده و بشنو از جوانمردی که زندگیش عبرت است.

- می گوئی: صبر و بردباری پیشه کن و دل بگیر، و اگر تو خود عاشق شوی چنین نخواهی کرد.

- کیست بدوستانم خیر برد - گر چه از من دور افتاده اند - که زندگی بعد از آنان تیره و تار است.

- مشتاقم روی خرم چون ماهشان را بینم.

- شاهزادگانی که مایه مجد و بزرگواری و افتخارند.

- و نعمت و نوالی، که با جوانمردی زینت یافته و این کم نیست.

[صفحه ۳۹]

- موقعیکه دشمن رو آورد، مردم دست یاری بسوی آنان دراز می کنند و هم پشتوان آنهایند.

- کوه وقاراند. ماه مجلس اند، شیران بیشه اند و روز نبرد پیشتازان.

- سفیدرو، نیکوکار، دست باز، که بخل و خست ندارند.

- مردم از آنان خیر می برند و خیرات آنها مشهور و زبانزد خاص و عام است.

- اگر مرا در مصر دیده بودی که در جوار و پناه آنان، چگونه پریوشان باریک اندام را اسیر می کردم.

- رود نیل امواج خود را مثل حلقه های زره پهن می کرد.

- زورقها در بالای امواج، گاه بزیر می رفت و گاه بالا.

- جام شراب در دست پیر دختری در لباس مردان می چرخید که پیراهن خزش را با مشک ناب شسته بود.

بکران لکن لهده مائه
و تلک ثنتان و اثنتا عشره

- دوشیزه هم دو نوع است: این یکی صد ساله است و آن دیگر چهارده ساله.

- کاش من عراق را ندیده بودم و نام اهواز و بصره را نشنیده بودم.

- گاه بر فلات و گردنه فراز می گشتم، و گاه در صحرا و نشیب فرود می شدم، گاهی هموار و گاه سنگلاخ.

- گاه بر پشت شتر گردن دراز، هودج نهاده سایبان می افکندیم.

- و گاه در میان شط خروشان فرات که امواجش مانند خیال بهم میآمیخت روان بودیم.

- گویا عراق عاشق روی من است که مرا ترک نمی کند، یا دست بریده تقدیر مرا بدانجا می کشاند.

کشاجم در ضمن این سیاحتها و گشت و گزارها، با شاهان، وزرا و امرا می نشست، و از جوایز آنان بهرمند، می شد، و از عطایشان برای ادامه سفر استقبال می کرد. در ضمن با رجال علم و ادب و حدیث، رفت و آمد داشت، از آنان فرا می گرفت

[صفحه ۴۰]

و می آموخت، حدیث می گفت و می شنید.

بین او با دانشمندان، بزمهای ادبی و مجالس مناظره تشکیل شده و بعدها نامه‌نگاری ادامه یافت، تا آنجا که به علوم مختلفه آشنا و ماهر گشت، و در برخی فنون علمی و ادبی گوی سبقت ربود. از جمله در نویسندگی و خطابه پیش افتاد چنانکه مسعودی در کتاب خود مروج الذهب ج ۲ ص ۵۲۳ او را از رجال علم و ادب معرفی می کند.

عقائد کشاجم

دوره شاعر ما کشاجم، دوره ای است که آرا و مذاهب و دسته بندیهای دینی پدید آمده، در این عصر، کمتر کسی است که برای خودش مسلک خاصی اختیار نکرده باشد، و اسلام را با معنی خاصی تفسیر نکند، منتها برخی افکار و عقائد قلبی خود را صریحا اظهار کرده اند، و جمعی شرط احتیاط را از کف نهاده، افکار عمومی را در نظر گرفته اند.

ولی کشاجم از این راه و روشها برکنار بود:

او یک شیعه امامی است که در تشیع و موالات اهل بیت صادقانه قدم برداشته و فداکاری نموده است، چنانکه در خلال اشعارش، دلائل و شواهد این معنی آشکار است:

او به تشیع خود تظاهر بلکه افتخار می کرده و با براهین استوار مردم را بمذهب خود فرا می خوانده است، از حقوق اهل بیت جانبداری و در سوگ و ماتمشان ناله و زاری دارد و از دشمنانشان نکوهش کرده بیزاری می جوید.

اعتقادش این است که خاندان نبوت، در این دنیا، وسیله تقرب در بارگاه الهی اند و در آخرت واسطه رستگاری و نجات.

در واقع شخصیت کشاجم، نمودار این آیه کریمه است " ینخرج الحی من المیت " خداوند است که زنده از مرده بر آورد) چرا که جد شاعر، سندی بن شاهک است، همانکه دشمنی او با خاندان طهارت، و فشار و سختگیری او نسبت به امام موسی بن -

[صفحه ۴۱]

جعفر (ع) در زندان هارون الرشید کسی پوشیده نیست، همگان صفحات سیاه زندگی او را در تاریخ خوانده و شنیده‌اند. اما فرزند زاده اش کشاجم، در این جبهه بندی شیطانی، کاملاً از جدش کناره گرفته، نه تنها از خاندانش حمایت نمی کند، بلکه آشکارا به صف شعرا و قصیده سرایان اهل بیت پیوسته، بحمايت از آن بزرگواران برخاسته است. البته شگفتی نیست. خداست که دانه در راه ریگزار می پروراند، و گل را در میان خار. از نمونه اشعار مذهبی او این شعر است:

- می گریم ولی گریه بر خاندان انبیا چه دردی دوا خواهد کرد.
- اگر در این ماتم اشکهای نازنین و عزیزم بخاک می ریزد، در عوض صبر و شکیبائییم سر بآسمان می ساید.
- ای دوست نکوهش مکن این جامه تقوی که به تن دارم، از برکت همان محبتی است که به خاندان نبوت دارم.
- همانها که چون کشتی نوح، هر کس به دوستی و ولایتشان چنگ زند اهل نجات است.

لعمری لقد ضل رای الهوی

بافئده من هواها هواء

بجان خودم سوگند که هوی و هوس به گمراهی کشید دلهایی را که از محبت آنان خالی است.
- پیامبر خدا سفارشی فرمود که امروز سفارش او را به بیابان افکنده اند.
- این رسم تازه ای نیست، پیش از آن هم دیگران که دار فانی را وداع می گفته اند، تمشیت کارهای خود را به وصی خود محول کرده اند.
- قریش کینه های دل را آشکار نکردند مگر بعد از آنکه با خواری و پستی، آن کینه ها را در جامه پنهان کردند.
- اگر در برابر پیشوای حق تسلیم می شدند، افکار کج آنان برآستی می گرائید.

[صفحه ۴۲]

- ماه نوی که با پرتو کامل، به سوی صلاح رهبری می کند، و شمشیری که به سهولت فرق کفر را می شکافد.
- دریای دانشی که موج معجزاتش بآسمان سر می کشد، چنانکه آب از چشمه فوران کند.
- آنهم دانش آسمانی که در دسترس دیگران نیست، چه کسی به اختران آسمان دسترسی دارد.
- بجان خودم سوگند که پیشینیان، حق او را انکار کردند و چقدر شایسته بود که متابعت و پیروی می کردند.
- در معرکه نبرد بسیار اتفاق افتاد که مرگ بر سرهمگان سایه گستر بود.
- و او با شجاعت و دلاوری غمها را به سرور مبدل ساخت. پس اگر فضل او را انکار کنند، خورشید آسمان گواه و معترف است.
- او بود که در نبرد " ذات السلاسل " قبل از طلوع فجر، غبارمیدان را بچهره خورشید کشید، و همو بود که خورشید هنگام عصر برای او بازگشت.
- اگر او در جنگ بدر، قریش را داغدار ساخت، بخدا سوگند که آنان در کربلا، داغ دل را گرفتند.
- ای مرکب خطا، در تاریکی شب بتاز که شیطان ترانه سرائی آغاز کرد.

- بخدا سوگند که حرمت مصطفی هتک شد و بالاترین مصیبتها به آنان وارد آمد.
- مردانشان را چون بردگان راندند، و زنانشان را چون کنیزان به بند کشیدند.
- کاش جدشان حاضر و ناظر بود تا به دنبال کاروان غم، ناله و زاری سر می کرد.
- کینه های بدر بود که شعله ور گشته بود، البته کینه دل، درد بی درمانی است.
- او با داس مرگ، زیر پرچم قرار گرفته بود و خدا و نصرت بر فراز پرچم.
- در میان لشکر، رهبر هدایت بود، در حالی که چون شیر جولان می کرد.
- و چه بسیار جانها به آتش دوزخ شتافت و سرها که بر هوا پراکنده شد.
- با ضرب دستش، گویا گریبان است که پاره می شود، و با طعن نیزه گویا مشکی

[صفحه ۴۳]

- است که سوراخ می گردد.
- برگزیده خداست از میان برگزیدگان، و نخبه الهی است از میان نخبگان.
- جانم فدایتان باد پاک شدید، و خود مایه ستایش و ثنائید، و دیگران مایه نکوهش و هجا.
- روزی که برای محاکمه بدرگاه حق بخواندم خواهم گفت: آنچه بر عهده داشتم با برکت دوستی شما ادا کرده ام. - من یقین دارم که گناهان من با دوستی و محبت شما، ریخته خواهد شد مانند برگ درختان.
- خدای عالمیان بر شما درود فرستد، درودی که با ستارگان همطراز آید.
- و در شعر دیگرش خاندان طهارت را چنین می ستاید:
- ای خاندان رسول مقام شما، چون اختران رخشان بلند است.
- شما با افتخارات عالمگیر، بر دشمنان خود فائق آمده اید.
- برای شما علاوه بر شرف خاندان، بلاغت زبان و عقل و دانش بی کران است.
- اگر در مجد و بزرگواری پای مفاخرت بمیان آید. بالاترین درجه بزرگواری از آن شماست.
- این ها بجای خود، شما با فداکاری و شهادت، چه آتشها که از جان احمد خاموش نکرده اید.
- با نیزه های باریک که با خون رنگین شد و با شمشیرهای بران.
- شفا می بخشید جگرهای سوزان خود را از دست هر شخص کافر.
- شما از لذات دنیا چشم پوشیدید، بهمین خاطر به نعیم آخرت فائز شدید.
- و یا باین چکامه اش در باره دوستی و ولاء امیر المومنین - با توجه بآنچه در ج ۳ ص ۲۶ در این زمینه روایت کردیم - توجه بفرمائید:

- دوستی وصی پیامبر، خود نیکی و صله است، و از طهارت جان خبر می دهد.
- اما مردم، دانشمندانشان بدوستی او متدین اند و جهال حق او را نمی شناسند.

[صفحه ۴۴]

- همیشه تشیع در نجبا و بزرگان مشهود بوده و دشمنی اهل بیت در مردم پست و هرزه و باز در همین زمینه:
- دوستی علی با همت عالی توأم است، چه او خودسرور پیشوایان است.
- دوستان او را بررسی کن بین: جز این است که همگان صاحب دولت و نعمت اند.
- آن یک رئیس، و آن دیگر ادیب که بهره بکمال و نصیبی وافر برده است.
- و نیز پاک نژاد که موقع آزمایش و تفحص، کمترین تهمتی در نژادش نیست.
- درست که بانان واری، آنان پرتو رخشان اند، و دشمنان سیه کارشان سیاهی و ظلمت.
- این اشعار را، ثعالبی در کتاب " ثمار القلوب " ص ۱۳۶ آورده و استشهاد کرده است که، نسبت سیاهی به صورت ردمان " ناصبی " نزد ادبا مشهور و معروف است. و مانند این سخن در ضمن بیوگرافی ناشی صغیر بزودی خواهد آمد.
- کشاجم قصیده دیگری دارد که خاندان عترت را مرثیه گفته سوگواری می کند، توجه کنید:
- آری مصیبت سنگین همین است: صبح آن دردناک است و عصر آن هم.
- هیچ خانه خراب و دیوار شکسته ای غمناکتر از آن نیست که مردان خود را هم از دست بدهد.
- مصیبت‌های ناگوار که اگر طفل در شکم مادر از آن باخبر شود، مو بر اندامش راست خواهد شد.
- وای بر روزگار، که خاندان رسول را با داس مرگ درو کرد.
- اگر در مصیبت آنان بیندیشی. شرار غم و اندوه بجانت خواهد افتاد.
- برخی در همین دیار بخون غلطیدند و جمعی دورتر بخاک افتادند.
- در کربلا روزگار بر آنان سیاه شد، و چون سیاهی و ظلمت فرو نشست،

[صفحه ۴۵]

قربانیان معرکه همانها بودند.

- هر روز، باران رحمت، چون سیل ریزان باد چه صبحگاهان و چه عصرگاه.
- بر مزاریکه غریب خاندان رسول در آن آرمیده و اعضایش چاک چاک است.
- حامیان خوار ماندند و یاورانش کم شمار، و دشمن کینه ورش به منتهای آرزو رسید.
- پردگیانش را در پس محمل چنان دواندند که حتی شتران خسته و وا مانده شدند.
- با تهدید آنانرا از نوحه و زاری بر قربانیان خود منع می کردند، ولی فرشتگان عالم نوحه گر بودند.
- مصیبت بر جدش و پدرش تازه شد، موقعیکه با فریاد و صیحه استغاثه میکردند.
- اگر خدا نمیخواست که آنان قربانی و شهید شوند، عرصه را بر دشمنانشان تنگ می ساخت.
- او همان خدائی است که قوم ثمود را ریشه کن ساخت، هنگامیکه ناقه او را پی کردند و صالح بدو شکایت برد.
- ای گروه سرگشته و گمراه که در رسوائی غوطه ورید.
- به خدای خود خیانت کردید که رسول ناصح او را آزار کردید.
- چهره کسی را بخاک کشیدید که قبل از پیامبر جبریل بر آن بوسه نهاد.
- در مسئولیت به پیشگاه عدالت حق، همه تان یکسانید:

- آنکس که او را خوار گذاشته یاری نکرد، یا کسیکه بدست خود او را قربان کرد.
- بر آنکسی که حق آنانرا پایمال نمود، لعنت خدا باد در صبحگاه و شبانگاه.
- حق او را نشناختید با اینکه کعبه و ریگزار مکه حق او را می شناسند.
- اگر در ندای غربت و استغاثه آنان گوشها را به کری زدید، به کیفر این عمل روزی گرفتار شوید که هیچ کس، به فریاد شما نخواهد رسید.

[صفحه ۴۶]

- اینک قوچ وحشی هر که رابیند، نامردانه بخون کشد، فرداست که جهان پهلوانش بخاک و خون خواهد کشید.
- فردای قیامت، مخالفین خواهند دانست چه کسی در دین خود زیان برده و چه کس سود.
- روزی که پیش رویتان شعله های آتش به آسمان سر کشد، و زبانه آن چهره ها را بسوزاند.
- اگر در اثر سفاهت و نادانی بر آن خرده بگیرید، ماه تابانرا از بانگ سگ چه باک است.
- اگر حق آنانرا کتمان کنید، محکمت و متشابهاات قرآن یکسر به فضل و بزرگواری آنان گواهی می دهد.
- این مجد و عظمت که در مزار آنان سر بفلک می ساید از مشعل وجود آنان پرتو گرفته است.
- خاندانی که شمشیر پدرشان بخاطر دین در نیام قرار نگرفت، جز اینکه هواپرستان را بجای خود نشاند.
- اوست که چرخ سرکش زمانه بدست او رام شد، بعد از آنکه کشتزار دین بایر و ویران بود.
- قریش با او بجنگ برخاستند، در حالیکه او یاورشان بود، بدو خیانت کردند با اینکه خیر خواهشان بود.
- روز نبرد که دست و سرها پران می شد، شمشیرهای زیادی را بخونشان رنگین کرد.
- هنگامی که آنان به قدرت رسیدند، از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و همه بخاطر این بود که شمشیر آبدارش، دمار از روزگارشان برآورده بود.
- بلکه جز عناد و کینه با او روا نداشتند، کوشیدند که او را از رسیدن به قدرت مانع گردند، و خداوند یاور او بود.

[صفحه ۴۷]

- چابک و بی درنگ، به آزار او برخاستند، در حالی که او از وقار و ثبات چون کوه بر جا بود.
- و از چکامه اش:
- تصور کرده اند هر که علی را دوست بدارد، باید جامه فقر در پوشد.
- دروغ بسته اند، هر فقیری که او را دوست بدارد، جامه های عزت و دولت خواهد پوشید.
- منطق وصی پیامبر را تحریف کردند و این خود جنایت دیگری بود که سخن ناحق را صواب شمردند.
- سخن آن سرور این بود: اگر دوست ما هستید، از دنیای پست چشم پوشید و دوستی دنیا را از دل دور کنید.

اساتید - تالیفات

در کتب تاریخ و رجال هر چه تفحص کردیم، مدرکی بدست نیاوردیم که بتواند دوران کودکی او را روشن کند و از چگونگی

تحصیلات و شمار آموزگاران او در فنون مختلف پرده بردارد. جز اینکه از بررسی اشعارش بدست آمد که در محضر اخفش کوچک علی بن سلیمان در گذشته سال ۳۱۰ ادب آموخته است.

این دانش اندوزی، یا در هنگامی بوده است که اخفش در مصر بوده، زیرا او در سال ۲۸۷ وارد مصر شده و در سال ۳۰۶ به حلب کوچ کرده، یا در بغداد، اوقاتی که اخفش هنوز بغداد را به عزم مصر ترک نگفته.

این موضوع از قصیده ای مکشوف است که اخفش را ستایش می کند و یادآور می شود که در شام بر او حدیث عرضه کرده: این برخورد در شام، یا موقعی است که اخفش به سوی مصر میرفته، یا هنگام بازگشت از مصر، در هر حال می گوید:

- هنگامیکه تصور می شد صبح دمیده و هنوز پرتو آن آشکار نبود.

- راه دشت و دمنی پیش گرفتم که گیاه معطر آن چهره ام را خرم کرد.

[صفحه ۴۸]

- به سوی کعبه آداب که در سرزمین شام زیارتگاه همگان است.

- کان علم و دانش که با حکمت و ادب درهم آمیخته.

- گاه بر او عرضه می کنند و گاه خود به افاده و تعلیم می نشیند، و علم و دانش او چون دریا موج است.

- کیست که تحریفات حسود ربا علم و دانش او برابر گیرد.

- هنگامی که اخبار مشکله بر او عرضه شود، تار و پود آن را حلاجی کرده، درهم می پیچد.

- بوسیله اوست که دل‌های اهل دانش از شک و تردید خنک می شود.

- و اوست که راه‌های حکمت و کاردانی را برای دریافت همگان هموار نموده.

- من‌راهی خدمت او گشته ام تا مشکلی را که از حل آن عاجز مانده ام بگشاید.

- و هم بدین جهت که از دانش و ادب خود مرا بهرمنند سازد.

- چه کسی سزاوار تکریم و شایسته احترام من است جز آن که من فارغ التحصیل دانشگاه اویم.

- آن که، از علم و دانش خود زیباترین تاجها را بر فرق من نهاده است.

و اماتالیفات او:

۱- ادب الندیم، چنانکه در فهرست ابن ندیم یاد شده.

۲- کتاب رسائل (نامه ها).

۳- دیوان شعر.

۴- کتاب مصاید و مطارد (ابن خلکان ج ۲ ص ۳۷۹ را ببینید).

۵- خصائص طرف (چشم).

۶- الصبیح (زیبا).

۷- بیرزه در علم شکار.

[صفحه ۴۹]

ولادت - وفات

در مصادر ترجمه، به تاریخ ولادت شاعر دست نیافتیم، ولی از شعری که سروده و در اوائل قرن چهارم از پیری خود یاد می کند، چنین بر می آید که اواسط قرن سوم یا بعرضه وجود گذاشته باشد، در آن قصیده می گوید:

- اختران شب پیریم، در میان سیاهی زلف طلوع کرده
و این برای عذر کافی است، چه اجمال سخن از تفصیل خبر می دهد.

- جوانی از من رخ نهان کرد، همان جوانی که در خدمت همگان شفیع و واسطه بود، سیراب باد تربت آن جوانی سیراب باد.
- در آن هنگام خانه من بوستانی بود که، جمعی در پی جمعی به گشت و گزار آیند.
- من کوه آرزو بودم که در دامنم آشیان داشتند، درست همچون بوستانی که بر سر آن ابر سایه گستر باشد.
- پیری توانم را تحلیل برد، پیوسته رو به نقصانم، هر چند بطرف بالا و پست پویم.
- همانا زمین گیر شده ام، دیروز شغل و کاردانیم، گواه فضل و دانش بود، اینک بی کاری پرده بر روی فضائل من کشیده است.
- شمشیر تا در نیام باشد، جوهر آن مجهول است، موقعی مورد بهره قرار گیرد که از نیام بر آید.
این قصیده را شاعر ما کشاجم در بغداد گفته و ابو علی ابن مقله وزیر را بدان ستوده، قبل از آنکه از وزارت بر کنار و بزندان گرفتار گردد. ابن مقله در سال ۳۲۴ توقیف و در سال ۳۲۸ درگذشت.

و اما وفات شاعر: در "شذرات الذهب" وفات او بسال ۳۶۰ آمده و تاریخ آداب اللغه العربیه آنرا برگزیده ولی در کشف الظنون و کتاب شیعه و فون اسلام و اعلام زرکلی وفات او را بسال ۳۵۰ نوشته اند، جمعی هم بین این دو تاریخ مردد آورده اند.
گواه قطعی در دست نیست که کدام یک واقعیت دارد، از جمله در مقدمه دیوانش آمده که سال وفات شاعر ۳۳۰ هجری است و آنها هم ممکن است، زیرا شاعر ما چنانکه

[صفحه ۵۰]

در مدیحه ابن مقله یاد کرده قبل از سال ۳۲۴ از پیری خود می نالد.
توجه دیگر:

مسعودی در "مروج الذهب" ج ۱ ص ۵۲۳ چند شعر از کشاجم یاد می کند که در نکوهش نرد گفته و برای یکی از دوستانش ارسال داشته، در ضمن نام کشاجم را ابوالفتح محمد بن الحسن می نگارد، و گمان می رود سید صدر الدین کاظمی که در کتاب تاسیس الشیعه، نام کشاجم را بین محمد و محمود، و نام پدرش را بین حسن و حسین مردد آورده، بتاریخ مسعودی توجه داشته، ولی مسعودی صحیح آنرا در چند مورد از مروج الذهب به قلم آورده است.

فرزندان شاعر

از کشاجم دو فرزند بنام ابو الفرج و ابو نصر احمد بجا مانده و شاعر ما، خود را با نام دومین فرزند به کنایه، یاد کرده است از جمله:
- گفتند: ابو احمد خانه ای بنیان می کند، گفتیم: آری، چنانکه کرم ابریشم ساختمان پيله را بنیان نهاد.
- خانه را بنیاد و چون به پایان آمد، فرجامش با خیر و نیکی همراه بود.
کشاجم همین ابو احمد را در شعر خود ستوده و چنین وصف می کند:

- جانم فدای او باد که هر گاه ناملایمات روزگار، بر قلبم سنگینی کند با دیدار او جراحات قلب را درمان میکنم.
- پاره جگرم، میوه دلم، نور چشمم، مایه امیدم در تنگنای زندگی و فراخی.
- به پرورش او پرداختم و در سیمای او دیدم آنچه را پدرانم در سیمای من دیدند.
- تربیت من مورد پذیرش و استقبال او قرار گرفت و این را از عطای پروردگار

[صفحه ۵۱]

- منان می دانم.
- در عوض مادر، خودم صبح و شب ملازم او گشتم، با آنکه مادرش نجیب وزاده نجاست.
- با وجود او مجالس و محافل خود را آباد و معمور داشتم و آنچه میخواستم از وجود او توشه برداشتم.
- سراسر روز خرم و مسرور بودم که وجود او را در کنار خود احساس می کنم و همواره راه چنگ زدن به مقامت بزرگ را بدو می آموختم.
- او را به خدمت دانشمندان می بردم که از آن توشه گیرد، اینک کمتر کسی است که زیارت دانشمندان مشتاق باشد.
- و چون تاریکی فرا می رسید، سراسر شب بامن به گفتگو می نشست، یا در کنار من می آرمید و یا در برابرم به خدمت ایستاده بود.
- و من شب تا به صبح پاره دلم را به دل می فشردم و تار و پودم را به بر می گرفتم.
- ابو نصر فرزند کشاجم هم شاعری ادیب بود، و از شعر اوست که بخیلی را نکوهش می کند:
- دوستی دارم که در بخالت از همه سر است، و بر همه فائق آمده، با اینکه هیچ تفرقی ندارد.
- مرا دعوت کرد، چنانکه یک دوست دعوت کند و منم پذیرفتم چنانکه دوستان می پذیرند.
- چون بر سر خوان غذا نشستیم، دیدم گویا تصور می کند پاره تنش را میخورم.
- گاه خشم می گرفت و برده اش را دشنام می گفت و من می فهمیدم خشم و دشنام بخاطر من است.
- بناچار غذا را پوشیده می ربودم، ولی چشمانش خیره، مراقب دست من بود.
- دست می بردم لقمه ای بدزدم، با خشم بمن می نگریست و من ناچار دست بطرف سبزی برده و بآن مشغول می شدم.

[صفحه ۵۲]

- بالاخره بادست خود گور خود را کندم، چون گرسنگی عقل را از سر من ربود:
- یعنی دست بردم و ران را پیش کشیدم و او هم دست برد که پای مرا بکشد.
- چون بعد از طعام شیرینی آوردند، من که جرات نکردم دست به سیاهی و یا سفیدی بزنم.
- از سر خوان پا شدم، و اگر دیشب نیت روزه کرده بودم، امروز ثواب آنرا داشتم، چه امروز نه روزه دارم و نه غذا خورده ام.
- ثعالبی در "یتیمه الدهر" ج ۱ ص ۲۵۱ - ۲۵۷ در حدود ۶۰ بیت از اشعار او را انتخاب کرده و آورده است، محشی در ج ۱ ص ۲۴۰ می نویسد: در دیوان کشاجم به این اشعار دست نیافتم، و توجه نداشته که دیوان معروف کشاجم، دیوان شعر پدر است نه پسر.
- ضمناً و طواط در کتاب "غرر الخصائص" به اشعار او استشهاد کرده است.

روزی ابو الفضل جعفر بن فضل بن فرات وزیر، در گذشته به سال ۳۹۱ به بوستان شخصی خود در مقس رفت، ابو نصر پسر کشاجم بر روی سیبی، با آب طلا، این دو شعر را نوشته به خدمت فرستاد:

- بدان هنگام که وزیر در کنار نیل خلوت می کند.

- در واقع دو همنامش: جعفر فرزند فرات بکنار آمده اند.

و نیز در " بدایع البدایه " ج ۱ ص ۱۵۷ مختصری از شعر او یاد شده، و هم در تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۱۴۹ آنچه را در رمله به سال ۳۵۶ بمناسبت ورود ابو علی - قرمطی (قصیر) سروده خواهید دید.

محمد بن هارون بن اکتمی، دو فرزند کشاجم را نام برده و چنین نکوهش کرده است:

[صفحه ۵۳]

- ای پسران کشاجم شما هر دو کارگزار مجربی هستید.

- پدر نحستان مرد و شما به جای او نشستید.

- در روزگار ما بهم پیوستید، مانند پیوستن دو ستاره شوم، نحسی شما همگان را گرفت.

- هم قیمت ارزاق بالا گرفت و هم جهان پادشاه صاحب کرم مرد.

[صفحه ۵۴]

غدیریه ناشی صغیر

اشاره

۳۶۵ - ۲۷۱

- ای آل یاسین، هر که شما را دوست بدارد، به یقین خیرخواه خویش است.

- با رهبری شما از حیرت و ضلالت رستیم، همان سان که با محبت شما هر گونه تباهی به صلاح انجامید.

- زیبایی دیگران، اگر با فضل شما مقیاس شود، نا زیبا جلوه خواهد کرد.

- پرتو روز بخاطر ما تاریک نشد ولی پرتو شب را خدای ذوالجلال تاریک نمود.

- پرتو رشد و هدایت شما چگونه تاریک شود، با آنکه در تاریکی شب خورشید نیمروزید.

- پدر شما احمد است و وزیرش که از علم الهی عطا یافته است.

ذاک علی الذی تفرده

فی یوم " خم " بفضله اتضحاً.

(او علی است که صاحب افتخار غدیر خم است و بدین وسیله برتری او آشکار است).

- آنگاه که رسول خدا در میان مردم پیا خاست، در حالیکه بازوی علی را بلند کرده بود چنین گفت:
- هر آنکه من سرپرست اویم، این وصی من سرپرست او خواهد بود، این را

[صفحه ۵۵]

خدای من وحی کرده است.
- همه به به گفتند و سپس دست بیعت دراز کردند، هر که صادقانه با خدا معامله کند سود خواهد برد.
- او همان علی است که جبرئیل روز نبرد احد، بستایشش می گفت:
- اگر نبردی سنگین پیش آید: شمشیری جز شمشیر علی نیست و نه جوانمردی جز خود او.
- اگر شمشیری که بر پای " عمرو " کوبید، با اعمال تمام مردم بسنجند، ارزش آن برتر است.
- او علی است که دیگران از فتح قلعه عاجز آمده دست خالی بازگشتند، ولی او رفت و قلعه ها گشود.
- در آنروز که یهود خیبر بجوش آمده بودند، آنگاه که در قلعه را بر سر دست گرفت و غلطانند.
- مسلمانان در هیچ آسیای نبردی شرکت نکردند، جز اینکه علی را قطب آسیا دیدند.
- خداوند بخاطر پاکی بر او درود فرستاد، و این بنده اش را موفق ساخت تا او را ثنا خوان گردد.
و نیز در قصیده که ۳۶ بیت آن به دست ما رسیده چنین گوید:
ای جانشین رسولخدا، بخدا سوگند آنها که با تو، به ستیز برخاستند، بیقین کافر شدند.
- بهترین گواه اینکه آنان، با شنیدن نص وصایت و خلافت تو، زیر بار نرفتند.
- شوریدن آنهاست، بعد از اینکه خود، ترا نامزد ریاست کردند، و پیمان شکنی آنها، با اینکه دست بیعت سپرده بودند.

[صفحه ۵۶]

تا آنجا که می گوید:

- ای یاور احمد مصطفی تو درس یاری از پدرت ابوطالب آموختی.
- دشمنان سر سختش را با قهر و جبر به جای خود نشاندی، لعنت خدا بر دشمنان سرسخت باد.
- خلیفه رسول خدا توئی، نه مردم، پس چه شد که ترا پشت سر نهادند.
- به ویژه آنروز که با لشکر اسلام، روانه تبوک شد، و تو از دنبال بدو پیوستی.
- همان روز که برخی گفتند: خاطر رسول خدا از علی آزرده است، و تو به خدمت رسیدی که حقیقت بر ملا شود.
- رسول خدا در پاسخ تو فرمود: مگر خوشنود نیستی که بکوری چشمشان من و تو چون موسی و هرون باشیم، اگر تن در دهند.
- اگر بعد از من نبوتی بود، همچنانکه خلیفه منی، شریک در نبوت من بودی.
- ولی من خاتم پیامبرانم و تو جانشین منی، اگر سر باطاعت در آورند.
- توئی خلیفه رسول اکرم، از آنروز که با تو، به راز نشست در برابر همه مردم.
- دیدند که تنها تو برای شنیدن اسرار شایسته بودی و البته این خدا بود که راز قرآن را بتو می آموخت.
- منتها از دهان احمد با تو سخن می گفت و کینه وران شاهد و ناظر بودند.

- تویی خلیفه رسول از روز " دعوت عشیره " با آنکه پدرت هم در آن جمع بود.
- و از روز " غدیر خم " و البته " روز غدیر " بهانه ای برای فریبکاران باقی نگذاشت.
- آنها، با قید سوگند، پیمان بستند تا بر تو ستم کنند و از این روتو را یاری نکردند.
- هنگامی که نص رسول، بر آنها عرضه شود، گویند: علی خود سستی کرد، و ترا ضعیف و ناتوان شمرند.
- ما بدانها گفتیم: سخن رسول صریح بود، و شک از دلها زدود.

[صفحه ۵۷]

و از اشعار ناشی (نوپرداز) قصیده ای است که اهل بیت را ستایش می می کند:

بآل محمد عرف الصواب
و فی ابیاتهم نزل الكتاب

- (با آل محمد، راه حق شناخته آمد و در خانه آنان، قرآن فرود شد).
- همانها " کلمات " و " اسماء " که پر توشان بر آدم دمید و بدین میمنت، توبه او پذیرفته آمد.
- آنان حجت خدایند بر همگان، نه بخودشان و نه فرمانشان کس شک نخواهد برد.
- بازمانده حقیقت علیا و شاخه های درخت توحیداند، با بیان شیرین آنان خطاب الهی واضح گشت.
- اخترانی که در هر عصر و دوره ای آماده ارشاد همگان اند، پس آنها مشعل هدایت اند.
- ذریه احمد و فرزندان علی خلیفه رسول خدا، پس آنها حقیقت محض و لب لباب اند.
- در هر رشته از عظمت و سیادت به نهایت رسیده اند، پس جانشان پاک و طاهر گشت.
- اگر دانش پژوهان از دسترسی به حقیقت باز مانند، باید نزد آنها شتابند.
- دوستی آنها همان " صراط مستقیم " است که به حق منتهی می شود، ولی این راه بدون مشقت طی شدن نیست.
- خصوصاً ابوالحسن علی، که در روز نبرد جایگاهی دارد که همگان خائف اند.

كان سنان ذابله ضمير
فليس عن القلوب له ذهاب

و صارمه كبيعته بخم
معاقدها من القوم الرقاب

- گویا نوک نیزه اش خاطره است که یکسر به دلها فرو می رود.
- و شمشیر برانش مانند بیعتی که در " غدیر خم " گرفت، بر گردن همگان نشست.

[صفحه ۵۸]

- علی در خوشاب است، علی طلای ناب است، دیگران همه خار.
- اگر تو از دشمنانش بیزار نباشی، از محبت و دوستی او پاداشی نخواهی برد.
- موقعی که شمشیر برانش جانها را پیش خواند، جز اجابت چاره ندارند.
- نوک نیزه اش با خفتان آشتی دارد، شمشیر تیزش با کله خود رفاقت دائم.
- او بسیار می‌گرید، ولی شبها در محراب عبادت، و بسیار خرم و خندان است اگر پای جهاد، در میان باشد.
- همانکه دشمنان در موزه اش ماری افکندند تا او را بگذرد.
- و چون خواست موزه را بر پای استوار کند، کلاغ موزه را بر هوا برد.
- چرخید و آنرا واژگون کرد، ناگهان ماری از آن افتاد و بطرف کوه خزید.
- آنکه ازدهای عظیم با او به راز نشست، همان ازدها که ابر بر در خانه رسول بر زمین انداخت.
- مردم همه دیدند و با وحشت خود را کنار کشیدند، راهها بسته شد و میدانها پر از غلغله.
- و چون علی به‌اژدر نزدیک شد، مردم قدمی پیش نهادند و همه در شگفت.
- علی با ازدها بخشم و قهر سخن گفت، نه می‌تسید و نه می‌رید.
- تا به طرف دره خیز برداشت و در آن خزید. و چون پنهان می‌شد گفت:
- من فرشته‌ام، غضب خدا مرا بدین صورت مسخ کرد، تو سرپرست مائی و دعایت مستجاب.
- رو به تو آوردم، پس شفاعت کن نزد آنخدائی که همگان سوی او روان اند.
- علی دعا کرد و رسول خدا آمین گفت، مردم همه می‌گرییدند.
- دعا بهدف نشست، فرشته بر آسمان بر شد، چنانکه عقاب چون تیر به آسمان رود.
- پر طاووسی بر تنش روئید و گوهر، و از طلاب ناب زیور بست.
- می‌گفت: بخدا سوگند نجات یافتم به برکت خاندانی که از خشم آنها آتش

[صفحه ۵۹]

دوزخ فروزانست و نعیم بهشت برای دوستانشان رایگان.

- آری آنها را "خبر بزرگ" و همانها را "کشتی نوح" و هم‌شاهراه حقیقت چون وحی منقطع گشت.
دنباله شعر:

سخن محکم و درست تر این است که این قصیده از ناشی است، چنانکه ابن شهر آشوب در "مناقب" بدان تصریح کرده. ابن خلکان از ابی بکر خوارزمی نقل می‌کند که ناشی در سال ۳۲۵ به کوفه رفت و در مسجد جامع شعر خود را دیکته کرد متنبی شاعر که در آنوقت نوری بود، در مجلس او حاضر می‌شد و از املاء ناشی، این دو بیت را از قصیده او یادداشت کرد:

کان سنان ذابله ضمیر

فلیس من القلوب له ذهاب

و صارمه کبیعتہ بخم
مقاصدها من الخلق الرقاب

یاقوت حموی هم در "معجم الادباء" ج ۵ ص ۲۳۵ و یافعی در "مرآت الجنان" ج ۲ ص ۳۳۵ داستان فوق را ذکر کرده اند، و صاحب "نسمه السحر" با جزم باین نسبت، شعر را آورده و گفته: هر کس آنرا به عمرو عاص بسته، مرتکب رسواترین اشتباه شده است.

اینان چکیده شعر و ادب اند و نظرشان در این گونه موارد حجت است.

پس نسبت این شعر به عمرو عاص، چنانکه در بسیاری از کتب ادبی آمده، مانند کتاب "اکلیل" (تالیف ابی محمد الحسن بن احمد الهمدانی الیمنی) و "تحفه الاحباء" (تالیف جلال الدین شیرازی) مورد اعتماد نشاید بود.

[صفحه ۶۰]

می گویند: روزی معاویه با ندیماناش گفت: هر کس درباره علی شعری بگوید ابن بدره زر را بدو خواهم داد، عمرو عاص این اشعار را بطمع بدره زر گفت:

و نیز نسبت اشعار به ابن فارض چنانکه در بعضی معاجم آمده صحیح نیست، چه ابن خلکان و حموی هر دو معاصر ابن فارض اند، اگر قصیده از او بود، بر آن دو مخفی نمی ماند، علاوه بر اینکه این قصیده قبل از ابن فارض دست به دست می گشته.

آنچه بگمان می رسد، این است که جمعی از قصیده سرایان در ستایش علی امیر المومنین با همین وزن و قافیه، مدیحه سرائی دارند که در میان مردم منتشر است، و گاه اتفاق می افتد که چند بیت از آن قصیده در این قصیده دیگر مندرج می شود چنانکه برخی از اشعار "ناشی" در مناقب ابن شهر آشوب، ضمن ابیات "سوسی" جا خورده و نیز اشعاری از "ابن حماد" در خلال قطعات "عونی" دیده می شود، و هم ابیاتی از شعر "زاهی" در ضمن اشعار "ناشی" و از شعر "عبدی" در شعر "ابن حماد" و بدین وسیله امر بر ناقلان مشتبه شده گاه به این و گاه به آن نسبت می دهند.

قسمتی از این قصیده را، علامه حجت شیخ محمد علی اعسم نجفی تخمیس کرده و آغازش این است:

بنو المختار هم للعلم باب
لهم فی کل معضله جواب

اذا وقع اختلاف و اضطراب
بآل محمد عرف الصواب الخ

(پسران برگزیده حق شاهراه علم اند، و برای هر مشکلی جوابی آماده دارند هر گاه اختلاف آراء پدید شد، با آل محمد راه حق شناخته آمد تا آخر).

ابو الحسن یا ابو الحسین علی بن عبد الله بن وصیف، ناشی صیر (نوپرداز کوچک) بغدادی است از "باب طاق" که در مصر نشیمن گزیده، معروف به "حلاء" است: چون پدرش حلیه شمشیر می ساخته، و به "ناشی" شهرت یافته چون ناشی به قول سمعانی

[صفحه ۶۱]

در انساب بمعنی نوپرداز است.

شاعر، یکی از صاحب نظران علم کلام است که ضمنا در فقه دستی داشته و در حدیث نبوغی یافته و در علم ادب پیش افتاده، و بالاخره در سرودن اشعار آبدار مشهور و سرشناس آمده، خلاصه مجمع فضائل و مکارم، معدن فرهنگ و دانش بوده، پیشتاز دانشمندان شیعه و متکلمین و محدثین و فقها و شعرا مذهب است:

شیخ مفید از او روایت می کند، و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی به توسط استادش مفید چنانکه در فهرست خود ص ۸۹ یاد نموده و صاحب "ریاض العلماء" با قید احتمال می گوید: شاید همو باشد که از مشایخ و اساتید شیخ صدوق است.

در کتاب "الوافی بالوفیات" و کتاب "لسان المیزان" ج ۴ ص ۲۳۸ مرقوم است که ابو عبدالله خالغ، ابوبکر ابن زرعه همدانی، عبد الواحد عکبری، عبد السلام بن حسن بصری لغوی، ابن فارس، عبد الله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و جمعی دیگر از ناشی صغیر روایت می کنند، و او خود از میرد و ابن المعتز و جز آن دو.

ابن خلکان می گوید: ناشی دانش خود را از ابی سهل اسماعیل بن علی بن نوبخت فرا گرفته، و ابو سهل از بزرگان متکلمین شیعه است.

شیخ طوسی در کتاب فهرست ص ۸۹ می نویسد: "ناشی در فقه بر مبنای مذهب اهل ظاهر بود."

اهل ظاهر، طرفداران ابو سلیمان داودی علی بن خلف اصفهانی در گذشته سال ۲۷۰ اند که معروف به ظاهری است.

ابن ندیم در "الفهرست" ص ۳۰۳ در باره ابو سلیمان ظاهری می نویسد: اول کسی است که ظاهر کتاب و سنت را سند قرار داد و غیر آنرا از رای و قیاس مردود دانست.

ابن خلکان در تاریخ خود ج ۱ ص ۱۹۳ می نویسد: ابو سلیمان مذهب مستقلی داشته و جمعی که دنباله رو گشته اند به ظاهریه معروف اند.

نجاشی در کتاب رجال، برای ناشی شاعر ما فقطیک کتاب در امامت نام می برد ولی شیخ طوسی در فهرست می گوید: "کتابهای تالیف کرده" و در تاریخ ابن خلکان هم

[صفحه ۶۲]

دارد که ناشی صاحب تصنیفات زیادی است.

در کتاب "وافی بالوفیات" آمده که: "شعر او تدوین شده و مدایح او در باره خاندان نبوت، قابل احصا نیست" و لذا ابن شهر آشوب در کتاب "معالم العلماء" او را در عداد شعرائی نام می برد که بی پروا، از خاندان رسول دفاع می کرده اند.

در "معجم الادبا" از قول خالغ می نویسد: ناشی معتقد به امامت اهل بیت بود و با سبک بدیعی بحث و مناظره می کرد، عمرش را در ثنا و ستایش اهل بیت به سر برده و به دوستی آنان سرشناس و معروف است و اشعاری که در مدح آنان خاندان سروده قابل احصا

نیست.

با وجود این خلیفه الراضی بالله را ثنا گفته و با او داستانها دارد، برای دیدار کافور اخشیدی به مصر روانه شده و او را ثنا گفته و نیز ابن خنزابه وزیر را مدح گفته و با او همدم بود، ضمناً مدیحه در ستایش بریدین سروده و به بصره گسیل داشته و مدیحه دیگری در ثنای ابی الفضل ابن العمید گفته و به ارجان ارسال نموده.

و نیز می نویسد: ابن عبدالرحیم از خالغ و او از زبان خود ناشی برایم حدیث کرد که: ابن رائق مرا نزد الراضی بالله برد، من مداح و ستایشگر ابن رائق بودم و خاطره مرا می خواست، موقعی که به خدمت راضی رسیدم گفت: ناشی رافضی تویی؟ گفتم: من خادم امیر المومنین و شیعه هستم، گفت: از کدام فرقه شیعه؟ گفتم: شیعه بنی هاشم. گفت: این گونه پاسخ، حیل ای ناپاک است، گفتم: ولی با پاکی نسب همراه است.

گفت: آنچه داری بیاور من قصیده بر او خواندم، دستور داد: ده طاقه شال به من خلعت دهند و چهار هزار درهم نقد، رفتم از خزانه دار تحویل گرفتم و به خدمتش باز شدم: زمین را بوسیدم و از مراحم او تشکر کردم، بعد گفتم: من رسم دارم که طیلسان می پوشم، گفت: اینجا طیلسان عدنی داریم، یک طیلسان باو بدهید و یک عمامه خز بهمراه آن، که دادند، بعد گفت: از اشعاری که در باره بنی هاشم داری چیزی بخوان خواندم:

[صفحه ۶۳]

- ای فرزندان عباس، امیه با کینه و دشمنی خونهای از شما ریخته است.

- پس هاشمی نیست آنکه امیه را دوست بدارد و یا آن مردک لعین ابازبیل را.

گفت: بین تو و ابو زبیل چه گذشته؟ گفتم: امیر المومنین بهتر می داند. خندان شد و گفت: مرخص هستی.

بسیاری اخبار حکایت دارد که ناشی علاوه بر اینکه فراوان در ثنای اهل بیت شعر سروده، مورد قبول و تقدیر و علاقه اهل بیت قرار گرفته، و این خود بالاترین فضیلت و مقام است و والاترین کرامت جاوید که رستگاری دو سرا بهمراه آن است.

حموی در معجم الادباء از گفت خالغ می نویسد: من با پدرم به سال ۳۴۶ در مجلس کبوزی محدث بودیم که در مسجد بین بازار کتابفروشیها و زرگرا منعقد می شد. مجلس پر بوده، ناگهان مردی از راه رسید: قبائی پر وصله به تن داشت، در یکدست مشک آب و انبان غذا و در دست دیگر چوبدستی نوک دار، هنوز گرد راه از خود نسترده بود. سلام کرد و با صدای بلند گفت:

من فرستاده فاطمه زهرا هستم. گفتند: خوش آمدی و صفا آوردی. گفت: می توانید احمد مزوق نوحه خوان را بمن معرفی کنید؟ گفتند: آری همین است که اینجا نشسته. گفت: خاتونم علیها سلام را در خواب دیدم، فرمود: راهی بغداد شو و احمد را بجو و بدو برگو که بر فرزندانم با شعر ناشی نوحه سرائی کند، آنجا که می گوید:

بنی احمد قلبی بکم یقطع

بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

(ای زادگان احمد مختار جگرم در ماتم شما از هم گسیخت، کس نشنید آنچه در این ماتم بر دل من رسید).

ناشی در آن مجلس حاضر بود، طپانچه محکمی بر صورت خود نواخت، و به دنبال او احمد مزوق و سایرین همه لطمه بر صورت نواخته، گریه را سر دادند. از همه بیشتر ناشی و بعد از او مزوق متاثر شده بودند، بعد با این قصیده نوحه سرائی کردند تا ظهر شد و

مجلس از هم پاشید.

هر چه کوشش کردند که آن مسافر از راه رسیده، هدیه قبول کند، مفید واقع

[صفحه ۶۴]

نشد گفت: بخدا سوگند اگر تمام دنیا را بمن بدهند، نخواهم گرفت، روانمی دانم که پیغام آور خاتونم فاطمه باشم و عوض بگیرم، مراجعت کرد و چیزی نپذیرفت.

گوید: این قصیده، بیش از ده بیت است، از جمله:

شگفت اینجاست که شما با شمشیر خودتان فنا می شوید، و آنکس بر شما چیره شد که دیروز خاضع و فروتن بود.
- گویا رسول خدا سفارش کرده که شما را از دم تیغ بگذارند که اجساد شما را این چنین در بلاد پراکنده می سازند.
مولف کتاب امینی گوید: اول این قصیده چنین است:

- بنی احمد قلبی لکم یتقطع

بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

- هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست جز اینکه در آنجا شهید و مقتولی به خاک کرده اید.
- ستم کردند، شما را از دم تیغ گذارند، حقوق شما را صاحب شده بین خود قسمت کردند. تا آنجا که جهان بر شما تنگ شد و در هیچ جا امان نیافتید.

- چه تن ها که بر روی خاک افکندند و سرها که بر نیزه ها بالا رفت.

- متواری گشته اید، دمی پهلویتان بر بستر قرار نمی گیرد ولی خواب ناز مرا می رباید و آرام بخواب می روم.
حموی از زبان خالغ می گوید: روزی به ناشی گذشتم که در بازار سراجها نشسته بود، به من گفت: قصیده ای ساخته ام، از من تقاضای نسخه کرده اند، می خواهم با خط تو عرضه کنم، گفتم پی کاری روانم، برمی گردم.
رفتم بانجا که حاجت داشتم، خواب مرا در ربود، ابو القاسم عبد العزیز شطرنجی نوحه خوان را که مرده بود، در رویا دیدم، به من گفت: دوست دارم که بیا خیزی و قصیده بائیه ناشی را پاک نویس کنی، ما دیشب در مشهد (حسین) با آن نوحه سرائی کردیم.
آن مرد، موقعی که از زیارت مراجعت می کرد، بین راه در گذشته و مرده بود

[صفحه ۶۵]

من بیا خاستم و برگشتم و به ناشی گفتم، قصیده بائیه ات را بده گفت: از کجا دانستی که بائیه است؟ من هنوز با کسی در میان نگذاشته ام، جریان خواب را بازگو کردم. گریست، گفت: بدون تردید وقت آن رسیده است، من آن قصیده را پاکنویس کردم.
آغازش این است.

رجائی بعید و الممات قریب

و یخطیء ظنی و المنون تصیب

(آرزویم دور و دراز است و مرگم نزدیک، امیدم، بخطای می رود، ولی تیر مرگ بخطای نمی رود).

مولف کتاب امینی گوید: قصیده باینه قسمتی در ثنا و ستایش اهل بیت است:

- مردمی که بالاترین مقام را حائز شدند و در میان صاحبان فضل همتائی برای آنان نیست.

- اگر نسب خود را یاد کنند، از مجد و عظمت سر با آسمان می ساینند و در صاحبان نسب کسی بدان پایه نیست.

- دریای کرم اند که در و گوهر با موج خود به ساحل افکنند، و دریغ ندارد.

- کشتیهای نجات بر آن روان است و آبش برای تشنگان سرد و گوارا.

- دریائی که همسایه را بی نیاز کند و ساحلش تفرجگاه وسیع باشد.

- آنان دست آویز بین بندگان و پروردگارشان باشند، دوستدارشان به روز رستاخیز زیانکار نیست.

- دانش گذشته و آینده را در آستین دارند و هم آنچه هر کس بخواهد.

- دانشها را یکسر، پی سپر کرده اند و هر چه تحفه و یا در پرده باشد.

- آنهایند که با فضل و عظمتشان چشم و چراغ جهانیانند و برای دشمنان به روز رستاخیز مایه عذاب.

- علامه سماوی، اشعار ناشی را در مدح و ثنای خاندان نبوت یکجا گرد آورده که از سیصد بیت متجاوز است.

[صفحه ۶۶]

ولادت - وفات

حموی در معجم الادباء به نقل از خالغ می گوید: ولادت ناشی آنچنانکه خودش بمن گفت، در سال ۲۷۱ بوده و به سال ۳۶۵ روز دوشنبه پنجم صفر در گذشت و من در شهر ری بودم.

نامه ابن بقیه به ابن العمید واصل شد که خبر مرگ ناشی در آن درج بود گفته شد که ابن بقیه با ارکان دولت پیاده جنازه او را مشایعت کردند و در مقابر قریش مدفون شده که مزارش معروف است.

او از جمله کسانی است که سال ۴۴۳ گورش را شکافته و استخوانش را آتش زدند. ابن شهر آشوب در معالم العلماء ص ۱۳۶ گوید: او را آتش زدند و ظاهر گفتارش این است که او را زنده در آتش سوخته شهیدش کردند. و خدا دانایتر است.

در این زمینه سخنان دیگر هم هست که با صحت همعنان نیست مثلاً- یافعی در "مرآة الجنان" ج ۲ ص ۲۳۵ وفات ناشی را سال ۳۴۲ نوشته و ابن خلکان سال ۳۶۰ و ابن اثیر در "کامل" سال ۳۶۶ و همین را ابن حجر در "لسان المیزان" از "ابن النجار" نقل کرده و علاء الدین بهائی در "مطالع البدور" ج ۱ ص ۲۵ بازگو کرده ضمناً این شعر را از او یاد می کند:

- باز گرداندن و راندن از در شیوه اشراف نیست، این کار از انصاف بدور است.

- کم اتفاق افتد که کسی برادر آید و او را برانند و باز هم با قلب صاف و بی کینه باز گردد.

ثعالبی در "ثمار القلوب" ص ۱۳۶ در شهرت هجو "ناصری" به "سیاهروئی" این شعر او را می آورد:

[صفحه ۶۷]

- ای دوست و یاور من از نژاد لوی بن غالب.
- آنکه بر دوست فرمان میراند، ستم می کند، فرمان صادر شد ولی واجب نیست،

لک صدغ کانما
لونه وجه ناصبی

(تو صاحب زلفی هستی که رنگش چون صورت ناصبی سیاه است)

- مردم را می گزد آنچنانکه عقرب.

جلب توجه:

در کتاب "تنقیح المقال" ج ۲ ص ۳۱۳ ترجمه ناشی دیده می شود از جمله می نویسد: "ظاهرا ناشی همان علی بن عبد الله بن وصیف بن عبد الله هاشمی است که در کتاب "عیون اخبار الرضا نص حضرت موسی بن جعفر بر امامت حضرت رضا، از او روایت شده است."

این شگفت ترین اشتباهی است که در این کتاب دیده ام.

مصادر ترجمه و بیوگرافی شاعر

فهرست شیخ طوسی

معالم العلما

رجال ابن داود

رجال نجاشی

یتیمه الدهر

انساب سمعانی

وفیات الاعیان

معجم الادباء

میزان الاعتدال

الوافی بالوفیات

خلاصه الرجال

نقد الرجال

کامل ابن اثیر

مجالس المومنین

لسان المیزان

شذرات الذهب

مطالع البدور

جامع الرواه

تلخیص الاقوال

منتهی المقال

نسمه السحر

امل الامل

[صفحه ۶۸]

خاتمه الوسائل

رياض العلماء

ملخص المقال

الحصون المنيعه

الشيعة و فنون الاسلام

تلخيص المقال

تأسيس الشيعة

روضات الجنات

تنقيح المقال

هدية الاحباب

وفيات الاعلام

الطليعه

بغية الطالب

شهدا الفضيله

[صفحه ۶۹]

غدیریه بشنوی کردی**اشاره**

در گذشته بعد از سال ۳۸۰

و قد شهدوا عيد " الغدير " و اسمعوا

مقال رسول الله من غير كتمان

- (بیقین روز غدیر به چشم خود دیدند و فرا گرفتند سخن رسول خدا را آشکار):
- نه چنین است که من بر تمام شما سرورم و از همگان و پیشتر؟ گفتند: چرا ای سرور جن و انس.
- برای خطابه بر چوبهای منبر برشد و با صدای بلند و رسا پیش خواند.
- حیدر را، و همگان زبان در دهان گرفته فروتن و آرام دل بودند، برخی پشت سر و برخی پیش رو.
- علی لبیک گویان پیش آمد و چهره اش چون قرص ماه بر شاخه سرو می درخشید.
- رسول خدا خوش آمد گفت و او را در کنار خود جای داد. آری آن پاک مرد همتای مصطفی گشت.
- بازوی او را بالا برد و در حالیکه فریادش به نزدیک و دور می رسید فرمود:
- علی برادر من است که بین من و او جدائی نیست، چونان که هارون نسبت به موسی بن عمران کلیم خداوند.

[صفحه ۷۰]

او وارث علم من است و جانشین بعد از من بر اتمم، هر گاه روح از بدنم مفارقت جوید.

- پس ای پروردگار من هر که علی را دوست گیرد، او را دوست گیر، و دشمن گیر هر که او را دشمن گیرد و خشم گیر بر هر که بدو کینه ورزد.

و در قصیده دیگر گوید:

- آیا این سخن راست و حدیث مشهور را و انهم که در روز " غدیر خم " احمد مصطفی به خطابه برخاست و فرمود:

- آیا من سرور شما نیستم؟ علی هم مانند من سرور شماست، پس او را دوست گیرید. من آنچه واجب بود، ادا کردم.

و این شعر دیگرش:

- روز " غدیر " برای دوستان علی عید است و " ناصیبان " شرافت آنرا منکراند.

- روزی که در سپهر برین به عنوان " عهدمعهود " جشن گرفته شود.

- و جشن روی زمین نمونه ای از جشن آسمانی است، اگر قلدرها سر باطاعت نهند و حسودان از اخلال گری دست کشند.

بیوگرافی شاعر

ابو عبد الله حسین بن داود کردی بشنوی، چنانکه ابن شهر آشوب در " معالم العلماء " می نویسد: از شعرائی است که علنا به ستایش و ثنای اهل بیت زبان گشوده و ندای ولایت در داده است. گواه این شهادت او، اشعار فراوان و مشهوری است که از جمله در سراسر کتاب " مناقب " سروی (ابن شهر آشوب) پراکنده است.

در این صورت باید گفت که: بشنوی از پرچمداران میدان بلاغت و فصاحت و یکی از شعراء بزرگ امامیه است که برای نشر ادب و فضیلت بپا خاسته.

از جمله اشعار او که گواه مذهب اوست:

- پروردگارم سوگند که بعد از رسول مختار، به دامن دوازده جانشین او چنگ زده ام.

[صفحه ۷۱]

- زندگی خود را وقف آن خاندان پاک کرده‌ام که از میان خاندانهای قریش هوخواه‌دین اند.

و هم این شعر دیگرش:

- ای کسیکه به نادانی منصب خلافت را از ابی الحسن باز می گردانی، دروازه شهر، به روی جاهلان گشوده نخواهد گشت.

- آنهم شهر علم که دانش طلبان از ورود بدان شهر ناگزیراند. آری مسولیت متوجه دانشوران است.

- سرور و هم سرپرست جهانیان اوست، چنانکه از جانب خداوند عرش، بر زبان جبرئیل گذشت.

و یا این شعر دیگرش:

قد خان من قدم المفضول خالقه

و لاله فبالمفضول لم اخن

- آنکه نالایقی را بر والائی مقدم شناسد، به خدای خود خیانت ورزیده، من به خاطر نالایقی پست، به خدای خود خیانت نخواهم کرد.

اشعار دیگرش که بزودی ذکر می شود، گواه این است که در تشیع مایه ای عمیق دارد و در دوستی اهل بیت، با اخلاص، و جز به سادات ائمه توجهی ندارد، پس او را "شاعر اهل بیت" باید خواند، و اینکه می گویند "شاعری مروان" بوده، آن چنان که در "کامل" ابن اثیر ج ۹ ص ۲۴ آمده، منظور، سلاطین "دیار بکر" از خواهرزادگان "باز" کردی است.

سر سلسله آنان، ابو علی بن مروان بود که بر مناطق تحت اشغال خالویش مسلط شد و بعد از کشته شدن، برادرش "مهد الدوله" به سلطنت رسید، و بعد از کشته شدن او، برادر دیگرش: ابو نصر، و سلطنت ابو نصر از سال ۴۲۰ تا سال ۴۵۳ بدرازا کشید و بعد از مرگش دو پسر بجا گذاشت: یکی نصر که "میافارقین" را صاحب شد و در سال ۴۵۳ درگذشت و فرزندش منصور بجای او نشست، دومی سعید که بر "آمد" دست یافت

[صفحه ۷۲]

شاعر ما، کردهای بشنویه را که در قلعه "فنک" سکونت داشتند، تحریص می کرد تا به یاری "باز" کردی، خالوی، بنی مروان، به پا خیزند.

بنی مروان، در نبردی که با سال ۳۸۰ پیش آمده، در تاریخ یاد شده اند، این نبرد بین "باز" و بین ابو طاهر و حسین دو فرزند "حمدان" اتفاق افتاد بعد از آنکه فرزندان حمدان، بلاد موصل را سال ۳۷۹ صاحب شدند، و بشنوی در این باره ضمن قصیده ای سرود، - کردهای بشنویه، یاران دولت شمایند، عرب و عجم همه می دانند.

در این صورت، نسبت شاعر به بنی مروان، به خاطر علاقه است که به خالویشان "باز" دارد، البته این علاقه در اثر هم نژادی است. و بهمین جهت سخن برخی که وفات شاعر را سال ۳۷۰ نوشته اند، بی پایه است، چه تاریخ گواهی می دهد تا ده سال بعد هم، حیات داشته.

صاحب "معالم العلماء" دو تالیف به نام "دلائل" و "رسائل بشنویه" برای او یاد کرده، و ابن اثیر، در "لباب" ج ۱ ص ۱۲۷ می نویسد: دیوان شعری دارد که مشهور است.

در عراق، قسمت شرق دجله، طوائف زیادی از اکراد سکونت دارند که به نام قلعه‌ها و آبادیهای محل سکونت، در تاریخ یاد شده اند، این قلعه‌ها در اطراف موصل و اربل جای داشته و از جمله "بشنویه" است که شاعر ما از آنجا برخاسته است. قلاع این طائفه بالاتر از موصل، نزدیک جزیره "ابن عمر" به فاصله دوفرسخ

[صفحه ۷۳]

واقع می شده، و صاحب "جزیره" و نه غیر او، نمیتوانسته اند بر آنان دست یابند، با اینکه منزوی نبوده با همگان و به تمام شهرها، رفت و آمد داشته اند.

یاقوت حموی در "معجم البلدان" می نویسد: "این قلعه هادر دست طائفه اکراد است، سالها می گذرد، نزدیک سیصد سال. مردمی صاحب مروت و جوانمردی و تعصب اند اگر کسی بآنان پناه برد، از او حمایت کرده بزرگش می دارند." از جمله قلاع این طائفه: قلعه برقه، قلعه بشیر، قلعه فنک است و از فرمانروایان این قلعه امیر ابو طاهر، امیر ابراهیم و امیر حسام الدین است که در قرن ششم فرمانروا بوده است (از جمله) اکراد "زوزانیه" اند، این طائفه، به زوزان نسبت می برند که ناحیه وسیعی را در شرق دجله از جزیره ابن عمر، شامل می شود، تقریباً دو روز که از موصل راه طی شود، به مناطق آنان میرسد تا به حدود خلط می کشد و پایانش تا آذربایجان به کارگزاری سلماس منتهی می گردد. در این قسمت قلعه های محکم و استواری است که طوائف بشنویه، زوزانیه و بختیه ساکن اند.

و (بختیه)، در چند قلعه مخصوص به خود سکونت دارند: چون آتیل، علوس، القی، اروخ، باخوخه، باخو، کنگور، نیروه، خوشب و فرمانداری آنان در قلعه جردقیل است که بهترین قلعه های آنان است و از جمله رهبران شان امیر موسک بن مجلی است. و (هکاریه) که در بلوک بالاتر از موصل نزدیک جزیره ابن عمر جای گزید اند، از فرمانروایان شان در حلب، عز الدین عمر بن علی و عماد الدین احمد بن علی معروف به: ابن مشطوب بزرگترین امیری است که در مصر به حکومت رسیده و از دانشوران شان: شیخ الاسلام ابو الحسن علی بن احمد هکاری در گذشته است ۴۸۶ است که شرح حالش در ابن خلکان ۱ ر ۳۷۷ مذکور است. و (جلانیه) که نام قلعه ای از قلعه های بلوک هکاریه است و اکراد آن بنام

[صفحه ۷۴]

جلانیه مشهوراند.

و (وزوادیه) که از اشراف و بزرگزادگان کردند، و از آنهاست: اسد الدین شیرکوه در گذشته سال ۵۶۴ و برادرش نجم الدین ایوب. و (شوانکاریه) و این همان طائفه ای است که در سال ۵۶۴ موقعیکه زنگی بن دکلاء صاحب فارس، از شمله صاحب خوزستان، شکست خورد، بدانها پناهنده گشت و سپس با کمک آنان بر شمله پیروز شده به حکومت فارس رسید.

و (حمیدیه) که دژهای مستحکمی در کنار موصل داشته اند و (هدبانیه) که در قلعه اربل و کارگزاریه های آن جا داشته و (حکمیه) که از فرمانروایان امیر ابو الهیجاء اربلی نامبردار است.

طوائف دیگر اکراد به نام، مارانیه، یعقوبیه، جوزقانیه، سورانیه، کورانیه عمادیه، محمودیه، جوبیه، مهرانیه، جاوانیه، رضائیه، سروجیه، هارونیه، لریه مشهور و طوائف بی شمار دیگری که قابل آمار نیستند.

قسمتی از اشعار بشنوی

از چکامه های مذهبی شاعر این دو بیت است:

- بهترین اوصیا از میان شریفترین قبائل و گرامی ترین خاندانها برگزیده شده از لغزش و خطا در امان است.
 - هر گاه به چهره او بنگری، پروردگار خود را عملا و لسانا پرستش کرده خواهی بود.
- در بیت اخیر به حدیث رسول خدا (ص) اشاره دارد که فرمود "نگریستن

[صفحه ۷۵]

به چهره علی عبادت است:"

محب الدین طبری، در "ریاض" ج ۲ ص ۲۱۹ از ابی بکر، عبد الله بن مسعود، عمرو عاص، عمران بن حصین، و دیگران، از زبان رسول اکرم روایت کرده است.

گنجی شافعی هم در "کفایه الطالب" ص ۶۴ و ۶۵ با دو طریق، از ابن مسعود نقل کرده و گفته: سند حدیث اول از دومی نیکوتر است، دومی را هم جمعی از حافظان حدیث مانند ابو نعیم در حلیه الاولیاء و طبرانی در معجم خود روایت کرده اند، سند آن هم عالی و خوب است، منتهی از این طریق، سند غریب و شگفت بنظر می آید، اما سند اول خوش سیاق است.

باز هم به طریق دیگر، از معاذ بن جبل در صفحه ۶۶ روایت کرده و گفته: حافظ دمشق در تاریخ خود، از جمعی صحابه آنرا روایت کرده که از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، جابر، ثوبان، عائشه، عمران بن حصین، ابوذر نامبره شده، و در حدیث ابی ذر آمده است که رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب در میان شما - یا در میان شما امت حکم کعبه پوشیده را دارد: نگریستن بدان عبادت و سفر به سوی آن فرض است.

و از اشعار مذهبی اوست:

- باکی نیست که در کدام سرزمین، خداوند گارم فرمان مرگ دهد.
- و نه اینکه در کدام نقطه زمین پهلوبر خاک نهم و کسی آرامگاهم را منفور دارد و از آن دوری گزیند.
- در صورتیکه گواهی میدهم: خدائی جز آن خدای یگانه نیست و فرمان او راست.
- و اینکه محمد برگزیده، پیامبر اوست و علی برادرش.
- و فاطمه دختر رسول پاک و پاکیزه از ارجاس است، همان رسول که ما را به دین حق رهبری کرد.
- و دو فرزند گرامیش که هر دو، سرور من اند. خوشا بر آن بنده که آن دو سرورشان باشند.

[صفحه ۷۶]

و یا این شعر دیگرش:

- ای که با من به نزاع و ستیزه برخاسته ای، هر چه در قوه داری بیار، که من دوستی آل محمد در آویخته ام.
- پاکان و پاک نهادان، ارباب هدایت، آنان پاک نژادند و هر که آنانرا دوست بدارد.
- خود را بدانها بستم و از دشمنانشان بریدم، تو بی پدر هر چه خواهی ملامت کن: کم یا زیاد.
- آنها چون اختران مهار زمین و مایه آرامش آن اند و هم آنان کشتیهای نجات غریق، این را از حدیث مسند می گویم.

و هم از سروده مذهبی شاعر است:

- مهترشان گفت: چه نظر می دهید و با چه وسیله می توان امر آشکار خلافت را مردود شناخت؟

- شنیدید که چگونه با سخن رسا خلافت علی را تبلیغ کرده سفارش نموده؟

- گفتند: چاره آن بر مادشوار است و نظری که می دهیم قطعی نیست.

- این کار را هم با سایر امور قیاس گیرید و به دقت مطالعه کنید، بدین وسیله به زندگانی عالی دست خواهید یافت - بعد از مرگش - بزودی آنرا به شوری می نهیم، خواه نصیب قبیله تیم شود یا قبیله عدی.

و نیز این شعرش:

- ای خواننده قرآن، که راز متشابهات را از محکم باز می شناسی

- آیا خدمت کعبه: از راهنمایی زائران و آب دادن حاجیان، با ایمان علی برابر است؟

- یا او را هم‌رتبه " تیم " و " عدی " شناخته ای، اصولاً هیچ گاه مانند آندو بوده است؟

- بجان همان علی که دوستی او بر من فرض و قطعی است. نه نزد من دانشمندان

[صفحه ۷۷]

و بی خردان برابر نیستند.

و هم این دو بیت دیگر:

- آن علی که امروز شهر علم را در است، به رستاخیز، فرمانروای بهشت و دوزخ است.

- از این رو دشمن او، بدبخت جهانیان، در آتش جای می کند و دوستش سرفراز روز حساب است.

و نیز این دو بیت دیگر:

خیر البریه خاصف النعل الذی
شهد النبی بحقه فی المشهد

- سالار مردم کسی بود که پیامبر اکرم در حق او گواهی داد، گفتند کی است که جانش با جان شما برابر است و دشمنان دین را سرکوب خواهد کرد؟ فرمود: آنکه کفش مرا پینه می زند و آن علی بود.

- پیامبر به دانش و داوری او گواهی داد، و دلاوری و شهامتش نیز مشهود فرشتگان گشت.

و درباره صدیقه زهرا چنین سروده است:

- آنجا که بتول عذرا در صف محشر بگذرد، سروشی بر آید که: چشمها فرو کشید

- همه چشمها فرو کشیده بر زمین دوزند، و سیه کاران سرانگشت ندامت به دهان گیرند.

آنروز است که دشمنان روسیاه گردند و اهل حق رو سپید.

و امام صادق را نیز ثنا گفته و سروده:

- چکیده نسل پیشوایان که با کرامت و بزرگواری راه جدشان رسول خدا را پیش گرفتند.

- اگر مشکلی پیش آید که از حل آنم درمانیم، سر آنرا با دلیل و برهان اراعه دهند.

[صفحه ۷۸]

غدیره صاحب ابن عباد**اشاره**

۳۲۶ - ۳۸۵

قالت: فمن صاحب الدين الحنيف اجب؟

فقلت: احمد خير الساده الرسل.

گفت: پس - صاحب آئین اعتدال که بود؟ برگو

گفتم: احمد. سرخیل و سالار رسولان.

گفت: بعد از او کیست که از جان و دل راه طاعتش گیری؟

گفتم: وصی کارگزارش که خیمه بر زحل افراشته.

گفت: بر فراش رسول که خفت تا برخی او گردد؟

گفتم: آنکه در طوفان حوادث از جای نجنبید.

گفت: رسول خدا دست که را به عنوان برادر خواندگی با اشتیاق فشرد؟

گفتم: همان که خورشید به هنگام عصر به خاطر او بازگشت

قالت: فمن زوج الزهرا فاطمه.

فقلت: افضل من حاف و منتعل.

گفت: فاطمه که زهره زهرا بود، با که جفت شد؟

گفتم: برترین جهانیان: از پا برهنه و چکمه پوش.

[صفحه ۷۹]

گفت: دو سبط پیامبر که از شرف سر به آسمان سودند، زاده که بودند؟

گفتم: همان که در میدان فضیلت گوی سبقت ربود.

گفت: افتخار جنگ بدر نصیب که گشت؟

گفتم: آنکس که بیشتر بر فرق دشمنان کوبید.

گفت: در جنگ احزاب شیرزیان که بود؟

گفتم: کشنده " عمرو " دلاور بود.

گفت: پس در جنگ " حنین " که برید و درید؟

گفتم: آنکس که مشرکین را در یک لحظه درو کرد.

گفت: برای تناول مرغ بریان حضور چه کس آرزو بود؟
گفتم: همان که نزد خدا و رسول مقرب و محبوبتر بود.
قالت: فمن تلوه يوم الكساء اجب.
فقلت: افضل مكسو و مشتمل.

گفت: کدام کس در سایه عبا همتای رسول گشت؟
گفتم برترین عالمیان از گلیم دوش و خز پوش.
قالت: فمن سار فی يوم الغدير ابن
فقلت: من كان للاسلام خير ولي.

گفت: در روز "غدیر" چه کس سروری یافت؟
گفتم: آنکه برای اسلام بهترین یاور بود.

گفت: سوره "هل اتی" که نازل شد چه کسی تشریف یافت؟
گفتم: آنکه عطا بخشش از همه فزون بود.

گفت: دست که در رکوع نماز با انگشتی به سوی سائل دراز گردید؟
گفتم: دست کسی که محکمتر نیزه به سینه دشمنان کوبید.
گفت: پس آن که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست؟
گفتم: آن که شرار اندیشه اش، از شعله آتش گیرا تر است.

[صفحه ۸۰]

گفت: رسول پاک مطهر، در مباحله که را همراه برد؟
گفتم: آن که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود.
گفت: پس چه کسی از میان امت شبیه هرون بود؟
گفتم: آن که در آشوب و فتن نلغزید و از پای نماند.
گفت: پس شهر علم را چه کسی در بود؟
گفتم: آن که نیازمند دانشش بودند و خود نیازمند نبود.
گفت: قاتل "ناکثین" بیعت شکن که بود؟
گفتم: جنگ جمل پرده گشای این راز است.
گفت: با "قاسطین" بیدادگر که نبرد کرد؟
گفتم: دشت صفین را بنگر که صحنه عمل بود.
گفت: "مارقین از دین" را چه کس تیغ بر سر کوفت؟
گفتم: روز نهروان معنی آن آشکار گشت.
گفت: به روز رستاخیز، شرافت حوض کوثر از کیست؟
گفتم: آنکه خاندانش شریفترین خاندانهاست.

گفت: پس "لوای حمد" را که بر دوش خواهد کشید؟

گفتم: همان که از نبرد نهراسید.

- گفت: تمام این مزایا در یک نفر جمع بود؟

گفتم: آری در یک نفر.

- گفت: کیست؟ نامش بر گو

گفتم: امیر المومنین علی.

و در قصیده دیگری گفته است:

- ای همسر دخت محمد اگر گوهر وجودت نبود، فاطمه به خانه شوهر نمی رفت.

- ای ریشه خاندان احمد اگر تو نبودی، از احمد مرسل نسلی بجا نمی ماند.

- پیامبر خدا که شهر علم و به هر گونه کمال آراسته بود، دروازه طلائی آن شهر توئی.

[صفحه ۸۱]

- خورشید بخاطر تو بازگشت و آن منقبتی است که پرده پوشی نتوان کرد.

- من آنچه را دشمنانت روایت کرده اند بازگو کردم بهمین جهت جان و مال آنها را حلال می شمارم.

ای همتای محمد، ای پیوند همایون، تو با مشکلات و شدائدی مواجه گشتی که شگفتی ها بیار آورد.

- بالقب "بو تراب" تو را سر کوفت زدند ولی دین خود را با کفی "تراب" معامله کردند.

- ندانستید: وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتی به رسم زکاه بخشید.

- ندانستید: وصی رسول همان باشد که روز "غدیر"، فرمانروائی او را بر صحابه مسجل ساخت.

و یا این شعر دیگرش را ملاحظه کنید:

- گفتند: علی بر کرسی افتخار بالا رفت، گفتم: بلکه کرسی از قدم علی فخر گرفت.

- من همانرا گویم که رسول گفت، موقعی که همگانرا گرد آورد، فرمود:

- هلا آگاه باشید هر که من سرور اویم، باید که علی را سرور خود شناسد. و گرنه خود داند.

و در قصیده دیگر گوید:

- چه بسیار دعای مصطفی درباره علی به اجابت پیوست و آرزوهای دشمنانش بر باد رفت.

- چشم دردمند او را با دعا شفا داد، موقعی که در جنگ خیبر باد مخالف می وزید.

برای همیشه از صورت سرما و گرما مصون گشت و در این دعا شگفتی هاست.

- کدامین روز، کارها بر وفق مراد چرخید، که خورشید آسمان ولایت (علی) پرتوفاشان نبود؟:

- آیا در آنروز که علی خواهان زهرا شد و رسول خدایش به دامادی پذیرفت

[صفحه ۸۲]

با آنکه همه کس خواهان زهرا بود؟

- یا آنروز که مرغ بریان بر سفره نهاده مصاحبت بهترین و محبوبترین مردمان را آرزو کرد، جز علی کس دیگر حلقه بر در کوفت؟ با آنکه خادم احمق سه نوبت او را باز گرداند.
- یا روز مباحله که علی را همتا و هم سنگ خود معرفی کرده جایگاه او را بهمگان نمود و این خود بالاترین منزلتی است که به تصور آید.

افی یوم " خم " اذا شاد بذکره
و قد سمع الایضاء جاء و ذاهب

- یا روز " غدیر خم " که نام علی را بلند کرد، و آیندگان و روندگان وصیت او را شنیدند.
- ای پادشاه دین، ای هم‌ریشه رسول، ای کسی که دوستیت از جانب حق فرض و قطعی است.
- جایگاهت بر کوكب فرقدین پیدا است و مجد و عظمتت از ستاره سماک پرتو افکن.
- شمشیرت بر گردن دشمنان قلاده زرین بسته، قلاده ای که زرگر ماهر نتواند بست.

بیوگرافی شاعر

"صاحب"، "کافی الکفاه" ابو القاسم اسماعیل بن ابی الحسن: عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادريس طالقانی: گاه اتفاق می افتد که ادیب سخندان، با اینکه بیانی شیوا و رسا دارد و قدرت ادبی او در غور رسی و تحلیل شخصیت ها و رجال برجسته تاریخ، ممتاز و مسلم است در عین حال، زبانش در تحلیل برخی شخصیتها و تحقیق و تشریح عظمتشان دچار لکنت شده در کام می خشکد.

از جمله این شخصیتها و رجال با عظمت، صاحب ابن عباد است، که بسهولت نمیتوان به قعر مجد و معالی او دست یافت، بلکه باید جوانب مختلفه حیات او را یک

[صفحه ۸۳]

یک مورد تحلیل و تعمق قرار داده، در هر ناحیه بطور علیحده داد سخن داد:

گاه از جنبه علم و هنر، گاه از ناحیه سخندانی و ادب، مرحله ای از وجهه سیاست و تدبیر، و بار دیگر، از وجهه عظمت روح و نجابت اصیل، تا برسد به بخشش فراوان و فضل سرشار و شرف خالص و روش استوار و سایر مفاخر روحی و معنوی که قابل آمار نیست و آنچه در فرهنگ رجال و معاجم، پیرامون این خصال برجسته او بحث و تنقیب پرداخته و یا به تشریح و تحلیل برخاسته اند، تنها به اندکی از بسیار قناعت جسته اند.

البته شهرتی که صاحب ابن عباد، در تمام شئون اجتماعی نامبرده کسب نموده خود گواه عظمت و شخصیت اوست، گرچه تاریخ نویسان، به اشاره بر گزار کرده باشند. مشهورترین و قدیمی ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته " یتیمه الدهر " ثعالبی است که ۹۱ صفحه آن به تحلیل شخصیت او اختصاص دارد و بقیه مربوط به شعرائی است که او را مدح و ثنا گفته اند.

جمعی دیگر کتابی علیحده در بیوگرافی صاحب بقلم آورده اند، از جمله:

۱ - مهذب الدین محمد بن علی حلی مزبیدی، معروف به ابو طالب خیمی، کتابی دارد به نام "الدیوان المعمور فی مدح الصحاب

المذکور"

۲- شیخ محمد علی بن شیخ ابی طالب زاهدی گیلانی (۱۱۸۱ - ۱۱۰۳)

۳- سید ابو القاسم احمد بن محمد حسنی حسینی اصفهانی، کتابی دارد به نام " رساله الارشاد فی احوال الصاحب ابن عباد " که در سال ۱۲۵۹ تالیف کرده.

۴- استاد خلیل مردم بک، کتابی درباره صاحب پرداخته که در ۲۵۲ صفحه در دمشق مطبوعه ترقی چاپ شده، و آن جز چهارم از کتاب مفصلی است که در چهار جزء راجع به پیشوایان چهارگانه ادب تالیف نموده. با وجود این شهرت جهانگیر، تنها وظیفه ای که بر عهده ماست، آوردن چکیده و خلاصه این کتب است که به طور اجمال، آماری از فضل سرشار او بقلم آید.

"صاحب" در یکی از آبدیهای اصطخر فارس - و یا در طالقان - به سال ۳۲۶

[صفحه ۸۴]

شانزدهم ذی قعدة، دیده بجهان گشود. علم و ادب از پدرش آموخت و از ابو الفضل ابن العمید و ابو الحسین احمد بن فارس لغوی و ابو الفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به " عرام " و ابو سعید سیرافی و ابوبکر ابن مقسم و قاضی ابوبکر احمد بن کامل بن شجره و عبد الله بن جعفر بن فارس که از این دو نفر حدیث فرا گرفته است.

سمعانی می نویسد: حدیث را از مشایخ اصفهان و بغداد و ری فرا گرفت و به دیگران فرا داد، و همواره تحریر می کرد که حدیث بیاموزند و بنویسند، از ابن مردویه بازگو شده و او خودش از زبان " صاحب " شنیده که می گفت: " هر که حدیث نویسد، شیرینی اسلام را احساس نخواهد کرد.

چون در مجلس حدیث، برای املاء و دیکته حاضر می شد، جماعت انبوهی به استماع می نشستند، و ناچار هفت نفر بلندگو صدا به صدا حدیث را به گوش آخرین قسمت اجتماع میرساند.

از این رو، محدثین زیادی از او سماع حدیث دارند و احادیث نخبه فراوانی نوشته اند از جمله: قاضی عبد الجبار، شیخ عبد القاهر جرجانی، ابوبکر ابن المقرئ قاضی ابو الطیب طبری، ابوبکر ابن علی ذکوانی و ابو الفضل محمد بن محمد بن ابراهیم نسوی شافعی که هر یک استوانه حدیث و کلام محسوب اند.

علاوه بر این، نبوغ علمی و مهارت او در فنون ادب تا آنجا شهرت یافت و مورد گواهی حاضران و غائبان قرار گرفت، که شیخ بهاء الدین عاملی در رساله " غسل الرجلین و مسحهما " او را از علما شیعه و در شمار ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق شیخ مفید، شیخ طوسی و شهید و امثال آنان آورده، و علامه مجلسی اول در حواشی " نقد الرجال " به عنوان " افقه الفقهاء " از او یاد کرده و در جای دیگر از روسای اهل حدیث و کلامش شناخته و شیخ حر عاملی در " امل الامل " او را با عنوان " محقق، متکلم والا مقام، گرانقدر در علم " ستوده است.

از طرف دیگر، ثعالبی در کتابش " فقه اللغه " صاحب را از پیشوایانی شمرده که سخندانی و سخن سنجی آنان سند و گواه استنباط ادبی و از هر جهت مورد اعتماد

[صفحه ۸۵]

بوده: مانند لیث، خلیل، سیبویه، خلف احمر، ثعلب احثی، ابن کلبی، ابن درید و بهمین جهت " انباری " او را از علماء لغت دانسته و برای او در کتاب " طبقات ادباء از نحوین " فعلی باز کرده، و سیوطی اش در " بغیه الوعاه " که در طبقات لغویین و نحوین است یاد کرده و علامه مجلسی در پیش گفتار بحار، بعنوان " پرچمدار علم لغت و عروض و عربیت در صفوف امامیه " معرفی کرده است.

اضافات چاپ

[دومیچ ابن جوزی در " المنتظم " ج ۷ ص ۱۸۰ می نویسد: با دانشمندان و ادیبان مراوده می کرد، بدانها می گفت: " روز چون پادشاهانیم و شب چون برادران. "

از محدثین فرا گرفته و به دیگران املاء نموده: ابو الحسن علی بن محمد طبری معروف به " کیا " از زبان ابو الفضل زید بن صالح حنفی می گفت: صاحب ابن عباد، موقعی که تصمیم به املاء حدیث گرفت، در منصب وزارت کار می کرد، روزی طیلسان پوشیده تحت الحنک بسته، در هیئت اهل علم برون شد و گفت: آیا پیش کسوتی و سابقه مرا در علم و دانش قبول دارید؟ همگان پذیرفته و اعتراف کردند.

بعد گفت: من به شغل وزارت اندرم و آنچه از کودکی تاکنون، مصرف خرج و انفاق خود کرده ام، همه از مال پدر و جدم بوده است، با وجود این نمی گویم از مظلومه و حق کشی معصوم بوده ام، اینک من خدا را و سپس شما را گواه می گیرم که از هر گناهی بازگشت و به مغفرت و عنایت الهی پناه می برم.

آنگاه برای خود خانه انتخاب و نام آنرا " خانه توبه " نهاد و یک هفته در آن اعتکاف جست، و بعد از آنکه امضای فقها را به راستی و درستی توبه خود جمع آوری نمود، بر مسند املاء نشست و جمع کثیری در محضر او گرد آمد تا آنجا که یک بلندگو کافی نبود، بلکه شش نفر دیگر صدا به صدا سخن او را به اطراف مجلس می رساندند، و حتی بزرگانی مانند قاضی عبد الجبار، حدیث او را یادداشت کرده اند. ضمناً " صاحب " هر ساله پنجهزار دینار به بغداد می فرستاد تا میان فقهاء و اهل ادب تقسیم شود، و هیچگاه، در اجرای حق الهی، ملامت مردم را به چیزی نمی خرید.]

[صفحه ۸۶]

جمعی از پرچمداران علم و یکتا سواران ادب، بخاطر بزرگداشت مقام " صاحب " و ارج شناسی نبوغ او، تالیفات علمی خود را به نام او نوشته و اهداء کرده اند از جمله:

۱ - شیخ و استاد بزرگ ما صدوق ابو جعفر قمی، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام.

اضافات چاپ دوم

[۲- حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کتاب نفی التشبیه. در کتاب لسان المیزان ج ۲ ص ۳۰۶ به نقل از فهرست نجاشی چنین آمده ولی در کتاب نجاشی ص ۵۰ بعد از اینکه کتاب نفی تشبیه را یاد کرده می نویسد: تالیف دیگری دارد که به نام صاحب ابن عباد نوشته است

۳ - شیخ حسن بن محمد قمی، کتاب تاریخ قم.]

۴- ابو الحسن احمد بن فارس رازی لغوی، کتاب " صاحبی. "

۵ - قاضی عبد العزیز جرجانی، کتاب " تهذیب. "

اضافات چاپ دوم:

[۶- ابو جعفر احمد بن ابی سلیمان: داود صواف مالکی، کتابی در شناخت سنگ و اسامی آن به نام "حجر". تالیف و به خدمت صاحب ارسال داشت، صاحب گفت: "ردوا الحجر من حیث جاء" سنگ را به جای اولش برگردانید (مثل است) ولی بعد هدیه را پذیرفت و مولف را عطا بخشید. این را ابن فرحون در کتاب "دیباچ مذهب" ص ۳۶ یاد کرده].

تالیفات صاحب

صاحب ابن عباد، تالیفاتی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان اوست، از جمله:

۱- کتاب "اسماء الله و صفاته".

۲- کتاب نهج السبیل، در اصول

۳- کتاب "الامامه" در تفضیل امیر المومنین علیه السلام.

۴- کتاب "وقف و ابتدا".

[صفحه ۸۷]

۵- کتاب "المحیط" در لغت (فرهنگ عربی) ده جلد.

۶- کتاب "زیدیه".

۷- المعارف "در تاریخ.

۸- کتاب "الوزراء".

۹- کتاب "قضا و قدر".

۱۰- کتاب "روزنامه" (یادداشت روزانه) ثعالبی در یتیمه الدهر از آن نقل می کند. ۱۱- کتاب "اخبار ابی العینا".

۱۲- کتاب تاریخ الملک و اختلاف الدول.

۱۳- کتاب زیدیین.

۱۴- کتاب جوهره الجمهره ابن درید (چکیده جمهره ابن درید است).

۱۵- کتاب "اقتاع" در عروض.

۱۶- کتاب نقض عروض.

۱۷- دیوان رسائل (دفتر انشاء) ده جلد.

۱۸- کتاب "الکافی" در رسائل و فنون نویسندگی.

۱۹- کتاب اعیاد و فضائل نوروز باستانی.

۲۰- دیوان شعر.

۲۱- کتاب "شواهد".

۲۲- کتاب تذکره.

۲۳- کتاب تعلیل.

۲۴- کتاب الانوار.

۲۵- کتاب الفصول المهدبه للعقول.

۲۶ - رساله ابانه (پرده برداری) از مذهب اهل عدل.

۲۷ - رساله در طب.

[صفحه ۸۸]

۲۸ - رساله دیگری در طب.

۲۹ - کشف از مساوی شعر متنبی، در مصر به طبع رسیده و ۲۶ صفحه است.

ثعالبی در یتیمه می نویسد: چون صاحب، این رساله را نگاشت، قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز جرجانی کتابی بنام " وساطت بین متنبی و مدعیان او در شعر، پرداخت و یکی از ادباء نیشابور در این زمینه سرود:

- ای قاضی که کتابهایت در دسترس است و خانه ات دور.

- کتاب " وساطه " در زیبایی، نسبت به زیوری که از مفاخر ادب به گردن آویخته ای، چون گوهر میانین است.

۳۰ - رساله در فضائل سرورمان عبدالعظیم حسنی، مدفون در ری.

۳۱-تاب " سفینه، " ثعالبی در یتیمه الدهر از آن نام برده.

اضافات چاپ دوم

[۳۲ - کتابی منحصر در شرح حال شافعی محمد بن ادريس پیشوای فرقه شافعی چنانکه در کتاب " الکواکب الدریه " ص ۲۶۳ یاد شده.

ضمنا استاد حسین علی محفوظ کاظمی (ساکن کاظمین) شفاها اظهار می داشت که از تالیفات صاحب ابن عباد، به نسخه این چند رساله برخورد کرده است،

۱ - " فصول ادبیه و مراسلات عبادیه " در ۱۵ باب ترتیب یافته و هر بابی ۱۵ فصل دارد. نسخه آن در تاریخ ۶۲۸ نوشته شده.

۲ - رساله در هدایت و ضلالت، با خط کوفی از روی نسخه مولف نوشته شده و باخط مولف زیور یافته

۳-امثال سائره، منتخب از شعر ابو الطیب متنبی، و آن ۳۷۲ بیت است، نسخه به خط باخرزی در تاریخ ۴۳۴ نوشته شده.

خواننده گرامی کاملا توجه دارد که نویسندگان این کتابهای متنوع علمی باید یکی از رجال برجسته تاریخ و نوابغ دهر باشد که در هیچ فنی از فنون علمی کوتاهی نیامده، مراتب عالیه را حائز می شوند: لذا می بینیم که صاحب ما، هم فیلسوف است

[صفحه ۸۹]

هم متکلم. هم فقیه و محدث، هم مورخ و لغوی. نحوی، ادیب، نویسنده و شاعر.

شما فکر می کنید، شخصیت ادبی و موقعیت علمی این یگانه دهر، که فنون پراکنده را در سینه خود جای داده و در رشته های مختلف، از دانش و هنر، تالیفاتی به یادگار نهاده، در چه مقامی است؟ جز این است که او را در قله کوهسار فضائل می یابیم که به حق و شایستگی، آوازه او در جهان علم پیچیده و نامش با فلک چرخان، اقطار کیهان را در نوریده است؟

صاحب، کتابخانه پر ارج و گرانبها و در واقع گنجینه از کتب برای خود فراهم داشته است: موقعی که صاحب خراسان نوح بن منصور سامانی، پیکری به خدمت صاحب گسیل ساخته او را به دربار خود دعوت کرد، ضمنا عطای وافر و پیشنهاد فرمود صاحب را به خدمت گزاری در پست وزارت ترغیب نمود، صاحب در مقام معذرت بر آمده و از جمله چنین گفت:

"چگونه توانم اموال خود را با بار و بنه سنگین حرکت دهم، در صورتی که تنها دفاتر و وسائل و کتب علمی من بر چهار صد شتر و بلکه بیشتر حمل باید شد."

در معجم الادبا از ابو الحسن بیهقی نقل آورده که می گفت: کتابخانه‌ای که در ری وجود دارد، گواه صادقی بر ارج و بهای کتابخانه صاحب است. بعد از آنکه سلطان محمود بن سبکتکین قسمتی از کتابخانه ری را سوزانید، من آن کتابخانه را واریسی کردم، دیدم فهرست کتابخانه در ده جلد تدوین یافته: جریان این است که چون سلطان محمود، وارد ری شد، بدو گفتند: اینها همه کتابهای رافضیان است و اهل بدعت، و او دستور داد، کتابهای کلامی را جدا کرده همه را سوزانند. از این سخن بیهقی چنین برآورد می شود که عمده کتبی که سوخته شده کتابهای صاحب بوده است، آری دست جور و ستم، این گونه با آثار شیعه و مفاخر ادبی و علمی آنان بازی کرده است.

[صفحه ۹۰]

باری خزانه دار این کتابخانه و سرپرست آن، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن علی مقری متوفی به سال ۳۸۱ و ابو محمد عبد الله بن حسن اصبهانی خازن بوده اند.

وزارت - سماحت - مدیحه سرایان

- ابوبکر خوارزمی گوید: صاحب، در دامن وزارت پرورش یافته، و در همان آشیانه نوپا گشته، و از پستان پر برکت آن شیر نوشیده و در واقع چکیده وزارت است که از پدران خود ارث برده، چنانکه ابو سعید رستمی درباره اش گوید:

ورث الوزاره کابرا عن کابر

موصوله الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عبادوزا

رته و اسماعیل عن عباد

- منصب وزارت را پشت در پشت به ارث برده، چون سند روایت که بهم پیوسته است.

- عباد از عباس راوی وزارت گشته و اسماعیل از عباد.

او اول وزیری است که به عنوان "صاحب" لقب یافته: ابتدا چون در مصاحبت ابو الفضل ابن العمید بود، بدو صاحب ابن العمید می گفتند، بعدها که خود متولی مقام وزارت گشت، این لقب بر او ماند، ولی "صابی" در کتاب "تاجی" می نویسد: بدین جهت او را صاحب گفتند که از کودکی در مصاحبت موید الدوله فرزند بویه بود، و هم او را صاحب نامید، و لقب ادامه یافت تا بدان مشهور گشت، بعدها هر که به مقام وزارت رسید او را صاحب گفتند.

ابتدا از سال ۳۴۷ تقریباً تا سنه ۳۶۶ به عنوان منشی و دبیر در خدمت موید الدوله مشغول کار شد، و سال ۳۴۷، با او به بغداد رفت، سال ۳۶۶ به وزارت انتخاب شد و تا سال وفات موید الدوله ۳۷۳ بر سر کار باقی ماند، بعد از او برادرش فخر الدوله، صاحب را به وزارت بر کشید، صاحب با او به ری آمد که مرکز حکومت او بود، و از هیچ کوششی در خدمت گزار یو توسعه حکومت او

خودداری نکرد:

[صفحه ۹۱]

حموی گوید: صاحب، پنجاه دژ، در اطراف حوزه حکومتی گشوده و به فخر الدوله تسلیم کرد حتی ده دژ آن در دوران حکومت پدرش و نه برادرش تسلیم نشده بود. صاحب به دوران وزارتش، در مردم نوازی کوشا بود، علما و شعراء از عطای فراوان، نعمت سرشار، نوال بی پایان بهره مند شدند.

ثعالبی از زبان عون بن حسین می گوید: روزی در خزانه داری خلعت های صاحب بودم، دفتر آماری که در اختیار دوستم بود، ملاحظه کردم، دیدم تعداد عمامه خزی که در زمستان آن سال، به علویین و فقها و شعراء، خلعت داده، سوای آنچه در اختیار خدمتگاران و حاشیه نشینان قرار گرفته، ۸۲۰ طاقه بوده.

ضمنا صاحب هر سال پنج هزار دینار، به فقها و ادبای بغداد، تقسیم می کرد و صله و صدقات و خیرات او در ماه مبارک رمضان، با آنچه در سایر ماههای سال انفاق می شد، برابری می کرد، هیچ کس در ماه رمضان بر او وارد نمی گشت - هر که گو باش - جز اینکه بعد از افطار از خانه او خارج می شد، و همه شب، حدود هزار نفر در آنجا افطاری کردند. (یتیمه الدهرج ۳ ص ۱۷۴).

دوران صاحب، پر برکت ترین دورانی بود که بر اهل علم و ادب گذشت: گاه با مقرب ساختن اهل فضل و گاه با تشویق و ترغیب آنان به نشر آثار گرانبهای خود، تا آنجا که بازار علم و دانش رونق گرفت، دانشوری و دانش پروری رواج یافته، دانش پژوهان و دانش اندوزان بی شمار گشتند.

صاحب در برابر هر اثر نفیس و رساله شیوا، بدره های زر و کیسه های سیم نثار کرد، و در اثر جود سرشار و کرم بی انتها و نوال بی کرانش، پانصد شاعر او را ثنا خوان و مدیحه سرا گشتند، که قصائد آنان زینت بخش دواوین و فرهنگ رجال است.

حموی از گفت ابن بابک و او از زبان خود صاحب چنین نقل می کند: "من و خدا بهتر داند - با صد هزار قصیده عربی و فارسی مورد ستایش قرار گرفته ام."

آری همین قصاید بی شمار بود که نام صاحب را در صفحات تاریخ جاویدان ساخت، که نه یادش فراموش شود، و نه شعله عظمت و شخصیتش با گذشت روزگاران

[صفحه ۹۲]

خاموش گردد.

از جمله شعرائی که او را ثنا گفته اند:

۱- ابو القاسم زعفرانی: عمر بن ابراهیم عراقی، چند قصیده در ثنای صاحب دارد و از جمله نونیه ای که سرآغازش چنین است:

سواک یعد الغنی و اقتنی

و یامرہ الحرص ان یخزنا

و انت ابن عبادالمرتجی

تعد نوالک نیل المنی

- دگران مال و دولت اندوزند و در اثر حرص و آز گنجینه می سازند.
- و تو که فرزند عبادی و امید همگان، عطا و بخشش را وسیله نام نیک ساخته ای.
- ابو القاسم عبد الصمد بن بابک، صاحب ربا قصیده ای ستوده که آغازش این است:

خلعت قلائدها عن الجوزاء
عذراء رقصها لعاب الماء

- زیور آلات گردنش را از ستاره جوزاء خلعت گرفته، همان مرواریدهای آبدار که از لمعان به رقص آمده
- ۳- ابو القاسم عبد العزیز بن یوسف وزیر، از آل بویه، قصیده دارد و از جمله آن:

اقول و قلبی فی ذراک مخیم
و جسمی جنیب للصبأ و الجنائب

یجاذب نحو الصاحب الشوق مقودی
و قد جاذبتنی عنه ایدی الشواذب

- می گویم - و دلم در سایه وجودت خیمه زده و جسم در گرو باد صباست و شترانی که یدک می کشند. - اشتیاق مهار شترم را به سوی " صاحب " می کشد، ولی شتران سرکش با من سر نزاع دارند.
- ۴- ابو العباس ضبی وزیر. در گذشته به سال ۳۹۸ (یکی از شعراء غدیر که قصیده اش همراه شرح حال او خواهد آمد) چند قصیده در ثنای صاحب دارد.

- ۵- ابو القاسم علی بن قاسم کاشانی، منشی و نویسنده. قصیده پرداخته و به خدمت صاحب گسیل داشت، آغازش این است:

إذا الغیوم ارجفن باسقتها
و حف ارجاءها بوارقها

[صفحه ۹۳]

- آنگاه که توده های ابر با صدای رعد آسمانرا به غلغله آرد و برق در اکناف آن بدرخشد
- ۶- ابو الحسن محمد بن عبد الله سلامی عراقی در گذشته سال ۳۹۴، قصیده در ثنای صاحب دارد، مطلع آن چنین است:

رقی العذال ام خدع الرقیب
سقت ورد الخدود من القلوب

- افسون ملامتگر باعث شد یا نیرنگ رقیب که سرخی شرم از دل برخاسته بر چهره نشیند.
سلامی چکامه دیگری در ستایش صاحب دارد که در بحر رجز سروده:

فما تحل الوزراء ما عقد
بجهدهم ما قاله و ما اجتهد

- آن قرار و پیمان که با دست و زبان صاحب بسته شود، وزرای دیگر باز گشودن نتوانند.
- چه نسبت گوسفند پروار را با شیر شکار؟ و آیا حوض آب با دریای متلاطم برابر است.
- از میان نیک روزیها و سعادتها من به این آرزو دل بسته ام که صاحب ابن عباد همیشه و همواره برایم باقی بماند.
۷- قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز جرجانی، در گذشته سال ۳۹۲، قصیده دارد که این بیت از آن جمله است:

او ما انثیت عن الوداع بلوعه
ملات حشاک صبابه و غلیلا؟

- آیا از وداع معشوق که بازگشتی، آتش فراق تار و پودت را نسوخته.
- یا سیل اشک از چشمانت سرازیر نیست، گویا که دست جود و بخشش اسماعیل در کنار آن است.
- ای بزرگ مردی که مجد و بزرگواری، با همت تو، حاجت خود را از زمانه گرفت.
- روزی مرم با دو دست مبارکت تقسیم شده از این رو نامت ابو القاسم گشت.

[صفحه ۹۴]

همین شاعر قصائد دیگری هم در مدح صاحب سروده است.

۸- ابو الحسن علی بن احمد جوهری جرجانی (یکی از شعراء غدیر که شعرش همراه شرح زندگی خواهد آمد) قصائد فراوانی در مدح صاحب ساخته: همزیه، رائیه، فائیه، بائیه و جز آنها با قافیه های دیگر.

۹- ابو الفیاض سعد بن احمد طبری، چند قصیده دارد از جمله میمیه ای که آغازش چنین است:

الدمع یعرب ما لا یعرب الکلم
و الدمع عدل و بعض القول متهم

- اشگ رخسار، از آتش درون حکایت دارد، سخن و ادعا - نه، اشگ گواه صادق است و سخن مورد تردید.

۱۰- ابو هاشم محمد بن داود بن احمد بن داود بن ابی تراب: علی بن عیسی بن محمد بطحائی بن القاسم بن الحسن بن زید بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به علوی طبری، اشعار فراوانی در ثنای صاحب سروده و صاحب هم اشعاری در ستایش او.

۱۱- ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی، قصائدی دارد و در یک قصیده اش می گوید:

و من نصر التوحید و العدل فعله
و ایقظ نوام العمالی شمائله

- آنکه با کردارش مکتب توحید و عدل را یاری کرد، و خصال ستوده اش در خواب رفتگان وادی غفلت را برای کسب عظمت هشیار ساخت.

- آنکه وا داشت تا مردم نیک، در طلب نیکوکاری بر آیند، دیرزی‌ای مرغزاری که مردم آن کوچ کردند.

۱۲- ابو سعد نصر بن یعقوب، قصیده دارد بدین مطلع:

ابی لی ان ابالی باللیالی
و اخشی صرفها فیمن یبالی

روا نمی دارد که من در فکر شبهای عزیز خود باشم و من از عاقبت آن بیمناکم که شبهای خود را وقف وجود او سازم.

[صفحه ۹۵]

۱۳- سید ابو الحسین علی بن حسین بن علی بن قاسم بن محمد بن قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، داماد صاحب است، قصیده ای سروده در ۶۰ بیت که صاحب را بدان ستوده، با این امتیاز که از حرف واو خالی است. ثعالبی در یتیمه الدهر ۲۰ خط آنرا آورده و مولف "الدرجات الرفیعه" ۱۴ خط آنرا، سرآغازش این است:

برق ذکرت به الحباب
لما بدی فالدمع ساکب

- درخشی که مرا به یاد معشوقه‌ها افکند، و اینک اشک بر رخسارم روان است.

۱۴- ابو عبد الله حسین بن احمد، مشهور به "ابن حجاج بغدادی" در گذشته سال ۳۹۱ (یکی از شعراء غدیر که قصیده او همراه شرح حالش خواهد آمد) سروده فائیه ای دارد که صاحب را ثنا خوانده مطلع آن این است:

ایها السائل عنی
انا فی حال طریفه

و فائیه دیگری با این مطلع:

ساق علی حسن وجهها تلفی
و سرها ما راته العین من دنفی

و چکامه نونیه ای با این مطلع:

یا عذولی اما انا
فسبیلی الی العنا

- ای نکوهشگر من خودم به سوی نابودی روانم.

- ولی داستانم، شایسته است که زیور تاریخ گردد.

۱۵- ابو الحسن علی بن هارون بن منجم، قصیده ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده است از جمله گوید:

و ابوابها اثوابها من نقوشها
فلا ظلم الا حین ترخی ستورها

۱۶ - شیخ ابو الحسن بن ابو الحسن، متصدی چاپار، پسر عمه صاحب است قصیده سروده و بنای با شکوه صاحب را که در اصفهان ساخته و بدانجا منتقل گشته می ستاید:

دار علی العز و التائید مبناها
وللمکارم و العلیا مغناها

خانه ای که اساسش بر عزت و قدرت نهاده شده و منزلگاه اخلاق ستوده و

[صفحه ۹۶]

جایگاه بزرگی و والائی است.

۱۷- ابو الطیب کاتب (منشی)، او هم قصیده ای در ستایش همان بنا دارد که با این بیت شروع می گردد:

و دار تری الدنیا علیها مدارها
تحوز السماء ارضها و دیارها

- خانه ای که چرخ زمانه بر محور آن چرخد و خاک و خشتش با آسمان برابر آید.
۱۸- ابو محمد ابن المنجم، رائیه ای دارد که بارگاه صاحب را ستوده با این مطلع

هجرت و لم انو الصدود و لا الهجرا
و لا اضمرت نفسی الصروف و لا الغدرا

۱۹- ابو عیسی ابن المنجم، صاحب را با توصیف بارگاهش چنین می ستاید:

هی الدار قد عم الاقالیم نورها
و لو قدرت بغداد کانت تزورها

- بارگاهی که پرتوش بر جهان تابیده، و اگر بغداد هم می توانست به دست بوس آن می آمد. ۲۰- ابو القاسم عبید الله بن محمد بن معلی، او هم خانه صاحب را با قصیده ای بدین مطلع ستایش کرده:

بی من هواها و ان اظهرت لی جلدا
وجد ینیب و شوق یصدع الکبدا

- مرا در آرزوی زیارت آن بارگاه - گرچه بظاهرش کیبائی و رزم - عشقی جانکاه است و اشتیاقی جگر سوز.
۲۱- ابو العلاء اسدی، در ضمن قصیده صاحب راستوده و بارگاهش را با این سرآغاز وصف می کند:

و اسعد بدارک انها الخلد
و العیش فیها ناعم رغد

- خوش زی که اینجا خانه خلد است و زندگی در آن با نعمت و فراوانی همراه.
۲۲- ابو الحسین غویری، چند سروده دارد از جمله قصیده ای که همان خانه اصفهان را ستوده، با این سرآغاز:

دار غدت للفضل داره
افلاک اسعده مداره

بارگاهی که جولانگاه بخشش و نوال است، چون فلک که مدار آن بر سعادت باشد.
۲۳- ابو سعید رستمی محمد بن محمد بن حسن اصبهانی، صاحب را با چند

قصیده ستوده، از جمله بایه که سرآغازش این است:

عقنی بالعقیق ذاک الحیب
فالحشی حشوه الجوی و النجیب

و لامیه ای دارد که در آن چنین می گوید:

- شایسته است که سی تن شاعر کامروا گردند، و مانند من شاعری محروم ماند؟
- این بدان ماند که به " عمرو " و اواضافه دهند و در نام خدا " بسم الله " از الف مضایقه کنند. ۲۴- ابو محمد عبد الله بن احمد خازن اصبهانی، چند قصیده دارد که از همه بهتر آن با این مطلع شروع می گردد:

هذا فوادک نهی بین اهواء
و ذاک رایک شوری بین آراء

۲۵- ابو الحسن علی بن محمد بدیهی، و او کسی است که صاحب دربار او چنین سروده:
- تو که باید پنجاه سال بیندیشی تا یک شعر بسرائی؟ چرا لقب " بدیهی " (بدیهه سرا) به خود بسته ای.
این شاعر قصائدی پرداخته، از جمله لامیه ای بدین مطلع:

قد اطعت الغرام فاعص العذو لا
ما عسی عائب الهوی ان یقولاً

- اینک که سر به طاعت عشق سپردی، پند ناصح را به چیزی مخر، آن که عشق را نکوهش کند، چه عیبی بر آن تواند بست؟
۲۶- ابو ابراهیم اسماعیل بن احمد شاشی عامری، چند مدیحه دربار صاحب سروده از جمله بایه ای با این سر آغاز:

سرینا الی العلیا فقیل کواکب
و ثرنا الی الجلی فقیل قواضب

- به آسمانها بر شدیم، گفتند: ستاره رخشان آمد، به میدان نبرد تاخیم گفتند: شمشیر بران آمد.
۲۷- ابوطاهر ابن ابی الریبع عمرو بن ثابت، چکامه ای چند در مدح صاحب دارد، از جمله جیمیه و اول آن:

اما لصحابی بالعذیب معرج
علی دمن اکنافها تارج

۲۸- ابو الفرج حسین بن محمد بن هندو، چند سروده در ثنای صاحب دارد از جمله با این مطلع:

لها من ضلوعی ان یشب وقودها
و من عبراتی ان تفض عقودها

- رواست که به خاطر آن (معشوقه) آتش درون شعله کشد و اشک دیدگانم چون مروارید غلطان نثار شود.
- ۲۹- عمیری، قاضی قزوین، چند کتاب، خدمت صاحب اهداء کرده و این دو شعر را همراه آن ارسال داشته:
- عمیری، برده "کافی الکفاه" است، گرچه در شمار اعیان قضاة است.
- با اهداء چند کتاب نفیس و فرد، شرط خدمتگزاری و ادب بجا آورد.
- صاحب دو بیت سروده و آنرا در رقعه ای گسیل داشت:
- از کتب اهدائی، یک کتاب پذیرفتیم و مابقی را بلادرنگ برگشت دادیم.
- من هدیه فراوان را غنیمت نمی شمارم: منش من این است که میگویم: "بگیر" نه - بیاور
- ۳۰- ابو رجاء اهوازی، موقعی که صاحب به اهواز رفته بود، او را با چکامه ای ثنا خوان گشت و از آن جمله:

الی ابن عباد ابی القاسم
الصاحب اسماعیل کافی الکفاه

و تشرب الجند هینثا بها
من بعد ما الری ماء الفرات

۳۱- ابو منصور احمد بن محمد لجیمی دینوری، چکامه ای در ثنای صاحب دارد.

۳۲- ابو النجم احمد دامغانی معروف به (شصت کله) در گذشته سال ۴۳۲ قصیده به زبان فارسی در مدح صاحب سروده است.

[صفحه ۹۹]

۳۳- شریف رضی (یکی از شعراء غدیر است که شعرش همراه شرح حال او خواهد آمد) صاحب ابن عبادرا با قصیده دالیه ای در سال ۳۷۵ ثنا گفته ولی آنرا گسیل نداشته و قصیده دیگری به سال ۳۸۵ قبل از درگذشت صاحب ساخته و آنرا به محضرش ارسال داشته است.

۳۴- قاضی ابوبکر عبد الله بن محمد بن جعفر اسکی، چکامه ای در مدح صاحب دارد که از آن جمله است:

کل بر و نوال و صله
و اصل منک الی معتزله

یا ابن عباد ستلقى ندما
لفراق الجیره المرتحله

۳۵- ابو القاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء اصفهانی، چند چکامه درباره صاحب دارد که برخی در ستایش او و برخی در سوگ او سروده شده، ثعالبی در تتمیم یتیمه گوید: روزی با صاحب دوش به دوش می رفتند، صاحب پیشنهاد کرد تا در وصف مرکبی که به زیر ران داشت، شعری بسراید، و او بدون تأمل گفت:

طرف تحاول شاوه ریح الصبا
سفا فتعجز ان تشق غباره

باری بشمس قمیصه شمس الضحی
صبغا و رض حجاره بحجاره

- سمندی اصیل، که باد صبا از سفاهت، با او به مسابقه برخاست ولی به گردش نرسید.
- سپیدی رنگش از سپیدی خورشیدسبق برده و با سنبک خود سنگ بر سنگ می کوبد.
۳۶- ابوبکر محمد بن احمد یوسفی زوزنی، قصیده در مدح صاحب ساخته با این مطلع:

اطلع الله للمعانی سعودا
و اعاد الزمان غضا جدیدا

و از آن قصیده است:

- زمانه سپاه خود را تجهیز کرد و ما با دعا وزاری به درگاه حق، به استقبال آن شتافتیم.
ای سالار زمانه شبهای سیاه، دلها را در غم عشق فرو برد.

[صفحه ۱۰۰]

- حوادثی که باید کاخ عظمت او را ویران سازد، مایه استحکام و استواری آن گشت.
و در قصیده دیگر چنین سروده:

سلام علیها ان عینی عندما
اشارت بلحظ الطرف تخضب عندما

- درود بر او (معشوقه) آنگاه که با نرگس چشمش اشارت کرد، چشمان من از خون خضاب گرفت.
۳۷- ابوبکر یوسف بن محمد بن احمد جلودی رازی، در ضمن قصیده می گوید:

ریاض کان الصاحب القرم جادها
بانوائه او صاعها من طباعه

- بوستانهائی که گویا "صاحب" جوانمرد، هر ماهه با ابر جود و بخشش سیرابشان کرده یا از طبع خرم و خندان خود پی ریزی کرده است. - تاریکی مشکلات را با اندیشه خود می زداید چنان که صبح صادق با پرتو خود تاریکی شب. و از جمله:

سحاب کیمناه و لیل کباسه
و برق کماضیه و خرق کباعه

- ابری به جود و ریزش چون دست راستش، و شبی به شدت و سختی چون سطوتش و برقی در سوزندگی و جهندگی چون شمشیرش و شکافی در وسعت همچون فضل و کرمش.
۳۸- ابو طالب عبدالسلام بن حسین مامونی، فرید وجدی در "دائرة المعارف" ج ۶ ص ۲۰ گوید: صاحب را با چند قصیده ستوده که سروده اش مورد شگفت و اعجاب بوده، به سال ۳۸۳ در گذشته.
۳۹- ابو منصور گرگانی، در رقعه ای که به خدمت صاحب گسیل داشت، چنین نوشت:

قل للوزیر المرتجی. کافی الکفاه الملتجی
انی رزقت ولدا. کالصیح اذ تبلجا

- باوزیر که مورد امید است، با کافی الکفاه که پناه همگان است بر گو

[صفحه ۱۰۱]

- کودکی در شبستان زندگیم طلوع کرد که چون صبح می درخشد.
- پیوسته در سایه تو باشد، سایه عقل و کرامت.
- تو خود او را با نام گزاری شرف بخش و با لقب دادن تاج بر سر نه.
صاحب در زیر رقعه نوشت:

هنئته هنئته شمس الضحی بدر الدجی
فسمه محسنا و کنه اباالرجا

- گوارایت باد گوارا، خورشید روزت باد و ماه شب. او را محسن نام کن و اباالرجا بخوان.
۴۰- اوسی، قصیده باینه ای در مدح صاحب سروده و در برابرش خواند، چون بدین بیت رسید:

لما رکبت الیک مہری انعلت
بدر السماء و سمرت بکواکب

- چون به سویت تاختم، مادیانم از ماه آسمان نعل بست و از ستارگان میخ.
صاحب بدو گفت: "مهر" مذکر است، چرا مونث آوردی؟ و از چه بدر آسمان را به نعل مانند کردی که به نعل می ماند؟ اگر با
هلال مانند ساخته بودی بهتر بود چه هلال بر هیئت نعل است؟
اوسی در پاسخ گفت: اما تانیث "مهر" چون مونث آنرا که "مهرة" است منظور داشتم، و اما تشبیه نعل به ماه آسمان چون نعل
تمام کف بکار بسته بودم
۴۱- ابراهیم بن عبد الرحمن معری، صاحب را با قصیده ثنا گفته که از آن جمله است:

قد ظهر الحق و بان الهدی
لمن له عینان او قلب

- حق چهره گشود و راه روشن گشت برای آن کس که چشم دارد و بیند یا دل دارد و فهمد.
- همان سال که خورشید از پس ابر چهره گشاید و جهان را به نور خود آراید.
- با سالار بزرگ (صاحب)، شرق و غرب گیتی، خندان و خرم گشت.
۴۲- محمد بن یعقوب، از پیشوایان علم نحو، چنان که در "دمیه القصر" ج ۱

[صفحه ۱۰۲]

ص ۳۰۱ آمده، به خدمت صاحب نوشت:

قل للوزیر - ادام الله نعمته
مستخدما لمجاری الدهر و القدر

-باوزیر بگو که خداوندش بر نعمت پایدار دارد و قضا و قدر او را به خدمت گزار می مفتخر سازد.

- برده خود را بر کشیدی و فرزندی پسر بدو بخشیدی، اینک او را با نامی از نامهای عرب افتخار بخش.
 - اگر باز هم لطف فرموده با دادن لقب او را تشریف بخشی، با کرم خود، بوستان را با باران خرم ساخته ای.
 - سایه ات پیوسته و گسترده باد که از میان پیوسته ها و گسترده ها بهترین است.
- [و صاحب در کنار رقعہ نگاشت]

هنئته ابنا یشیع الانس فی البشر
هنیت مقدم هذا الصارم الذکر

- نعمت فرزندان گوارا باد که چون " انس و بشر " قرین خوشخوئی و خوشروئی است، قدم نو رسیده ات مبارکباد که چون شمشیر فولادین برنده و تیز است.
- ۴۳- محمد بن علی بن عمر، از بزرگان ری است که در محضر صاحب حدیث فرا گرفته و با قصیده رائیه ای او را ثنا گستر شده.
- ادبا از صاحب ابن عباد و ابواسحاق صابی با لقب " صادین " (دو صاد) یاد کرده اند، از جمله در چکامه شیخ احمدبیریر، در گذشته سال ۱۲۲۶ که در کتابش شرح جلی ص ۲۸۳ ثبت آمده، و منشی با نمکی را می ستاید:

لله کاتباً الذی انا رقه
و هو الذی لزال قره عینی
فی میم مبسمه و لام عذاره
ما بات ینسخ بهجه الصادین

[صفحه ۱۰۳]

- قربان آن منشی گردهم که مرا برده خود ساخته و پیوسته چشم بدو روشن است.
- با غنچه خندانش که چون میم است، و خط رخسارش که به شکل لام است شب تا صبح از خرمی صاحب و صابی نسخه برداری می نماید.

اشعار صاحب در شعائر مذهب

- صاحب، با دوستان و آشنایان و خصوصاً چکامه سرایانی که او را ثنا گفته اند با نظم و نثر، نامه نگاری داشته که برخی از آن رسائل و منشآت در کتابهای ادبی و فرهنگ رجال ثبت است، و اشعار او چنان که گفته شد، در دیوانی گرد آمده، و ما از میان جواهر منظومش، آنچه بسان مروارید، در رشته مذهب به نظم آمده عرضه می کنیم.
- ثعالبی در " یتیمه الدهر " ج ۳ ص ۲۴۷ از اشعار مذهبی صاحب این دو بیت را می نگارد.

حب علی بن ابی طالب
هو الذی یهدی الی الجنه

ان کان تفضیلی له بدعه
فلعنه الله علی السنه

- دوستی علی بن ابی طالب است که راهبر همگان به سوی بهشت است.
- اگر ترجیح او بر صحابه، بدعت به شمار است، پس نفرین خدای بر سنت باد.
- و در همان کتاب " یتیمه الدهر " این دو بیت دیگر هم یاد شده:
- بد کیشی گفت: معاویه خالوی تو است: آن بهترین عموها و این هم بهترین خالوها.

فهو خال للمومنین جمیعا
قلت خال لکن من الخیر خال

- در واقع او خالوی همه مومنین است، گفتم: آری خالو است ولی خالوی خالی از خیر.
- فقیه حجاز، گنجی شافعی، در گذشته سال ۶۵۸ در کتاب " کفایه الطالب "

[صفحه ۱۰۴]

- ص ۸۱ و هم خوارزمی در کتاب " مناقب " ص ۶۹ این چند بیت او را یاد کرده اند.
- ای امیر مومنان علی مرتضی من دل در گرو تو دارم.
- هر گاه زبان به ستایشت گشودم، دشمن بد کیشت گفت: خلفای اسبق را از یاد بردی.
- کدام یک مانند سرور من علی، زاهد و وارسته بود که براستی دنیا را با سه طلاق رها کرد.
- چه کسی برای تناول مرغ بریان دعوت گشت؟ برای صدق دعوی ما همین بس است.
- به عقیده شما وصی محمد مصطفی کیست؟ وصی مصطفی هم باید مصطفی و برگزیده باشد.
- باز فقیه گنجی در " کفایه " خود ص ۱۹۲ و سبط ابن جوزی در " تذکره خواص امت " ص ۸۸ و خوارزمی در " مناقب " ص ۶۱ چنین یاد کرده اند:
- دوستی رسول و خاندانش تکیه گاه من است پس چرا مشکلات زندگی به سعادت و نیکبختی ما بدبین است.
- ای پسر عم رسول، ای برترین کسی که رهبر جهانیان و سرور هاشمیان بودی.
- ای نادره دین، ای یگانه دهر منت گزار و ثنای این بنده ای را گوش کن که دین و آئینش تفضیل و برتری شما بر تمام جهانیان است.
- آیا شمشیری چون شمشیر تو در اسلام به کار افتاده است؟ - اگر حقشناسی کنند. و این خود فضیلت تابناکی است که به تنهایی گواه مدعاست.

- آیا چون علم تو، علمی در اسلام وجود داشته؟ آن هنگام که دیگران لغزیدند و تو خود به اسرار دین راهبر شدی و راهبر ما گشتی؟

- آیا کسی چون تو می شناسیم که قرآن مجید را با لفظ و معنی و هم تاویل و تزییل، گرد آورده و نگهبان باشد؟

[صفحه ۱۰۵]

و چون رسول خدا به درگاه حق دعا کرد و تنها تو برای تناول مرغ بریان حاضر شدی، کسی همپایه تو بود؟

- یا کسی در صدق و اخلاص همطراز تو بود که "مسکین و تیم و اسیر" را بر خود ایثار کردی و سوره هل اتی در این باره نازل گشت.

- آیا کسی در حد تو پایدار و شکیبیا بود، آن هنگام که خیانت کردند و مرتکب رسواترین نیرنگها شدند، و بالاخره در روز صفین، گذشت آنچه گذشت؟

- و یا چون تو کسی مشکل گشائی کرد، تا آنجا که از شوق فریادشان با آسمان برخاست: "اگر علی نبود، در اثر ندانم کاری نابود می شدیم."

- بار پروردگارا توفیق زیارتشان را نصیب فرما، چه مرغ دلم به سوی تربتشان پر می کشد.

- بار خدایا زندگی مرا در دوست و محبت آنان خلاصه کن و روز حشر مرا با آنان برانگیز. آمین. آمین.

ابن شهر آشوب، از این قصیده، انتخاب دیگری دارد، و بعد از آوردن دو بیت اول، چنین یاد می کند:

- تو پیشوائی و چشم همگان به سوی تو است. هر که این سخن را مردود شمارد براهین متقن را زیر پا نهاده.

- آیا کسی در شب "فراش" چون تو فداکاری نمود که جانت را، برخی خاتم انبیا کردی؟

- آیا چونان فاطمه زهرا سالار زنان که همسر تو گشت، زنی همتای او بود تا زیور دگران شود؟ ای زیور خاندان فاطمه.

- و یا چون تو کسی یافت شد که در حال رکوع انفاق کند، آنهم انگشتی خاتم؟

هل مثل فعلک عند النعل تخصصها

لو لم یکن جاحدوا التفضیل لاهینا

- موقعی که رسول خدا فرمود: ای مردم ثقیف سخن کوتاه کنید و گرنه شیر مردی را که همتای من است، به سویتان گسیل دارم که جنگاورانتان را درو کند، و

[صفحه ۱۰۶]

زنان و فرزندانان را به اسیری آورد پرسیدند: و او که باشد؟ فرمود: آنکه نعلین مرا وصله می زند؟ آیا پاره دوز تو بودی، نه دیگران. البته اگر بی خردانه بر این سخن نگذرند و مقام برترت را منکر نشوند.

آیا مانند دو شیر بچه ات، در عظمت و بزرگواری یافت می شود که از نسل بزرگواران به عمل آمده اند؟

در "مناقب" خوارزمی ص ۱۰۵ و "کفایه الطالب" گنجی شافعی ص ۲۴۳ و تذکره خواص امت ص ۳۱ و مناقب ابن شهر آشوب

- و سایر معاجم، قصیده از صاحب یاد شده که شمارایات آن اختلاف دارد، ما این قصیده را با توجه به تمام روایات، می آوریم، و ایاتی که رجال عامه روایت کرده اند، با حرف "ع" مشخص می سازیم:
- به وسیله سرورانم آل "طه"، جانم به آرزو رسید.
- هر آنکه بر درجات بالا پای نهاده، به برکت رسول خدا بوده.
- و برکت فاطمه دخترش که در فضیلت و شرف مانند پدرش مصطفی است.
- ع - موقعی که، آتش جنگ شعله می زد، چه کسی چون علی به میدان می تاخت؟
- ع - چه کسی شیران را شکار می کرد، موقعی که شمشیر تیز را از نیام بر می کشید؟
- روزی که شمشیر راند و باز هم شمشیر راند تا آنجا که جوهر آنرا ستود.
- ع - چه کسی هر روز کشتار تازه ای می کرد که تاریخ به یاد ندارد؟
- ع - چقدر، و باز هم چقدر با شمشیر نازکش، بر دهان غول جنگ کوبید؟
- ع - روز "بدر" را به خاطر آورد. از جنگهای دیگر سخن نمی کنم.
- ع - یا جنگ احد را که خورشید رخشان آن علی است.
- ع - و یا نبرد با "هوازن" در "حنین" که ماه تابان آن علی است.
- ع - و پیش از روز "حنین" روز "احزاب" که شیر بیشه آن علی است.
- ع - به خاطر آوردید، خون "عمرو" را که ریخت؟
- ع - سوره "براءت" را بخوانید و به من بگوئید: چه کسی آنرا بر مشرکین تلاوت کرد؟

[صفحه ۱۰۷]

- ع - یا بگوئید: با زهراء که - تربتش پاک باد - چه کسی همسر گشت؟
- ع - از مرغ بریان یاد کنید که فضیلت آن جهانگیر شد.
- ع - یا بگوئید: بر قله های علم و دانش که صعود کرد؟
- ع - داستان او، داستان هارون است و موسی، هر دو را خوب درک کنید.
- ع - آیا در محبت علی مرا با سفاهت نکوهش می کنند؟
- ع - خویشی او را با پیامبر نادیده گرفتند و مقتضای مودت را زیر پا نهادند.
- ع - اول نماز گزاری که با تقوی زینت بست.
- ع - خورشید بعد از آنکه پرتوش ناپدیدشد، بر او باز گشت.
- ع - او بر خلق جهان حجت خدا است، هر که او را دشمن گیرد، شقی و بدبخت خواهد بود.
- آری من با دوستی حسن به آرزوهایم رسیدم که والاترین مقام را حائز گشته.
- و با دوستی حسین، آن پسندیده ای که در میدان مکارم همه افتخارات را صاحب گشت.
- در این خاندان هر چه بنگری، جز ستاره رخشان به چشم نمی خورد که بالا رفته و بر طاق فلک نشسته.
- خاندانی ویژه، که جهانی در حمایت آنان قرار گرفته.
- گروه متجاوز، با ارتکاب آنهمه عناد و لجاجت. چه افتخاری می جست؟

- سبط اکبر را با زهر به خاک کردند و این بس نبود؟
- با تعرض در جستجوی حسین بر آمده با او به پیکار بر آمدند و او هم پیکار کرد.
- او را از نوشیدن شربتی آب مانع شدند، با آنکه پرندگان سیراب بودند.
- او جان خود را بر سر این پیکار گذاشت، کاش جان من برخی او گشته بود.
- دخترش فریاد می زد: ای پدر و خواهرش در سوک برادر می نالید.

[صفحه ۱۰۸]

- اگر احمد مختار می دید، به روزگار او و خاندانش چه رسید؟
- شکایت به سوی خدا می برد و البته شکایت برده است.
- در مناقب ابن شهر آشوب و مناقب خوارزمی ص ۲۳۳ قصیده از صاحب یاد شده که در شمار ابیات اختلاف دارد، و ما هر دو روایت را بهم پیوست می دهیم:

ما لعلی العلی اشباه
لا و الذی لا اله الا هو

- علی عالی قدر شبیه ندارد، نه بآن خدائی که جز او خدائی نیست.
- سیره او همان سیره رسول است که تو هم می شناسی و پسرانش - اگر پای فخر در میان باشد - پسران رسول اند. - علی بر پایه از شرف بر شده که و هم و پندار بدان نخواهد رسید.
- ۱- ای صبح، به یادبود حدیث کساء، در شرح مفاخر علی سستی مگیر که روز مباحله صبحگاهان علی در زیر " کساء " قرار گرفت.
- ۲- و ای ظهر، به یادبود مرغ بریان از شرف علی پرده بر گیر، آن شرفی که بر والاترین مراتب آن دست یافت.
- ۳- و ای سوره براءت، اعلام کن: چه کسی از ابلاغ تو معزول گشت و چه کسی کار گزار آن بود؟
- ۴- ای مرحب ای امید کافران، از دم شمشیر چه کس شربت مرگ چشیدی؟
- و ای عمرو عبدود، کی بود که شرننگ مرگ در کامت ریخت؟
- اگر خواهد، بر ثریا بر شود و از " فرقدین " موزه سازد.
- مگر پایگاه بلند او را نشناخته اید و جایگاه والایش را درک ننموده اید؟
- ندیده اید که چگونه محمد بدو مشفق و مهربان بود و به تربیت او همت گماشت؟
- از کودکی در دامن مهر و محبتش پروریده مخصوص خود دانست و از کمال

[صفحه ۱۰۹]

- صفا و اخلاص به برادری برگزید.
- دخترش فاطمه را که پاره تنش بود به او کابین بست، چه او را بهترین شوهر و پرهیز کارتر از همگان یافت.

- پدرم فدای حسین سرور آزادگان باد که روز عاشورا، در راه اعلاء دین جهاد کرد.
- پدرم فدای خاندانش که در اطراف او به خون غلطیدند و چشم از او بر نداشتند.
- خدا رسوا کند امتی را که سرور خود را تنها گذاشتند و در رضایت خاطرش نکوشیدند.
- و نفرین خدا بر آن گنبدیده مردار نجس باد که از کین، چوب بر دندان او کوبید.
- و بهمین ترتیب، قصیده به قافیه دال دارد که خوارزمی در "مناقب" ص ۲۲۳ و ابن شهر آشوب در مناقب مجتمعا روایت کرده اند:
- او در جنگ بدر چون ماه (بدر) درخشید و دیگران را از شنیدن نام شمشیر لرزه بر اندام بود.
- برای علی در حدیث "مرغ بریان" فضیلتی است که آوازه اش در اکناف جهان پیچیده و حتی دشمنانش گواه و معترف اند.
- برای علی در سوره "هل اتی" اخلاص و صفائی است که خود ناچار، آنرا تلاوت کردید و بینی خود را به خاک کشیدید، باز هم از یاری او دامن بکشید.
- و چه سخنها که در جنگ خیبر روایت کردید: او را محبوب خدا و رسول، کرار غیر فرار، شناختید، ولی چون شتر مرغ شانه از زیر بار تهی کرده فراری شدید.
- و یا در روز "احد" که همگان پشت داده فرار نمودند و شمشیر او روی کفر را سیاه نمود.
- و در روز "حنین" که برخی از شما راه خیانت گرفت. و او باشمشیر تیز،

[صفحه ۱۱۰]

یکنواخت بر سر دشمن کوبید.

- امور مردم را در دست کفایت گرفت و به مال آنان طمع نیست، گاهی می شود که امانت والیان مورد تردید است. - در داوری به دانش دیگران نیاز نداشت، آنجا که دیگران نیازمند شده چون خر به گل ماندند.
- راه خانه اش که به بهترین مساجد (مسجد رسول) باز می شد، مسدود نگشت در صورتیکه راه دگران یکسره مسدود شد.
- و همسرش زهرا، بهترین دختری بود که به خانه بهترین شوهر رفت، مقام زهرا قابل انکار نیست. - در سایه حسن و حسین بود که مجد و بزرگواری، رواق عظمت بر کشید، اگر آن دو نبودند، مجد و بزرگواری در کجا مشهود می گشت.
- پرتو نور، از آن دو وجود مبارک بر زمین تابید، برای خدا پرتوهاست که تجدید می شود. - آنان حجت های تابناک خدایند که روشن گشته اند و مشعلهای افروخته که خاموشی ندارند.
- ای خاندان محمد. من پیوسته دوستدار شما خواهم بود، این شمائید که برای علم و آئین ستاره رخشانید.
- آنکه از دوستی شما پا کشد، به هیچش نخرم که بی آبروست و مادرش ننگین.
- حمویثی صاحب "فرائد السمطين" در سمط دوم باب اول، این دو بیت را از صاحب آورده است.
- الطاف الهی از حدود آرزو و تمنایم در گذشته و با دست و زبان، شکر آن نتوانم گذاشت.
- از بهترین الطاف و کامل ترین نعمت ها، همین دوستی امیر المومنین علی

[صفحه ۱۱۱]

است که بدان چنگ زده ام.

علامه مجلسی در "بحار" ج ۱۰ ص ۲۶۴ قصیده ای طولانی به نام صاحب ثبت کرده که از برخی کتب قدیمی نقل فرموده:

- فرزندان علی، برادر مصطفی را به خون کشیدند، و شایسته است که بر این سوگ اشکهای ما بریزد و سیلاب کشد. - و لعنت و نفرین، پیوسته نثار دشمنانش گردد، چه آنها که در گذشته اند و چه آنها که از دنبال آیند.

- ابتدا بر سر پسرانش ریختند. سپس بر سر دخترانش و مصیبتی عظیم به بار آوردند: اینک سخنی از شهادت او بشنو.

- حسین را در کربلا، از نوشیدن آب مانع شدند، بی پروا، فریاد نوحه و زاری برکش.

- آب گوارای فرات را بر او بستند، از این رو به رستخیز، ناگوارترین آب دوزخ را به حلقومشان خواهند بست. - رواست که سر پسر پیامبر را جدا کنند، و در جهان اسلام کسی زنده باشد و در رکابش شهید نشود؟

- زنازادگان درباره آنها که شعارشان "حی علی الفلاح" بود، هر چه خواستند کردند و فرصت از کف نهادند. - زنازاده پسر زنازاده با چوب خیزران لب و دندان کسی را به بازی گرفت که بهترین بوسه گاه بهترین پیامبران بود. پسران هند جگرخوار، باشمشیرهای هندی خود رگهای گردن پیامبر را می برند و سرفرازی می کنند.

[صفحه ۱۱۲]

- فرشتگان به خاطر شهادتشان زاری کرده گریستند، آری آنانرا از ناوک تیر و نیزه شربت شهادت دادند.

- من گریه و زاری را گر چه پیوسته و بر دوام باشد روا می دانم، و بعد از مصیبت طف (کربلا) خنده را بر احدی روا نخواهم شمرد.

- چقدر این سخن را بر زبان راندم و گفتم: ای اندوه بر دوام باش و ای غم در قلب من خانه گیر و کوچ مکن.

اینها نمونه از اشعار صاحب است که درباره ائمه اطهار سروده، و در مناقب ابن شهر آشوب، قسمت دیگری در ابواب کتاب به تناسب پراکنده شده که همه را سید "امین" در کتاب "اعیان الشیعه" گرد آورده، و چون هر دو کتاب در دسترس همگان است از نقل آن اشعار، خودداری و تنها به ذکر قسمتی پرداختیم که در سایر معاجم یاد شده بود. سید علیخان مدنی، در کتاب "الدرجات الرفیعه" می نویسد: صاحب - که خدایش رحمت کناد - قصیده بدون الف پرداخته، با اینکه الف، در نثر و نظرم از هر حرفی دیگر بیشتر وارد می شود، مطلع قصیده این است:

قد ظل یجری صدری

من لیس یعدوه فکری

این قصیده که در مدح اهل بیت سروده شده، هفتاد بیت است، و لذا مورد اعجاب و شگفت همگان واقع شده دست بدست می گشت. چون طلوع خورشید، به هر شهری سرکشید و چون وزش باد، به بر و بحر تاخت.

صاحب، بر این طریقه و روش به کار خود ادامه داد، و قصائدی ساخت که هر کدام، از یک حرف خالی بود، و تنها سرودن قصیده ای که از حرف واو، خالی باشد بر او مشکل افتاد.

دامادش ابوالحسین علی، در صد آن بر آمده قصیده ای سرود که از واو خالی و همه در ثنای صاحب بود، مطلع قصیده این است:

[صفحه ۱۱۳]

برق ذکرت به الجباب
لما بدی فالدمع ساکب

صاحب، دو خاتم داشت که بر یکی این کلمات نقش بود:

علی الله تو کلت
وبا لخمس توسلت

- بر خدا توکل کرده ام و به پنجتن آل عبا توسل جسته ام.
و بر خاتم دومی چنین:

شفیع اسماعیل فی الاخره
محمد و العتره الطاهره

شیخ آنرا در کتاب مجالس آورده و شیخ صدوق در اول "عیون اخبار الرضا" بدان اشارت کرده است.

مذهب صاحب

در اینکه صاحب از طبقه ممتاز و بزرگان مذهب است، هیچیک از دانشوران شیعه تردید نکرده است، شعر فراوانی که در سوک و یا ثنای اهل بیت سروده و نثر ادیبانه اش که آثار دوستی و انقطاع و تفضیل اهل بیت از آن آشکار است، همه و همه گواه این معنی است و اوست که با سروده خود فریاد می زند:

- چه بسیار مرا به خاطر دوستی و محبت شما، رافضی خواندند، ولی زوزه هایشان مرا از ساحت شما بر نتافت.

سید رضی الدین ابن طاوس در کتاب "الیقین" به مذهب صاحب و تشیع خالص او تصریح کرده و از سخن مجلسی اول گذشت که "صاحب، از فقها ممتاز شیعه است" و هم سخن فرزندش مجلسی دوم که در مقدمه بحار او را از بزرگان امامیه بشمار آورده و همچنین شیخ حر عاملی در "امل الامل".

و نیز ابن شهر آشوب، در "معالم العلماء" او را از شعراء بی پروای امامیه شمرده و شهید دوم او را از "اصحاب ما" دانسته، در کتاب "معاهد التنصیص" آمده است که

[صفحه ۱۱۴]

صاحب شیعه تندی است مانند آل بویه و طرفدار اعتزال.

بالاتر از این، گواهی دو شیخ بزرگ کافی است: اول رئیس المحدثین صدوق طائفه در "عیون الاخبار". دوم شیخ مفید، آن طور

که ابن حجر در "لسان المیزان" ج ۱ ص ۴۱۳ حکایت می‌کند و از جمله شواهد رساله‌ای است که خود صاحب در شرح حال عبدالعظیم حسنی نگاشته و درخاتمه مستدرک ج ۳ ص ۶۱۴ ثبت آمده است.

در "لسان المیزان" ج ۱ ص ۴۱۳ می‌نویسد: صاحب به مذهب امامیه می‌رفته و کسیکه تصور کرده معتزلی است به خطا رفته، قاضی عبد الجبار، آنگاه که برای نماز بر جنازه صاحب پیش افتاد، گفت: نمیدانم بر جنازه این رافضی چگونه نماز گزارم. و از ابن ابی طی آورده که شیخ مفید گواهی داده است که آن کتابی که در تایید مذهب اعتزال، به صاحب ابن عباد منسوب است، ساختگی و مجعول است.

در این میان سخنان درهم ریخته‌ای وجود دارد که برخی گواه بطلان برخی دیگر است، از جمله می‌گویند: صاحب پابند مذهب اعتزال بوده، و شافعی مذهب گاه می‌گویند حنفی مذهب بوده و شیعه زیدی است.

در میان نکوهشگران او، برخی سینه پر کینه‌ای دارد که از گفتن آنچه حقد و حسد بدو الهام کند، باکی ندارد، مانند ابو حیان توحیدی، و برخی نظرشان ضد و نقیض نقل شده چون شیخ مفید که ابن حجر، هم مجعول بودن رساله اعتزال را از او نقل کرده هم اعتقاد صاحب رابه مذهب اعتزال.

این تهافت و درهم ریزی سخن، اعتماد بر این حکایات و واریسها را سست می‌کند اما تصریح به تشیع او، با گواهی دانشمندان متقدم و متاخر تایید شده و سید ابن طاوس که در کتاب "الیقین" به امامی بودن او تنصیص می‌کند، بعد، از شیخ مفید و علم‌الهدی نسبت او را به مذهب اعتزال، حکایت می‌نماید، البته این صرف حکایت است و

[صفحه ۱۱۵]

اعتقادش درباره صاحب، همان سخن اول اوست که صریحا اظهار نظر کرده است.

نظر شیخ مفید که قبلا معلوم شد، اما نظر سید مرتضی علم‌الهدی، ظاهرا نسبت از اینجا ناشی شده که صاحب در باره جاحظ که از بزرگان معتزله است تعصب داشته و از او جانب‌داری می‌کرده و چون سید مرتضی بر او رد و اعتراض نموده، گمان برده اند که صاحب بر مذهب اعتزال بوده و سید مرتضی بدین جهت بر او ایراد کرده است.

ولی ما احتمال می‌دهیم که تعصب و جانب‌داری صاحب، به خاطر بزرگداشت ادب و هنر، جاحظ باشد، نه به خاطر مذهب اعتزال، چنانکه می‌بینیم، سیدرضی نسبت به صابی زندیق تعصب دارد.

اما آنچه از رساله "ابانه" حکایت شده و اشعار دارد که صاحب، نص بر ولایت امیر المومنین علیه السلام را منکر بوده، صرف حکایت است. چون عبارت این رساله به تنهایی می‌تواند، امامی بودن او رابه ثبوت رساند. اینک متن کلام صاحب را آن گونه که از ابانه نقل شده همراه آنچه در "تذکره" آمده ملاحظه بفرمائید. در "ابانه" گوید:

عثمانیه (طرفداران عثمان) و طوائف ناصبیان، تصور کرده اند که سایرین، از امیر المومنین والاتر و مهتراند، و گواه آورده اند که ابوبکرو عمر بر او ریاست کردند. شیعه عدلیه گویند: پیامبر خدا، عمرو عاص را در غزوه "ذات السلاسل" بر آن دو امیر ساخت، اگر آن گواهی درست باشد، باید که عمرو عاص از آن دو خلیفه برتر باشد.

بعد از آن طائفه شیعه گفتند: علی بعد از رسول افضل و برتر از همگان باشد و از این رو بود که رسول خدا - در آن هنگام که بین ابوبکرو عمر عقد برادری استوار کرد - علی را برادر خود خواند، البته رسول، بهترین را برای خود انتخاب فرموده است.

حتی به این معنی تصریح فرموده و گفته: انت منی بمنزله هارون من موسی، و از این نسبت که تو بمنزله هارون هستی، جز نبوت را

استثنا فرموده است.

[صفحه ۱۱۶]

و نیز در باره علی فرموده است: (اللهم آتني باحب خلقك اليك يا كل معي هذا الطير) خدایا محبوب ترین بندگانت را بفرست، تا این مرغ را با من تناول کند. و خدا علی را فرستاد.

و نیز رسول خدا فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه: هر که مرا سرپرست خود می داند، علی سرپرست او خواهد بود، پروردگارا یاورش را یاور باش و دشمنش را دشمن. تا آخر دعا.

بعد از همه اینها، فضیلت و برتری، با سبقت به اسلام ثابت شود، و اسلام علی از همه پیشتر بود، و خدا هم فرموده است: پیشروان پیشروان، آنها مقرب درگاه اند.

و هم با جهاد و پیکار در راه دین، و علی شمشیر در نیام نکرد، و از پیشروی باز ننشست: او است که غبار حزن، از چهره رسول می زدود، اوست که مشکلات را از پیش برمی داشت اوست که آتش افروز پیکار بود:

او قاتل مرحب است و برکننده در خیبر و به خاک افکننده عمرو بن عبدود.

او همان کسی است که رسول خدا در باره اش فرمود: "فردا پرچم به کسی سپارم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله می کند و فرار نمی کند" و قرآن هم فرموده است: خداوند پیکارگران را بر بازنشینان از جنگ برتری داده است با اجر بسیار.

و هم با علم، و رسول فرمود: انا مدينة العلم و علی بابها: من شهر علمم، و دروازه این شهر علی است. اثر این حدیث روشن است، چه علی از صحابه پرسش نکرد. و همگان از او پرسش کرده اند، او از کسی فتوی نخواست، و همه از او فتوی خواسته اند تا آنجا که عمر می گفت: لو لا- علی لهلك عمر: اگر علی نبود، عمر نابود شده بود، و می گفت: خدایم برای مشکلی زنده نگذارد که ابو الحسن آنجا نباشد. و خدا هم فرموده است: بگو آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟

و هم با زهد و تقوی و نیکی و احسان، در صورتیکه علی اعلم آنان باشد، با تقوی تر آنان خواهد بود، چه خداوند فرماید: از میان بندگان، تنها دانشمندان اند که از

[صفحه ۱۱۷]

خدا می ترسند.

ضمنا همو است که مسکین و یتیم و اسیر را بر خود ایثار کرد و هر سه شب، تنها خوراک موجود خود را که برای افطار ذخیره داشت، بدانها بخشید، و خدای عز و جل چنین نازل فرمود: "و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا" و به پیامبرش خبر داد که پاداش این عمل بهشت است. داستان مفصل است و فضیلت آن بسیار. و نیز همو است که انگشتی خود را در حال رکوع، تصدق کرد، و خدا نازل کرد: "انما ولیکم الله و رسوله."

و یک طائفه از شیعه، غافل از حقیقت استدلال، تصور کرده اند که علی در حال تقیه بود، و از این رو از دعوت مردم به امامت خود دست کشید. و نیز تصور کرده اند که بر امامت او نص آشکاری است که قابل تاویل نیست.

طائفه عدلیه گویند: این سخن فاسد است. چگونه وظیفه او تقیه بوده، آنهم در اقامه حق، با آنکه سرور بنی هاشم بوده است؟ این

سعد بن عباد نبود که با مهاجر و انصار در افتاد و از همه برید. بدون اینکه از مانع و داعی بهراسد؟ و بالاخره به "حوران" رفت و حاضر به بیعت نگشت؟

و نیز اگر روا باشد نص آشکاری بر امامت باشد و از همه امت مخفی بماند. رواست که بگوئیم: نماز ششمی هم در فرائض یومی وجود داشته و هم ماه دیگری جز ماه رمضان که باید روزه دار بود، و همه را مخفی کرده اند، با اینکه امت اسلامی بر آنچه در امر امامت اتفاق افتاده، و هم خلافت آن خلفا که قیام به حق کردند و بر عدل و داد فرمان راندند، اجماع دارند و اجماع گواه حقانیت است.

البته آنان که با علی در افتادند و به پیکار برخاسته شمشیر بروی او کشیدند، از ولایت الهی خارج اند، مگر آنان که بازگشت نموده و راه صلاح گرفته باشند. و خداوند، توبه کنندگان و پاکی طلبان را دوست دارد.

سخن صاحب تمام شد.

بنابر آنچه از جواب طائفه عدلیه بدست می آید، مراد این است که، ادعای

[صفحه ۱۱۸]

شیعه: دائر به تقیه علی (ع) و ترک فرمودن آن سرور دعوت مردم را به امامت خود، با ادعای دیگرشان راجع به وجود نص جلی مجتمعا، تصور باطلی است که با هم سازگار نمی نماید، چه اگر نص بود، علی خود آنرا آشکار می فرمود و از دعوت بامامت خود صرف نظر نمی کرد.

و در واقع می گوید: مدعی این دو مطلب، از ظاهر ساختن حقیقت به صورت برهان، غافل مانده و نتوانسته است به آنچه در کتاب و سنت آمده استدلال کند، چه ما می دانیم که آن سرور به امامت خود دعوت کرده و با براهین و نصوصی که بدان اشاره شد، احتجاج فرموده است.

و خلاصه از این عبارت، انکار نص جلی، مفهوم نمی شود. و نمیتوان صاحب را منکر آن شمرد. آنچنان که دیگران نسبت داده اند. و در ذیل کتابش "تذکره" می نویسد:

"صاحب که خدایش رحمت کناد، در آخر کتاب "نهج السبیل" چنین مرقوم داشته است که امیر المومنین علی، بطور قطع، فاضل ترین صحابه رسول است و بر این اعتقاد خود گواه آورده که برتری با مسابقه و پیش قدمی در خدمات دینی است و هم در اثر علم و جهاد و زهد که بالاترین درجات است:

بدون تردید علی بر همه صحابه مقدم بوده و از هیچکس دنبال نمانده است، چه می بینیم که در پیکار با دلاوران و کشتن سران کفار و پرچمداران ضلالت بر همه پیشی گرفته، و همو است که رسول خدا بین خود و او، عقد برادری بست، آن هنگام که بتناسب بین ابوبکر و عمر رشته برادری استوار کرد.

و نیز رسول خدا او را کفو و همتای فاطمه زهرا شناخت که سالار زنان جهان بود.

و هم دعا فرمود که "خداوند دوست او دوست بدارد، و دشمن او را دشمن" و همگانرا مطلع فرمود که "علی نسبت باو منزلت هارون دارد، نسبت به موسی" به خاطر آن فضائلی که در او می شناخته.

و نیز فرمود: "پروردگارا محبوبترین بندگانت را بفرست تا در تناول این مرغ

[صفحه ۱۱۹]

بریان با من شریک گردد " و علی آمد. و البته محبوبترین صحابه فاضل ترین آنها خواهد بود.

و فرمود: " من شهر علمم و علی در آن شهر "

و فرمود: " از خدایم درخواستی نکردم جز آنکه مانند آنرا برای علی درخواست کردم حتی مقام نبوت را و پاسخ رسید: نبوتی پس از تو سزاوار نیست " و البته مقام نبوت را به خاطر فضل و برتری او مسئلت فرمود، و از این رو بود که در حدیث " انت منی بمنزله هارون من موسی، " نبوت را استثنا فرموده گفت " الا انه لا نبوه بعدی. "

علی بر محنت روزگار و سختیها و شدائد آن شکبیا ماند، و در دوران خلافتش هم در استحکام مبانی دین و آئین، سرسخت بود و خود جز با خوراک درشت و لباس خشن سر نکرد، همگان از سرچشمه علمش سیراب شدند، و این خود معلوم که مردم جز به دانشمندتر از خود مراجعه نکنند.

او بهترین گذشتگان امت و بهترین آیندگانشان خواهد بود، رسول خدا سفارش کرد که با ناکشین جمل و قاسطین صفین و مارقین نهروان پیکار کند، و عمار بن یاسر که رسول خدا در اثر بصیرت و بینش در دین، مژده بهشتش داده بود، در رکاب او شهید گشت. رسول خدا او را به عیسی بن مریم مانند کرد، آن چنانکه به هارونش مانند کرده بود، و حاضر نشد برای او مثلی، جز از میان انبیا انتخاب فرماید. و علی بود که در رکوع نماز، انگشتی به سائل بخشید و آیه نازل گشت " انما ولیکم الله و رسوله " تا آخر آیه. و همو بود که سه روز، قوت روزانه خود را بر مسکین و یتیم و اسیر ایتار فرمود و آیه نازل گشت: " و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا. "

و هم در قرآن نازل گشت " انما انت منذر و لكل قوم هاد " و از این رو، رسول فرمود: من رسول و منذرم و تو یا علی، سرور و رهبر آنان.

و آیه نازل گشت " و تعیها اذن و اعیه " یعنی قرآن را گوش شنوا فرا خواهد گرفت

[صفحه ۱۲۰]

و رسول فرمود: آن گوش شنوا گوش علی است.

و خدایش مرزدار ایمان ساخت که دوستیش آیت ایمان و دشمنیش نشانه نفاق بود، تا آنجا که گفتند: ما در دوران رسول، منافقین امت را فقط و فقط از راه دشمنی با علی می شناختیم.

و رسولش خبر داد که روز رستاخیز علی تقسیم کننده سهام بهشت و دوزخ است:

سهام دوزخ را از مردم محشر بدو می سپارد و بهشتیان را با خود به بهشت خواهد برد.

و ابن عباس گفت: خدا در قرآنش خطاب " یا ایها الذین آمنوا " نازل نفرمود جز آنکه علی سرور آن مومنان و شریف آنان بود.

و از این والاتر، سخن رسول است که فرمود: علی یعسوب مومنان است. و یعسوب، نام ملکه زنبوران است که در گرد او انبوه شوند و هر کجا رود، از او جدا نگردند.

در شب هجرت، که قریش، گرد خانه رسول، بانتظار سپیده دم مراقب بودند، تا هجوم آورده او را مقتول سازند، علی با استقامت و شیردلی، بر جایگاه رسول خوابید و در هر آن منتظر هجوم آنان بود، در آن شب درست موقعیت و منزلت اسحاق ذبیح را داشت که با آرامش دل بانتظار قربان گشتن در راه حق بود.

و همو است که عمر بن الخطاب در حق او گفت: لو لا- علی لهلك عمر: اگر علی نبود نابودی عمر قطعی بود، و یا گفت: خدایم

برای مشکلاتی چنین زنده نگذارد که ابوالحسن در کنارم نباشد.

علی، زندگیش تماما اسلام و عمرش سراسر ایمان بود: لحظه‌ای به خدا کافر نگشت، زحماتش در یاری اسلام، پسندیده و مشکور و بالاخره در راه آئین و احیای دین، شربت شهادت نوشید. خداوند ما را در زمره آن کسانی قرار دهد که دوستی و مودت خاندان پیامبر را بر همه چیز دنیا برگزیدند، و هم ما را بر آن سیره و روشی بدارد که نیکوتر و

[صفحه ۱۲۱]

شایسته تر است، و خدا ما را بس است: همان فرستنده باران و شکافنده دانه، خالق جان. " از اینها گذشته، صاحب در اشعار خود، به مذهب حق که همان مذهب امامیه است تصریح کرده، و نص غدیر را سند اعتقاد خود می شمارد، می گوید:

بالنص فاعقد ان عقدت یمینا
کل اعتقاد الاختیار رضینا

- اگر سوگند یاد کنی، بر نص خلافت یاد کن، ما به قانون " اختیار " گردن نهادیم.

- در برابر سخن خداوند تسلیم شو که فرمود: موسی از میان امت هفتاد نفر اختیار کرد. و نیز در قصیده که با قافیه " با " گذشت، گفته بود:

- ندانستید وصی رسول همان است که در محراب عبادت انگشتری به رسم زکاه بخشید؟

- ندانستید وصی رسول همان باشد که روز " غدیر " حقانیت او را اعلام و صحابه را محکوم ساخت؟ و یا این شعرش:

- دوستی جانشین پیامبر امیر مومنان فریضه قرآن است.

- که خداوند بر عهده تمام جهانیان نهاده و به سالاری مومنانش برگزیده.

و آنچه در " لسان المیزان " آمده که: صاحب از مذهب اعتزال جانبداری می کرده و بدان شهرت داشته، از چند جهت مردود است، چه ابن حجر، خود این نسبت را تخطئه کرده و هم از قاضی عبد الجبار حکایت کرده که هنگام نماز بر جنازه صاحب گفته: " نمی دانم چگونه بر این رافضی نماز بخوانم " و از همه بالاتر اشعار او است که می گوید: از شماتت دشمن که مرا رافضی می خوانند، باکی ندارم.

[صفحه ۱۲۲]

ممکن است منظور ابن حجر، تنها شهرت باشد، گرچه با واقعیت همراه نباشد و در آن صورت است که سخن او از تناقض و تهافت خارج می شود.

با توجه به قرائن، بنظر می رسد که صاحب، مانند سایر بزرگان مذهب، موقعی که موضوع " عدل الهی " مطرح بحث بوده، علنا به

حمایت و جانبداری از معتزلیان برمی خاسته است.

البته علت حمایت این است که شیعه و معتزله، در برخی مسائل، کاملاً اتفاق نظر داشته مجتمعا در برابر اشاعره ایستادگی داشته اند، خصوصا در مسئله جبر که مستزلم انکار الهی است، گرچه در فرع دیگر آن که موضوع تفویض و اختیار است، اختلاف نظر دارند. و از آنجا که فرق نهادن بین این دو مسئله، خصوصا در هنگام مشاجره و جدال برای همگان سهل و میسر نیست، فراوان بین پیروان این دو مذهب خلط و اشتباه شده، شیعه را معتزلی، و معتزلی را شیعه قلمداد کرده اند، چنانکه غیر از صاحب بزرگان دیگری همچون علم الهدی سید مرتضی و برادرش شریف رضی به اعتزال منسوب گشته اند.

و اما شافعی بودن صاحب، درست مانند حنفی بودن اوست، و تناقض شگفت تر سخن ابی حیان در امتاع ج ۱ ص ۵۵ میباشد که گفته: "صاحب شیعه ای است که بین مذهب ابی حنیفه و سخن زیدیه، جمع کرده،" با اینکه صاحب در اشعار فراوانی نام ائمه اطهار را صریحا یاد کرده و در واقع اعتقاد زیدیه را از خود نفی می کند، به این شعر او توجه فرمائید:

- سرور من محمد است و هم علی وصیش و دو پسر پاکشان و سالار عابدان.
- و محمد باقر و فرزند او جعفر صادق و آنکه با موسی بن عمران همنام است.
- و علی که در خاک طوس خفته بعد محمد و آنگاه علی که مسموم شد و بعد رهبرمان -
- حسن و بعد از او به امامت "قائم آل محمد" معتقدم که در کمین ستمکاران است.

[صفحه ۱۲۳]

و یا این شعر دیگرش:

- به برکت محمد و علی و دو پسرشان و زین العابدین و دو باقر و یک کاظم.
 - بعد رضا، بعد محمد، سپس فرزندش، و عسکری پرهیزکار، و قائم آل محمد.
 - امیدوارم که روز رستاخیز، رستگار شده به نعیم بهشت واصل گردم.
- و یا این دوبیت:

- پیامبر حق و وصی او، با دو سرور آزادگان بهشت، بعد زین العابدین و دو باقر.
 - و موسی و رضا و دو فاضل که با برکت آنان چشم طمع به بهشت جاوید دوخته ام.
- و در این رجز خود گفته است:

- ای زائری که شاهد مشرفه را عازم گشتی و کوه و صحرا در نوشتی.
- درود مرا بر رسول خدا نثار کن درودی که با گذشت روزگاران کهنه نگردد.
- و چون به کوفه باز گشتی، همان تربت پاک معروف.
- در بهترین جایگاه "نجف" به مهتر عالمیان ابو الحسن درود فرست.
- و مجددا باز گرد به مدینه و در بقیع. بر امام مجتبی سلام گوی.
- و در کربلاء، صحرای طف عنان باز گیر و سلام مرا با بهترین تحیات هدیه کن.
- به خدمت آن خفته در خاک، حسین که سالار شهیدان است.
- و باز در پهنه بقیع پهلو گیر که تربتی شریف و والاست.
- در آنجا زین العابدین چراغ تابان و باقر شکافنده علم و جعفر صادق بخاک اندراند.

- سلام مرا به آنان برسان، سلامی پیوسته که طنین آن دشت و دمن را پر سازد.
- و بعد در بغداد پهلو بگیر و برپاکیزه نهاد: موسی، سلام مرا نثار کن.
- و با عجله به طوس رو ولی آرام دل، و سلام و تحیت مرا به ابی الحسن تقدیم کن.
- سپس بر بال همای نشین و به بغداد باز شو و درود مرا بر معدن تقوی محمد نثار کن.
- و بعد در سامرا سرزمین عسکر، بر علی هادی سلام گوی که از شک و ریب،

[صفحه ۱۲۴]

پاک است و هم بر حسن فرزندش که رفتارش پسندیده و گفتارش از معدن علم الهی سرچشمه گرفته. اینان اند، نه سایر مردمان، که پناه من اند و هر روز با جان و دل رو به سوی آنان دارم. و نیز ارجوزه دیگری دارد که به نام یکایک پیشوایان رهبر زینت داده است. اضافات چاپ دوم:

[و نیز قصیده در ثنای امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا هشتمین حجت خدا دارد، که در مقدمه "عیون اخبار الرضا" تالیف شیخ صدوق درج شده و هم قصیده دیگری در ستایش آن امام که می گوید: ای زائر که پا در رکاب کرده به تاخت می روی. - چنان از ما گذشت که گویا برقی بود: جهید و ناپدید شد.

ابلق سلامی زاکیا

بطوس مولای الرضا

- درود خالصانه ام را درطوس به سرورم رضا نثار کن.
- فرزند زاده پیامبر مصطفی، فرزند خلیفه اش مرتضی.
- آنکه به عزتی پایدار، دست یافته و با عظمتی رخشان زیور بسته.
- از این مخلص که دوستی و ولایت آنان را فرض می شمارد پیغام برده بگو:
- در سینه سوز آتشی است که دلم را پردرد گفتم.
- از این ناصیبان که دام نهاد در کمین نشسته اند، قلب دوستانان جریحه دار است
- با صراحت لهجه بر آنان گذشتم و سخن را بی پرده گفتم.
- علنا پرچم خلاف برافراشتم و از اینکه بگویند: رافضی گشته، هراس نداشتم.
- چه خوش است ترک گفتن آنها که رسماً به دشمنی و خلاف شما برخاسته اند.
- اگر امکان می یافتم، خود به زیارت او مشرف می گشتم، گر چه بر آتش تفته پای نهم.
- ولی من پای بست این دیارم، با قید و بندی خطیر.

[صفحه ۱۲۵]

- این ثنا و تحیت را نثار مرقدش می سازم تا به ثواب زیارت نائل گردم.
- این امانتی است که به خدمتش گسیل داشته ام، باشد که خوشنود گردد.
- پسر عباد، با سرودن این تحیت، به شفاعتی امید بسته که هرگز مردود نخواهد گشت.

خصال نیک همراه شگفتیها

- ۱- می گویند: روزی صاحب ابن عباد، نوشیدنی خواست، قدحی پر آوردند چون خواست بیاشامد، بعضی از دوستان نزدیک گفت: مخور که مسموم است، هنوز چاکری که آب آورده بود حاضر بود، صاحب به دوستش فرمود: گواه سخت چیست؟ گفت: آزمایش، به همین غلامی که آب را آورده بگو خودش بیاشامد، صاحب فرمود: این کار را نه برای دیگران تجویز کنم و نه حلال دانم. گفت: به مرغی بنوشان فرمود: هلاک حیوان را هم تجویز نکنم.
 - قدح را بر گرداند و دستور داد آبرای بریزند. وبه غلام فرمود: پی کار خود رو و دیگر به خانه من وارد مشو، و فرمان داد که کنیزی در عوض غلام به خدمت گمارند، و حقوق آن غلام را هم مرتب پرداخت نمایند.
 - بعد فرمود: یقین را با شک نمیتوان زدود، و قطع حقوق هم کیفی است که با خست همراه است.
 - ۲- یکی از سادات علوی، رقعہ ای گسیل داشت که خداوندش فرزندی پسر عنایت فرموده، تقاضا دارد که نام و لقبی برای مولود، معین فرماید. صاحب در کنار رقعہ او نوشت:
- "خداوندت با نور رسیده تک سوار و بخت کامگار، قرین سعادت گرداند، بخدا سوگند که چشمها روشن گشت و دلها خرم: نامش علی باشد، تا خدایش بلند آوازه گرداند، و کنایه اش ابو الحسن تا کار و بارش نیک و حسن آید. روز مندم با کوشش خود فاضلی ارجمند و ببرکت جدش نیکبختی سعادت مند گردد، بمنظور دور بادش از چشم

[صفحه ۱۲۶]

- بد دیناری زر به وزن صد مثقال نیاز کردم تا به فال نیک صد سال زندگی با سعادتش نصیب گردد، و چون طلای ناب از تصرف روزگار در امان ماند. و السلام.
- ۳- یکی از حاشیه نشینان رقعہ ای به خدمت صاحب فرستاده تقاضای حاجتی کرد.
 - نامه را بدو عودت داده و گفتند: صاحب به دست خود نامه ات را امضا و وعده مساعدت داده است، ولی او هر چه نامه را زیر و رو کرد، چیزی بنظرش نرسید، نامه را به ابی العباس ضبی عرضه کرد، ابو العباس بعد از دقت کافی متوجه شد که صاحب با نوشتن فقط یک الف، پاسخ مساعد داده است:
 - در رقعہ متقاضی چنین بود: فان رای مولانا ان ینعم بکذا، فعل. اگر رای مبارک سرورمان تعلق گیرد که مساعدت فرماید، خواهد کرد، و معلوم شد صاحب جلو " فعل " که فعل ماضی است، بمعنی " خواهد کرد " یک الف اضافه کرده یعنی " افعل " خواهم کرد.
 - ۴- صاحب، در یک طبق نقره، عطری خدمت ابی هاشم علوی هدیه کرده و با این سروده گسیل داشت:
 - این بنده به قصد زیارت عتبه مرا بکه خدمت رسید، تا از پرتو انوارت نصیبی گیرد.
 - از این عطری که تقدیم مقامت شده بهره گیر، که عطر فروش از خوی چون مشکت مایه گرفته.

- اما ظرف پیشکشی است که با عطر همراه شده، با قبول آن، عنایتی بر عنایات بیفزاید.

۵- ابو القاسم زعفرانی به شکوه و جلال صاحب نگریست که جمعی از خدم و حشم و حاشیه نشینان با لباسهای فاخر و جبه های خز گرداگرد مجلس نشسته اند به کناری رفت و به نوشتن پرداخت، به صاحب گفتند: در حضور شما چنین جسارتی

[صفحه ۱۲۷]

مرتکب می شود، صاحب فرمود: او را بیاورید زعفرانی لحظه ای مهلت خواست تا از نوشتن بپردازد، صاحب تقاضای او را رد کرده دستور داد طومار را از دستش گرفته باز آورند، زعفرانی نزدیک شد و گفت خداوند صاحب را موید بدارد، و سرود:

- چکامه را از زبان شاعرش بشنو که بیشتر در شگفت شوی، گر بر سر شاخه زیباتر است.

صاحب فرمود: بیاور تا چه داری، ابو القاسم ابیاتی بر خواند که از آن جمله است:

- دگران مال و دولت اندوزند و با حرص و ولع گنجینه سازند.

- و تو ای زاده عباد، ای امید همگان، نوال و بخشش آرزوی توست.

- عطایت برای همگان، خواه دستی دراز یافرو کشیده دارند، چون میوه رسیده مهیای چیدن است.

- جهانی را با نعمت و احسان فرو گرفتی، کمترین بهره ای که نصیب مردم شد، دولت و بی نیازی است.

- حساس ترین شعرا در برابرت زبان بسته، و شاکرترین آنان از سپاس نعمت عاجز و خسته.

- ای سروری که جو دو نوالش، دولت و مکنت به ارمغان می آورد و به پای دور و نزدیک می ریزد.

- همگان را از زائر و مجاور، خلعت بخشودی، آنهم خلعتی که در پندار ننگند.

- حاشیه نشینان این بارگاه، در لباس خز می خرامند و جلوه می فروشند جز من.

- البته آن را که بر عهد خود پایدار است و همواره نیکی کند حاجت یادآوری نیست.

صاحب فرمود: در داستانهای معن زانده خواندم که مردی بدو گفت: ای امیر مرکبی عطایم کن. و او فرمود تا یک ناقه، یک سمند، یک قاطر، یک الاغ، یک

[صفحه ۱۲۸]

کنیز بدو عطا کردند، و اضافه کرد: اگر من دانستم خداوند بلند پایه مرکوبی جز اینها آفریده، عطایت می کردم. اینک من که صاحبم، فرمایم که از جامه خز: یک جبه، یک پیراهن، یک جلیقه یک شلوار، یک عمامه، یک دستمال، یک طاقه ازار (کمربوش)، یک ردا (بالا-پوش) یک جوراب بر تو خلعت کنند، اگر دانستم جز اینها لباس دیگری از خز ساخته شود. عطایت می کردم.

بعد فرمود تا به خزانه اندر شد، و تمام این خلعتها را بر او ریختند. هرچه توانست پوشید، و آنچه نتوانست به غلامش تحویل شد.

۶- ابو حفص وراق اصفهانی، در رقعہ ای به صاحب نگاشت:

خداوند سایه سرورمان صاحب را مستدام بدارد، اگر نه این بود که یادآوری مایه سود بخشی، و افراختن شمشیر بعد از جنبش آن در نیام، سهل و هموارتر است نه یادآوری کردمی، و نه این شمشیر برنده را، تکان دادمی، ولی حاجتمندی که کاردش به استخوان رسیده، به روا گشتن حاجت شتاب، و در برابر بخشنده بی دریغ هم، دست طلب و الحاح دراز دارد.

حال و روزگار این بنده ات - که خدایت موید بدارد - پریشان است، حتی موشها از انبار گندم در حال کوچ اند، اگر رای مبارک باشد که این بنده را با سایر چاکران که در نعمت غوطه‌وراند و از این رو رحل اقامت افکنده اند، دم‌ساز فرمائی خواهی فرمود. ان شا الله.

صاحب در کنار رقعہ اش نگاشت:

چه نیک سخن ساز کردی، ما هم به نیکی پاسخ آغاز کنیم: موشهای خانگی را به نعمت سرشار و نوال بی زوال، مژده بخش گندم، همین هفته می رسد، سایر حوائج در راه است.
۷- ابو الحسن علوی همدانی مشهور به "وصی" گوید: از جانب سلطان به سفارتی عازم ری گشتم، در راه بسیار اندیشیدم که مقالی زیبا و سخنی شیوا که در خور ملاقات

[صفحه ۱۲۹]

صاحب باشد، طراز بندم، موفق نشدم. هنگامی که در اسکورت خود با من روبرو گشت و من نزدیک شدم تا آنجا که عنان دو مرکب بهم پیوست، به یاد یوسف افتادم و بر زبانم گذشت: "ما هذا الا بشر ان هذا الا ملك كريم" این مرد ما فوق بشر است، این فرشته عالی مقام است. و او در پاسخ گفت: "انی لاجد ریح یوسف اولاً ان تفندون" اگر نه این بود که مرا تخطئه کنید می گفتم بوی یوسف بمشام می رسد، بعد فرمود: خوش آمدی؟ مرحبا بالرسول، ابن الرسول، الوصی ابن الوصی.

۸- صاحب دراهواز با مرض اسهال به بستر افتاد، هر گاه که از سر طشت برمی خاست، در کنار آن ده دینار زر سرخ می نهاد، مبادا خدمتگار از کار ملال گیرد و از این رو خدمتکاران خواهان دوام کسالت بودند، و چون عافیت یافت، قریب پنجاه هزار دینار تصدق کرد

۹- در "یتیمه الدهر" از ابو نصر ابن المرزبان حکایت آورده که هر گاه برای صاحب ابن عباد، آب یخ می آوردند، بعد از نوشیدن آن می گفت:

قعقه الثلج بماء عذب

تستخرج الحمد من اقصى القلب

- قورت قورت آب یخ، بیرون کشد سپاس الهی را از ته قلب.

و بعد می گفت: بارپرورد گارا لعنت خود را بریزید، تجدیدفرما.

۱۰- در "معجم البلدان" می نویسد: ابن حضیری، شبها به مجلس صاحب حاضر می گشت، شبی چرت بر او غالب گشت و بادی از او برخاست، در نتیجه شرمسار و از حضور دربار برید، صاحب گفت این دو بیت را بر او بر خوانید.

- حضیری زاده به خاطر آوازی که چون ناله نای و آوای عود است. خجل مباش.

- باد است، چه می توان کرد؟ می توانی آنرا حبس کنی. تو که سلیمان نیستی.

[صفحه ۱۳۰]

کلمات قصار

آنکه - به دریای شیرین پوید، گوهر آبدار جوید.

آنکه - دست عطا گشاده دارد، چشم امید به سویش کشیده آید.

آنکه - نعمتی را کافر آید، نعمتش به کیفر در سپارد.

گوشتی که از حرام روید، با داس بلا دروده آید.

آنکه بروزگار سلامتت غره آید، فردا از پشیمانی و ندامت داستانها سراید.

آنکه با اشاره اندک هوشیاری نگیرد، از بیان مفصل چه سود گیرد.

بسیار شد که با سخنی نرم و هموار، کاری بسامان آمد، آنجا که بذل اموال نافع نیامد.

سینه از مایه درون جوشد و از کوزه آن تراود که در آن باشد.

خردمند با اشاره چشم دریابد و از گفتار زبان بی نیاز آید.

خورشید تابان که در پس ابر ماند، دیری نگذرد که رخسار نماید، چونان که بوستان در زمستان افسرده و در بهار خرم آید.

بدر تابان که نهان شود، باز بر آید، شمشیر که کندی گیرد دگر بار جوهرش نمایان آید.

دانش در گرو درس و مذاکره جهلت بر اثر اهمال و متارکه.

سخن که بر سامعه مکرر آید درقلب ریشه دواند.

مهربانی بی غش و پاک، رساتر از زبانهای پر آب و تاب.

هر کاری به موقع آن شاید، چونان که هر میوه به فصل آن در مذاق خوش آید.

آرزو بی نهایت، چه سود که نعمت دنیا عاریت.

یادآوری اثری آشکار دارد، و چنانکه خدایش فرمود: نفعی سریع به بار آرد.

پشت شمشیر، نرم و لغزنده و دم آن تیز و برنده، از آن شگفت تر مار، که

[صفحه ۱۳۱]

پشت آن نرم و لغزنده تر و نیشش گزنده تر.

رشته منت و احسان، بر گردن کس استوار نتوان کرد، جز با خدمات شایان.

گاه باشد که حلم و بردباری خواری آرد، چونان که از پایداری بیجا شکست زاید.

نامه هر کس، تراز اندیشه و ادراک، بل محک اعتبار اوست و ترجمان فضل و مقام، بل و نمونه فهم و دانش اوست. وفای به وعده، برهان تشخیص و عظمت، امروز و فردا کردن، نشان بخل و خست، و گواه بی وفائیت تجدید مهلت. احسان نکو آن است که اخلص و فراوان باشد، و احسان شوم آنکه امروز و فردا شود و با خاطره ناخوش آلوده گردد. هشیاری جوانمردان کندی نگیرد، و سیمای شوم خطا نپذیرد.

سگ که بر چهره ماه تابان بانک کند، با سنگ دهانش بسته گردد.

بسیار شد که به آرزوی خونخواهی و انتقام، در ورطه هولناک به خاک راه افتاده اند.

وعده نوال، برخی چون آب حیات است و برخی چون درخش سراب.

نفوذسخن گاه بدانجا رسد که تیر پران نرسد.
 چه بسا اعتراف به تقصیر که گویاتر است از زبان تشکر آمیز.
 چه بسا سخن کوتاه که رساتر به مقصود باشد.
 هر سری آرزویی پرورد، و هر روزی کاری شایسته خود دارد.
 سخن نرم و هموار سود بخشد و گرنه شمشیر بران، سودبخش تر افتد.
 دلاور شیردل فراوان است، ولی نه چون عمرو، و بر مردگان ماتمرداری کرده اند ولی نه چنان که بر صخر.
 فراموش مکن که فاصله جوان و پیر فراوان است و فرق میان عقاب و شاهین از زمین تا آسمان.
 کفران نعمت، سرآغاز نعمت است.

[صفحه ۱۳۲]

ناسپاسی نوال، مایه زوال است.
 مقابله احسان با کفران، نعمت موجود را تا راندن است.
 گاه باشد که ضعیف قوی گردد، جراحت التیام پذیرد، کج راه، استقامت گیرد، و فرو مانده در خواب غفلت بیدار شود.
 ناله از دل تنگ بر آید و شکایت از درون درمند.
 نه هر که را خوانی، پاسخ مثبت دهد، و سر به اطاعت سپارد.
 شود که، بی گناه به جرم گناهکار بسوزد، و نیکوکار در عوض بدکار گرفتار آید.
 نه هر که حق طلبد، باز جوید و نه هر که چشم طمع به ابر دوزد، از باران رحمتش شراب اندوزد.
 ثعلبی در یتیمه الدهر از این گونه کلمات قصار و سخنان درر بار، از صاحب فراوان یاد کرده که سیدامین تمام آنها را در " اعیان الشیعه " ثبت فرموده است.
 این است یک شیعه نمونه و این نمونه افکارش. این است یک وزیر شیعه و این سخنان حکمت شعارش، این است فقیه شیعه و این ادب تابناکش. این است دانشمند شیعه و این اندیشه عالمتابش، این است متکلم و سخنگوی شیعه و این مقاله و گفتارش. اینان مردان بزرگ شیعه اند و این مفاخر و میراثشان. شیعه راستین که در پی خاندان حق گام زند، باید که چنین باشد. و گرنه نباشد.

وفات صاحب

صاحب، در شب جمعه ۲۴ ماه صفر از سال ۳۸۵ در ری، دار فانی را ترک گفت مردم ری که از مرگ او باخبر شدند، تمام شهر و بازارها تعطیل گشت و همگان بر در خانه اش به منظور تشییع جنازه گرد آمدند. فخر الدوله به همراه سرهنگان و فرماندهان حضور یافته و جامه سیاه بر تن داشتند. جنازه صاحب که بر دوش خدام از در قصر خارج شد، تا بر او نماز گزارند، به تعظیم و بزرگداشت، حاضرین یکسر به پاخاستند: فریاد شیون و زاری بلند شد، جامه ها بر تن دریدند، سیلی ها به صورت زدند، چندان گریه و ناله کردند که از تاب و توان رفته به خاک افتادند.

[صفحه ۱۳۳]

ابو العباس ضبی بر جنازه او نماز خواند، فخر الدوله پیشاپیش جنازه حرکت می کرد. و چند روز برای عزا در خانه نشست. بعد از نماز جنازه را در یک خانه آویز کردند تا هنگامی که به اصفهان برده و در قبه ای به نام دریه دفن شد، ابن خلکان می نویسد: این قبه تا این زمان آباد مانده و دخترزاد گانش به تعمیر و کچکاری آن مواظب اند. و سید در "روضات الجنات" اضافه کرده و گوید: اکنون هم آباد و معمور است، چندی پیش دچار شکست و انهدامی گشته بود که پیشوای بزرگ علامه سترک محمد ابراهیم کرباسی به تجدید عمارت آن فرمان داد، و با وجود ناتوانی، دو ماه یکبار و گاه ماهی و چه بسا هفته ای یکبار، زیارت آن قبه را ترک نمی فرماید. در این اوقات به نام "باب طوقچی" و گاه "میدان کهنه" خوانده می شود، و مردم با زیارت مرقدش برکت می جویند و در کنار آن قبه حاجات خود را از خداوند تعالی مسئلت می دارند.

ثعالی در "یتیمه" می نویسد: موقعی که ستاره شناسان، با اشاره و کنایه از مرگ او خبر دادند، صاحب در قطعه ای چنین سرود:

- ای خالق ارواح و اجسام و ای آفریننده اختران و آثار.
 - ای پدید آورنده روشنی و سیاهی.
 - نه چشم امید به مشتری دارم.
 - و نه از مریخ بیمناکم.
 چرا که ستارگان در واقع علامت اند.
 - سرنوشت در دست خدای داناست. بار پروردگارا از درد و بلا محفوظم دار.
 - و از حوادث روزگار در امان و از رسوائی گناه ننگهبان باش.
 - بدوستی محمد مصطفی برگزیده ات و همتایش علی مرتضی و خاندان گرامش بر من ببخشای.

[صفحه ۱۳۴]

در مرگ صاحب قصائد فراوانی سروده شد، از جمله قصیده ابو منصور احمد بن محمد لجیمی است با قافیه نون: - ای بزرگ مرد با کفایت که مشکلات را با سر پنجه تدبیر گشود و با نوال سرشارش نیاز ما را بر آورد.
 - آرزوی ما این بود که جاوان مانی، و روزگار نخواست، اراده او بر تمنای ما پیروز گشت.
 - بر مرگت گریبان چاک زدم، اما قانع نشده اند و غم را دمساز آمدم.
 - اگر خود را کشته بودم، ممکن بود حق ترا ادا کرده باشم.
 - از رازی که اینک دریافته ای پرده بردار که چه بسیار از بیانات رشیده ات بهر مند بودیم.
 - مگر نه مردی داد گستر و با انصاف بودی؟ از چه گوری آباد کردی و شهرها ویران ساختی؟
 - و نهادی که مردم لجام گسیخته شوند، دیروز که چنین نبودند.
 - سفله گان مسلط شده بر ما سوار شدند با آنکه دیروز برده ما بودند.
 - اگر در ماتم او دلهای ما آب شود و اشک از دیدگان بباریم.
 - حق ماتم را ادا نکرده ایم، ولی گذشت روزگاران خواهد گفت چه کسی را از دست داده ایم.
 و در قصیده دیگری گوید:
 - بزرگ مردی در گذشت که هر گاه دانش وجود کمیاب می شد، هر دو را ازدست و زبان او باز می جستیم.
 - بزرگ مردی که هر چه در میان خلق جويا گشتم کسی را ماندش نیافتم.

- جود و بخشش را با " کافی الكفاه " در یک گور کردند تا بهم مانوس باشند.
- در زندگی با هم زیستند و اینک در گور همخوابه گشتند، گوری که در باب

[صفحه ۱۳۵]

ذریه است.

گاهی چند بیت این قصیده به نام ابی القاسم ابن ابن ابی العلاء اصفهانی ثبت شده که با حکایتی لطیف همراه است. از قصائدی که در سوک صاحب سروده شده، نونیه ابو القاسم ابن ابی العلاء است که ثعالبی در ج ۳ ص ۲۶۳ برخی ابیات آنرا چنین آورده:
- ای یگانه رهبر من آنچه در ستایش و ثنایت گویم، که گفته ام.
- تو از ستایش و ثنا برتری، هیچ کس ترا نستاید جز که شان ترا بکاهد.
- بامرگ تو فرزندان حوا همه مردند، دنیا مرد، بلکه دین مرد.
- اینک، سروش فضیلت و آزادگی است که عزای تو را اعلام می کند بعد از آن که، حوریان به عزایت نشستند.
- عطا و صله بر تو می گریند چنانکه ملت و دولت می گریند.
- بدگویان و خبرچینان به پا خاستند، هم آنها که از بیم تو خانه نشین بودند بعد از مرگت رانده های درگاه همه جان گرفتند.
- شگفت نباشد که اینان همه بر کوی و برزن روانند، سلیمان در گذشت و شیاطین از بند رستند.
از جمله قصائدی که در ماتم صاحب سروده شده، دالیه ابی الفرج ابن میسره است، ثعالبی این چند بیت آنرا در یتیمه ج ۳ ص ۲۵۴ یاد کرده:

- اگر می پذیرفتند، جانها برخی او می گشت، گرچه این هم مصیبتی بزرگ بود.
- ولی مرگ چون شاهین تیزبین است و بهترین را می رباید.
- زمانه را برگو: این ستم به خود کردی، اینک به کوری چشمت، جامه عزا ببر کن.
- با این مصیبت، عظیم ترین ضایعه بشری را پیش انداختی، و روتق بازاریت کاست.
از جمله دالیه ابو سعید رستمی است، که ثعالبی دو بیت آنرا آورده:
- بعد از " صاحب " آرزومندی به شب بار سفر خواهد بست؟ یا اصولا دست تمنا

[صفحه ۱۳۶]

به سوی رادمردی گشود خواهد گشت؟

- خداوند راضی نگشت جز به اینکه (آرزو و بخشش) هر دو با صاحب بمیرند دگر این دو، تا روز حشر باز نخواهند گشت.
و نیز لامیه ابو الفیاض سعید بن احمد طبری در ۴۴ بیت که تمام آن در یتیمه ج ۳ ص ۲۵۴ مذکور افتاده:
- ای همسفر چگونه در بستر خواب آرمیدی، با آنکه به روزگار نه خوابیدی و نه خوابد.
- هر روز در میان فرزندانش بپا خاسته و ندا در دهد: بپا خیزید که هنگام کوچ است.
- دو دسته اند: یکدسته با غفلت در انتظارند و دسته دیگر کمر بسته و با شتاب.
- گویا داستان آنان که می روند و می مانند، گروهانی است که از پس گروهان روان اند.

- آنان سواراند، بی مرکب، روانند و بازگشت ندارند.
- جام مرگ در میانشان می چرخد چونانکه شراب ناب در دست حریفان.
- راننده با خشونت از پی، فریاد رحیل می زند و به سوی میعاد می دواند. جلودار قافله نمایان نیست.
- ندیدی آنها که پیش از این در گذشتند و غول مرگ آنانرا در ربود.
- آنان حيله ها بکار بستند، بی ثمر بود، ما ناله ها زدیم نافع نیفتاد.
- شیوه روزگار چنین است، عمر می گذرد، احوال دگرگون می شود و باز نمی گردد.
- گرچه نخواهیم و یا به هراس اندر شویم، پیک مرگ در میرسد و مهلت نمی دهد.
- در پایان راه، مقصد مرگ نمایان است ولی راه دیگری وجود ندارد.
- بجان سوگند، عمر فرصت کوتاهی است و بعد از آن راهی دور و دراز در پیش.
- می بینم که اسلام و اسلامیان در اندوه و ماتم فرو رفته اند.

[صفحه ۱۳۷]

- خورشید رخشان تاریکی گرفته همچون چشم بی فروغ.
- ماه تابان ناتوان بر آمده رخشان نیست گویا از لاغری رنجور است.
- اختران درخشان ماتم گرفته اند گویا کاخ بلندشان رو به ویرانی است.
- می بینم چهره روزگار و هر چهره دیگری از رنج درون دژم است.
- کوهساران با قله های بلند، چنان در اضطرابند که گوئی، اینک آب شود، و یا درهم ریزد.
- آسمان تیره گشته می لرزد، گوئی دردی به دل دارد.
- نسیم صبا که روح پرور بود، اینک چون باد سموم جانکاه است و سورت سرما اینک گوارا مینماید.
- ابرهای سنگین به هر دره و هامون سیلاب اشک روان کرده اند ولی کشتزارها همچنان در سوز و گدازند.
- پیک مرگ، عالم کیهان را از مرگ عزیز جوانمردی، که امین ملک و ملت بود، باخبر ساخت، اینک جهانیان در ماتم عزیز خود غرق اند.
- جارچی، مرگ " کافی الکفاه " را به جهان اعلام کرد، یعنی آزاد مرد گرانمایه بعد از این، خوار و ذلیل خواهد گشت.
- خبر داد که پناه حاجتمندان از جهان چشم بریست و خاک بر چشم جهانیان نشست.
- سحرگاه که نسیم تربتش می وزد گویا باد صباست که از روضه رضوان خیزد.
- و چون بر مشام کاروان نشیند، گویند غبار است یا سوده مشک ناب؟
- ای درخشان ماه آسمان فضیلت، از چه بدین زودی غروب کردی.
- چگونه شب مرگ بر تو ظاهر گشت و با آن عزت و شوکت غول مرگ در ربود؟
- ای ادب آموز جهانیان که هم ارباب قلم را مهار کردی و هم افسران صاحب کمر.
- هر که از روزگار به تو شکایت برد، دادش گرفتی، اینک که روزگار بر تو تاخت چه کسی داد تو خواهد گرفت؟ - دین و دنیا بر تو گریست، و هم اهل دنیا و دین، آن چنان که پردگیان گریستند.

[صفحه ۱۳۸]

- شمشیر بران بر تو گریست و هم نیزه جان ستان، و تو خود کفیل ارزاق آن و این بودی.
- خیل اسب بر تو گریست و گریه آنها شیعه ماتم بود.
- دل‌های جهانیان بر تو منقلب است و نصیبت از زاری آنان کم.
- دلی دارم که به "صاحب" خود وفادار است لذا از غم آب شده و با جانم روان است.
- هر خطی که شعر که بر صفحه کاغذ نگاشتم، قطرات اشک رخسارم شست.
- اگر بینی که شعرم بی مایه و سست می نماید، علت این است که از هوش بیگانه ام.
- هر شعری که رقم زخم، از آب دیده مرکب سازم، چرا که سر شکم همواره روان است.
- فکر می کردم که جان من برخی تو خواهد گشت، ولی لیاقت آنرا نداشت.
- بعد از او زنده باشم و چشمم روشن باشد؟ ایدا. زندگی بعد از او حرام است.
- بر تو باد درود پروردگارت همه وقت، و به همراهش نسیم روح پرور خلد وزان باد.
- از جمله قصیده با قافیه میم از ابو القاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء اصفهانی است که ضمن آن سروده است:
- شیر بچه عباد، امید جهانیان در گذشت، گویا جهانی در گذشت.
- تربت را با اهل زمانه سنجیدم، از عالم کیهان فزون بود.
- چکامه دیگری در سوگ صاحب سروده که در آن چنین گفته است:
- این جان من است که با ناله ام برون شد و این خود دل است که از چشم سیلاب کشید.
- جوانی چون سبزه‌زاری خرم با چشمه سار آب شیرین گذشت و پیری چون مرغزاری خشکیده و سوخته نمایان است.

[صفحه ۱۳۹]

- روزگاری خوش که اینک دید گانم اشک حسرت بر آن فشاند تا آنجا که شمع وجودم آب شود.
- به یاد آن روزگاران، آتشی چون شعله خورشید در درونم زبانه می کشد و اشک چون سیلاب بهاری بر دامنم می نشیند، اینک زمستان و تابستان با هم گرد آمده‌اند.
- دورانی که باران رحمتش چون ژاله با برکت و مرغزارش سبز و خرم بود.
- خرمی و سرسبزی آن از روزگار نبود، بلکه از دست بخشنده "صاحب" بود: شیربچه امیر "کافی الکفاه".
- دو دستش به کار گشائی برخاسته اند: با یکدست به واردین جایزه بخشید، و با دست دگر، سرکشان را به دیار مرگ فرستد.
- عطایش از سود سرشار حکایت کند و شمشیرش آمار ارواح نگه دارد.
- به هنگام نشاط مانند طلحه الطلحات (جوانمرد عرب) است که هزار هزار بخشد.
- دست مبارکش زیر بوسه شاكران نعمت غرق و یا بر روی دوات می چرخد و جائزه می نگارد.
- از جمله قصیده تائیه دامادش سید ابو الحسن علی بن حسین حسینی است چنین شروع می شود:
- آری این دست فضیلت و کرم بود که خشک شد و آزادگی و عظمت با مرگش بعزا نشست.
- بر تاریکی حرام باد که کوچ کند و بر خورشید عالم آرا که بتابد.

- آن مفاخر و آزادگیها که با ستارگان رخشان برابری، باید که بر صاحب ما کافی الکفاه بگریند.
- بجان حق سوگند که مصیبت او سنگین و دردناک است، آن چنان که عطا و نوالش بزرگ بود.

[صفحه ۱۴۰]

- آیا آفاق جهان دانست که چه اندوهی سایه گستر شد و یا کدام نعمت و دولت پشت کرد؟
- این خاک سیاه خبر شد که چه جانی در خود نهفت؟ و آن عماری تابوت که چه گوهری در بر گرفت؟
- درخش ابری ندیدم که از باران جود و نوال حکایت آرد، جز اینکه از شوق به فریاد آمد.
- اگر می پذیرفتند که جان ما، برخی جان تو باشد، فدایت می کردیم و این کمترین فدا بود.
سید ابو الحسن محمد بن حسین حسینی، معروف به وصی همدانی که شرح حالش در کتاب "یتیمه الدهر" عنوان شده، در سوگ صاحب چنین سروده است.
- آنکه خاندان علی را دوست و خدمتگزار بود، در گذشت.
- آنکه چون کوه بلند پناهگاه آنان بود، اینک در خاک نمان گشت.
و همو در سوگ صاحب چنین سروده است:
- بر آن چشمی که قطرات اشکش با خون روان است، خواب شیرین ناگوار است.
- آزادی و دین و قرآن و اسلام همه، در سوگ وزیر: صاحب به عباد، چشمی اشکبار دارند.
- خانه خدا با همه شعائر، حاجیان با احرام و قربانی، همه و همه در ماتمش گریان اند.
- مدینه بر او می گرید با رسول خدا و هر که در مدینه است، دره های مدینه بر او گریان است و دشت و کوه آن هم ". - کافی الکفاه" با نام نیک در گذشت، همان که پیشوا بود و هم سرور و سالار.
- آزادی و دانش با مرگ او مرد، دیگر با آزادی و دانش وداع باید گفت.
سرور ما شیعیان، شریف رضی هم که شرح حالش در پایان همین جلد خواهد

[صفحه ۱۴۱]

آمد، صاحب را با قصیده مفصل رثا گفته است، این قصیده را، آنچنان که حموی در معجم الادباء ج ۵ ص ۳۱ یاد کرده، ابو الفتح عثمان بن جنی در گذشته سال ۳۹۲، به صورت کتابی جداگانه شرح کرده است، و چون قصیده در دیوان سید رضی و سایر فرهنگهای رجال ثبت آمده، از نقل تمام آن معذرت خواسته و به این چند بیت اکتفا می کنیم:
- بدینسان مرگ دلاورانرا در خون کشد؟ و روزگار کوه را درهم ریزد؟
- بدینگونه شیر بیشه به خاک غلظد، بعد از آنکه با غرور و نخوت از حریم خود دفاع کرد؟
- این سانبی باک بر شکار شیر می گذرند، بعد از آن که جهانی از نعره جانشکافش در بیم و هراس بود؟
- اینچنین ستارگان رخشان از آسمان به زیر آیند، با آنکه چشمها از دریافت پرتوشان عاجز و ناتوان بود.
این قصیده ۱۲ بیت است.
ابو العباس ضبی، بر قصر صاحب گذشت، و خطاب بآن چنین سرود:

- ای خجسته درگاه از چه گرد اندوه بر چهره ات نشسته؟ پرده های زرنگارت کو؟ دربان‌ت چه شد؟
- آنکه روزگار از او در هراس بود؟ امروز با خاک تیره یکسان است.

خواننده گرامی فراموش نشود که صاحب ابن عباد، با آن فرهنگ و ادب و آن گام استواری که در علم لغت دارد، با نظم و نثر خود، به حدیث غدیر، احتجاج کرده و آنرا گواه برتری مقام امیر المومنین علی علیه السلام دانسته است، این استدلال صاحب، سندی متقن و برهانی متین است بر اینکه کلمه "مولی" از مفهوم امامت و خلافت خارج نیست.

[صفحه ۱۴۲]

مصادر ترجمه و فرهنگ رجال

یتیمه الدهرج ۳ ص ۱۶۹ تا ۲۶۷

فهرست ابن الندیم ص ۱۹۴

انساب سمعانی

معالم العلماء

محاسن اصفهانی نگارش ما فروخی اصفهانی

نزه الالباء در طبقات ادبا

کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۳۷

معجم الادباء ج ۶ ص ۱۶۸-۳۱۷

منتظم ابن جوزی ج ۷ ص ۱۷۹

تجارب السلف ابن سنجر ص ۲۴۳

اریخ ابن خلکان ج ۱ ص ۷۸

مرآه الجنان یافعی ج ۲ ص ۴۴۱

تاریخ ابن کثیر ج ۱۱ ص ۳۱۴

شرح درایه الحدیث تالیف شهید

نهایه الارب ج ۳ ص ۱۰۸

شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۱۳

معاهد التنصیص ج ۲ ص ۱۶۲

بغیه الوعاه سیوطی ص ۱۹۶

مجالس المومنین قاضی ص ۳۲۴

بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۶۴-۲۶۶

الدرجات الرفیعه سید علیخان مدنی

امل الامل حر عاملی

لسان المیزان ج ۱ ص ۴۱۳

تکمله امل الاصل نگارش کاظمی

منتهی المقال ابوعلی ص ۵۶

روضات الجنات

تنقیح المقال مامقانی ج ۱ ص ۱۳۵

اعیان الشیعه ج ۱۲ در ۲۴۰ صفحه

سفینه البحار محدث قمی ج ۲ ص ۱۳

الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۳۶۵ تا ۳۷۱

الطلیعه در شعرا شیعه ج ۱

یاقوت حموی در "معجم البلدان" ج ۶ ص ۸ گفته: من اخبار زندگی صاحب را به نحو کامل وحد استقصا، ضمن شرح حال مردویه آورده ام.

ابو حیان توحیدی، در گذشته سال ۳۸۰ رساله ای دارد به نام "مثالب الوزیرین" که در نکوهش و عیبجوئی از صاحب ابن عباد و ابو الفضل بن العمیدنگاشته و در "الامتناع و الموانسه" ج ۱ ص ۵۳ تا ۶۷ منتشر گشته است، ابو حیان در این رساله: هر گونه افتخار و فضیلتی را از این دو وزیر بی نظیر نفی کرده و تا توانسته بر آنان

[صفحه ۱۴۳]

تاخت و تاز نموده، سخنی باطل و شهادتی مردود آورده و به ناسزا و ناروا دشنام گفته. با نفاق مورخین و نویسندگان نه راه انصاف پوئیده است و نه کاری ستوده به فرجام آورده، البته برای این حرمت شکنی او علل و انگیزه هائی بوده که در اعیان الشیعه و غیر آن از فرهنگ رجال مشروحا ذکر شده است.

[صفحه ۱۴۴]

غدیره جرجانی

اشاره

در گذشته ۳۸۰ تقریباً

اما اخذت علیکم اذ نزلت بکم

غدیر خم عقودا بعد ایمان

- و بعد از آن سوگندها، پیمان نگرفتم از شما در "غدیر خم".

- آنجا که بازوی علی را فراشتم: همان که سرور عرب و زبده نژاد عدنان است؟

- گفتم - و خدایم فرموده بود: " کوتاهی نکنم و سخن در پرده نگویم. "

- علی است سرور آنان که من سرورشان باشم، چه نهان و آشکارم با او یکی است.

او پسر عم و صاحب منبر و برادر و وارث من است نه اصحابم و نه دیگران.

- منزلت او، گرش با خود قیاس گیرم، منزلت هارون است به موسی پسر عمران و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۰۳ شعر

دیگری از او آورده:

و غدیر خم لیس ینکر فضله

الا ز نیم فاجر کفار

- افتخار روز غدیر رامنکر نشود جز بد نام و یا بدکار ناسپاس.

- مگر در بابل، خورشید به خاطر کی برگشت؟ بروپ تحقیق کن و دریاب

[صفحه ۱۴۵]

- بار دیگر هم خورشید به احترام او بازگشت، و آن در روزگار مصطفی بود که اختیارش فراوان است.

- او همه افتخارات را صاحب گشته، از این رو ثنا و ستایش او از قلمرو شعر و احساس شاعران بیرون است.

شرح حال شاعر

ابو الحسن علی بن احمد جرجانی، معروف به " جوهری " است، چنانکه در اشعار خود یاد کرده.

وزنه ای در فضل و ادب، استوانه ای در لغت عرب. ماهری قافیه پرداز و نقادی سخن ساز بود. دست پرورد وزیر، صاحب ابن عباد و

از ندیمان مخصوص و در سلک شاعران دربار او بشمار است.

در ابتدای جوانی و آغاز زندگی به شعر و شاعری پرداخت و در خطه سخن تا آنجا به کمال رسید که با عبارتی آسان و سبکی

روان، مضامین نغز و سروده های پر مغز می ساخت و در میدان ادب یکه سواری بود که هر گونه توسن سرکش را مهار می کرد،

چنانکه گفته اند: جذع بین علی المذاکی القرح.

" صاحب " از قدرت ادبی او در شگفت بود و از اشعار نیکوی او چنان به وجد می آمد که از سیمای نکویش و تناسبی که میان

صورت و سیرت او از حیث طراوت و ظرافت مشهود بود، زبان همه را به تحسین می گشود.

از این رو صاحب ابن عباد، او را مخصوص به خود ساخت، و برای رسالت بین خود و کارگزاران و امیران برگزید. موقعی که او را به

صوبی گسیل می داشت، در رساله خود، چنان او را می ستود که چشمها مفتون جمال دلارایش و دلها شیفته کمال والایش بود.

[صفحه ۱۴۶]

از جمله در نامه ای که به ابو العباس ضبی (یکی از شعرا غدیر) نوشته و به اصفهان گسیل داشته، بالاترین ثنا را در مدح جوهری

بکار بسته و بدین وسیله ابو العباس را به اکرام و بزرگداشت و جلب رضایت او وا داشته.

این نامه در "یتیمه" ج ۴ ص ۲۶ یاد شده و ما در اینجا چکیده آنرا می آوریم:

"اگر سرور من گوید: صاحب این همه شان و جاه و این رفعت پایگاه کیست؟ گویم: همان که فضل و دانشش ترجمانی عادل است و طبع سرشارش زیب محافل. آنکه همشهریانش مایه افتخار و سرآمد آن دیار شمارند تا آنجا که نه در جرجانش - به گذشته های دور و نزدیک - و نه در طبرستان جوارش، از قدیم و جدید مثل و مانند نشناسند. آنکه شهر سخن را فرمانروا گشته، نظم و قافیه را چون اسیران به فتراک بسته آنهم در ابتدای جوانی و شور زندگانی پیش از آنکه آموزگارش درس ادب آموزد و رخس سخن در میدان فضل و هنر تازد.

او ابو الحسن جوهری است که خدایش موید دارد و همگان دانند که انتسابش به این دربار، قدیم است و اختصاصش بدین درگاه، عظیم و با این همه باید گفت: شنیدن کی بود مانند دیدن.

همانا که در میدان فضیلت گوی سبقت ر بوده و بر پیش گامان آزموده برتر و فزون آمده. ندانمش از چه آغاز کنم؟ از پاس ادبش در خدمت یا معرفتش به حق دوستی و حدود معاشرت؟ یا درخشیدن چشم گیرش در حضور، که سراپا گوش باشد جز در وقت ضرور و از جای نجنبند، مگر به دستور.

با ظرافت و بذله گوئی، بزم خلوت را رونق فزاید، و با شیرین زبانی غم از دل ببرد و دشمنی بزدايد.

اگر به فارسی سخن ساز کند چه نثر باشد چه نظم، از طبع سرشارش چون دریا خروش خیزد و موج از پس موج گهر ریزد، چه پارسی زبانان دیارش جز اندکی چون

[صفحه ۱۴۷]

برق رخشنده به آسمان تازند، اگر به پارسی سخن آغازند، و زبان در کام کشند، اگر به لغت عرب پردازند، تا آنجا که پیشتاز سخندانشان و تا جدار هنرمندشان، هنگامی که در میدان عربیت تکاور دواند، کندی گیرد، گویا نداند "عدنان" که بوده و "قحطان" کیست؟.

و از مزایای این برادرمان، یا فضل و هنرش آنکه، دبیری باشد که با منطق خود فصاحت آموزد و نگارنده ای که در فن انشا نکته ها پردازد. روزگارش به ناصر الدوله ابو الحسن محمدبن ابراهیم گسیل داشتیم، در خویشان داری و امانت نگهداری با دست و زبان توفیقی عظیم یافت و شیه ای ملکوتی و منشی پسندیده در معاشرت به کار بست که مرا هم در گمان نمی گنجید، تا آنجا که از خدمت ناصر الدوله مرخص آمد، بی آنکه نقد و ایرادی در میان آید. با آنکه نکته سنجی و نقادی او نسبت به سفیران و کاتبان فراوان بود.

از این رو، سرور من او را چنان گرمی دارد که منش دارم چه خورد و خواب و نشست و برخاست او، یا کنار من است و یا در نزدیکترین غرفه ها به من، و نفرماید که: شاعری، برای عرض ادب و دریافت صله شعری سروده، یا مهمانی به طمع نوال دستبوس آمده، بل چنان پندارد که سالها و ماهها سبکبال به خدمت کمر بسته تا کودکی را به جوانی پیوسته.

چنین بزرگی تا آن هنگام نیازمند معرف و شفیع است که متاع ادب نگسترده و زیور آزادگی حمایل نبسته و گرنه خود شفیع دگران و معرف این و آن خواهد بود، آنجاست که سرور من خدا راسپاس گوید بر این یکه تاز نام آور که چه سرعت و مهارتی دارد و چه سپر بلائی.

او فراوان به مناظر زیبای جرجان و مرغزارها و جنگلها و بوستانهای آن بنازد و باید که سرورمان چشم و دل او را از گلگشت اصفهان و نسیم عبیر آمیزش پر سازد که دیگر فخر و ناز نفروشد و هوای وطن از سر بگذارد.

[صفحه ۱۴۸]

ثعالبی هم از هر گونه ثنا و ستایش جوهری دریغ نکرده است، گوید: در سال ۳۷۷ که با منصب سفارت، خدمت امیر ابی الحسن رسید، با او دمساز شدم " و در مجلدات " یتیمه الدهر " پاره ای از اشعار بلندش را زینت کتاب ساخته است. و نیز صاحب " ریاض العلماء " شرح حال شاعر را ترجمان گشته و دانش و فضلش را همراه شعر گهربارش ستوده است. از اشعاری که در ماتم سید شهدا سبط پیامبر (ص) سروده این است:

- من شیدای کوفه ام. آنهم چه شیدائی؟ پیش از آنکه سرشت رخسارم سیلاب کشد، خون از جگرم روان است.
- تربتی که چون نسیمش وزان گردد، عطر جان فزایش از سر حد خراسان بگذرد.
- شهیدی که در کربلا با لب تشنه جان داد و از رحمت خدا سیراب بود.
- آنجا که گوری چند و مزاری کوچک به چشم می خورد، ولی به آن عظمت و آبرو که گورستان بقیع را سیراب سازد و خود از عبیر خلد و رضوان الهی آکنده است.

هذا قسیم رسول الله من ادم
قدا معا مثل ما قد الشراکان

- آن یک با رسول خدا از یک پوست بر آمده چونان دو میوه از یک شاخ.

و ذاک سبطا رسول الله جدهما
وجد الهدی و هما فی الوجه عینان

- و این دو سبط رسول اند که جدشان چهره هدایت بود و این دو، نور چشمش.
- وه چه شرمساری از روی پدرشان که به روز رستاخیز، غرق خونشان بیند.
- گوید: ای امتی که به ضلالت و گمراهی اندر شدید و با کوردلی، کفر از ایمان باز شناختید.
- چه جنایتی مرتکب شده بودم؟ جز این بود که بهترین دستاویز هدایت را که قرآن و فرقان است، به شما هدیه کردم؟
- آیا از آتش سوزان، که بر لب پرتگاه آن بودید، شما را نجات نبخشیدم.
- و دلهای شما را که پر از کینه و دشمنیهای دیرینه بود، بهم مهربان نساختم؟
- و کتاب خدا را در میانتان به میراث نهادم و آیات تابناکش را فراهم نیاوردم

[صفحه ۱۴۹]

که در میان جمع تلاوت شود؟
- آیا پناه دردمندانان نبودم و آب گوارای تشنه کامان؟

- پسر را بالب تشنه بلاذفاع کشتید، با این همه بر لب آب کوثر چشم امید به من دارید؟
- مادر تان بعزا نشیند، دختران زهرای بتول را اسیر کردید با آنکه پاره تنم بودند.
- عهد و پیمان پدرشان علی را درهم شکستید، با این پیمان شکنی رشته مرا قطع کردید.
- بار خدایا، تو خود انتقام مرا بازستان که خاندان گرامیم را به روز سیاه نشانده، می خواستند بنیاد مرا بر باد دهند.
- موقعی که زهرا به محاکمه برخیزد و داور میان ستمکشان و ستمگران خدا باشد، چه پاسخی توانید داد؟
- ای " اهل کسا " درود و رحمت خدا بر شما نازل باد تا روزگار باقی است.
- شما ستارگان نسل آدم و حوئید، تا خورشید تابناک می درخشد و دو اختر " سماک " نور می باشد.
- پیوسته دل در آرزوی شما می طپد و روزگارم به این عشق و شیفتگی فرمان می دهد و منع می کند.
- اینک با سر آمدم: مرکب توحید را زین بستم و از عدل الهی توشه ساخته از تقوا و پرهیزگاری مدد جستم.
- اینها همه حقائق است که در پرده الفاظ نهفته شده و چون بدرخشد، با لمعانش چشم کوردلان را شفا بخشد.
- اینها زیور آل طه است و زیب خاندانش، و همین هاست که برای فرزندان ابوسفیان و مروان، پستی و ننگ به بار آورد.
- آری این همه جواهر بود که " جوهری " به پاس محبت، از سرزمین جرجان

[صفحه ۱۵۰]

به ارمغان آورد.

جوهری، قصیده دیگری در رثا و ماتم حسین شهید دارد که خوارزمی در " مقتل " خود، و ابن شهر آشوب در " مناقب " خود و علامه مجلسی در جلد دهم بحار آورد، ملاحظه فرمائید

یا اهل عاشور یا لهفی علی الدین

خذوا حدادکم یا آل یاسین

- ای ماتم زدگان عاشورا این آه و ناله ای که سر کرده ام، در ماتم دین است. ای " آل یاسین " جامه ماتم ببر کنید. - در این روز، گریبان دین چاک شد، چون دختران احمد را بسان کفار روم و چین به اسیری بردند.
- امروز، نوحه سرای این خاندان بر فراز تپه های کربلا، باصدای بلند می گفت: کی است که از پدر کشته بی نوا تفقد کند؟
- امروز جگر مصطفی به خون نشست، خونی که اینک بر سینه حوریان چون مشک دلاویز است.
- امروز ستاره افتخار " مضر " از پا درافتاده خوار و ذلیل گشت.
- امروز مشعل فروزان الهی خاموش شد، و کشتی تقوی به گل نشست.
- امروز رشته هدایت از هم گسیخت، و گرد خواری بر سیمای اسلام پاشید.
- امروز بارگاه قدس الهی فرو ریخت و عرصه آن پامال ستوران گشت.
- امروز فرزندان ابوسفیان آرزوی خود را دریافتند، از آتشی که در " بدر " و " صفین " افروختند.
- امروز سبط مصطفی را خون دل در گلو گرفت و از پای در آمد.
- آب را به رویش بستند و به آتش درونش دامن زدند، نگون باد پرچم این خسارت زدگان.

- با زور و ستم زمام قدرت را به چنگ گرفتند، کاش از شربت آبی دریغ نمی کردند.

[صفحه ۱۵۱]

- تا آنجا رسوائی و ننگ به بار آوردند که راهب قنسرین گفت: ای گمراهان و ای یاوران شیطان.
- آیا به سر این شهید که بر نیزه استوار کرده اید، سخریه و توهین روا می دارید، با اینکه همین سر مرا به دین خدا سفارش می کند.
- وای بر شما. من به خداوند و رسول او ایمان آورده راه هدایت گرفتم، دوستی مرتضی آئین من است.
- او را نگویند به خاک افکندند و با شمشیر و کارد پاره پاره نمودند.
- چه کینه ها که بر گرده اسبها بار کردند و فرعون منش، به جان اسیران تاختند.
- با غل و زنجیر بر جهاز شترانشان بستند و با کعب نیزه بدنشان را خستند.
- شیرخوار فاطمه را از شیر باز گرفتند، و در عوض پستان، نیش مار بدهان نهادند.
- ای گروهی که شیطان پرچمدار شماست و گمراهی در دل شما جا گرفته.
- مرتضی و فرزندان او را چه نسبت با معاویه و فاطمه را چه نسبت با هند جگر خوار و یا میسون مادر یزید؟
- خاندان رسول از دم شمشیر پراکنده شدند: برخی سر خود گرفته به صحرا گریختند و جمعی در زندانها جای کرده اند.
- ای دیده به انتظار منشین که با ابر صبحگاهان بیاری و یا با غمدیده دگری دمساز گردی.
- بپاخیز بر بر تربت کربلا و چون مروارید غلطان سرشک بیفشان. چندان که در قوه داری.
- ای خاندان احمد زبان " جوهری " شمشیر است که عار و عیب را از ساحت شما می زداید.
- ثعالبی در " یتیمه الدهر " ج ۴ از صفحه ۲۹ تا ۲۱ قسمتی از سروده های

[صفحه ۱۵۲]

- جوهری را ثبت کرده و از جمله در قصیده ای که " شریف حسنی " را ثنا گفته چنین آورده است:
- اگر در غم دل، سرشک از دیدگان روان ساخته‌ام، نکوهشی نیست، هر که در این رنج و غم به تسلیت آمد، بر من گریست.
- اگر رمقی به تن داشتم، پروانه وار بر سر کاروان طواف می کردم تا دلم آرام گیرد، ولی چکنم؟ توانم رفته است.
- نیمه جانی داشتم که سرگرم خیال و خاطره آنان بود، آنرا هم در پی کاروان روان ساختم.
- ای شب تاریک که اخترانش بر من دیده نمی گشایند، با دیده دردمندم مدارا کن.
- من صبح روشن را می جویم ولی نیمه شب هنوز به سراغم نیامده، این درد من چه طولانی است.
- اگر وعده وصلی بود، راه شکیبائی می گرفتم، ولی شب هجرم پایان ندارد.
- عوض اشک، صبر و قرارم آب گشت و از دیده روان شد، شنیده ای سرشک دیده چنین باشد؟
- آه دلم از حسرت و ناامیدی یخ زده از ناله سردم تگرگ می بارد، شنیده ای که از آتش تگرگ خیزد؟
- گفتند: با تپه های شهر " جی " خو گرفته ای، گفتم: آری دوستی شهر مام است و دریافت آرزوها فرزندان.
- طراوت شبهای آن شهره آفاق ولی شبهای آن چه سخت و نامیمون است.
- اگر شهر و دیار باید به خاطر عیش و رفاه گزین. گردد، هر آن شهری که روزگرم قرین سعادت باشد، وطن خواهم ساخت.

- برای جوانمردی و آزادگی هم مردانی بپا خاسته اند که معروف خاص و عام اند و با طلعت نیک شناخته آیند.

[صفحه ۱۵۳]

- خدا را، آن گروه راستین که هر گاه از مجد و بزرگواریشان فصلی تلاوت شود همگان به خاک افتند و خضوع برند.
- خاندانی که تاج افتخاری چنین بر سر دارند "طه" در شان جدشان و "هل اتی" در ثنای پدرشان نازل گشته.
- اگر مدح و ثنای درباره کریمان و آزادگان ساخته شود، ای پسر پیامبر چکامه من در خانه ترا می گوید.

اصبت فیک رشادی غیر مجتهد
و لیس کل مصیب فیک مجتهد

- جود و نوالت جهان را گرفته و هر کس به زبانی ثناخوان تو است.

شاعر گرانمایه ما جوهری، در جرجان، بین سالهای ۳۷۷ و ۳۸۵، وفات یافته است. یک نوبت به سال ۳۷۷ صاحب ابن عباد، او را خدمت امیر ابوالحسن ناصر الدوله به رسالت فرستاد، نوبت دیگر، خدمت ابو العباس ضبی امیر اصفهان. و چون از اصفهان به جرجان بازگشت، دیری نگذشت که دیده بر جهان فرو بست و چون در حال حیات صاحب، دار فانی را وداع گفته، و فوت صاحب به سال ۳۸۵ یاد شده، حدود تقریبی وفاتش سال ۳۸۰ خواهد بود.

[صفحه ۱۵۴]

غدیره ابن حجاج بغدادی

اشاره

در گذشته سال ۳۹۱

یا صاحب القبه الیضا فی النجف

من زار قبرک و استشفی لدیک شفی

- ای سپید قبه که در نجف به خاک رفته ای هر آنکه تربت پاکت زیارت کند و شفا جوید شفا یابد.
- بروید و از مزار ابو الحسن رهبر آزادگان دیدار کنید تا به پاداش و تقرب و اقبال نائل شوید.
- شرفیاب شوید خدمت آن سروری که، مناجات پر پیشگاهش مقبول است و هر کس بدو التجا برد، حاجتش رواست.
- چون به حریم بارگاهش رسی احرام ببند و لبیک گوین و وارد شو، آنگاه گرد مزارش هروله کن.
- و چون شوط هفتم را به پایان بردی، پشت به درگاه روبروی آن سرور بایست.
- بگو: درود و صفا، از جانب خداوند درود و صفا بر اهل درود و صفا: اهل دانش و شرف باد.

- به آرزوی زیارتت از وطن خارج و در حالی که رشته ولایت را به چنگ

[صفحه ۱۵۵]

می فشارم، شرفیاب خدمت شده‌ام.

- اطمینان دارم که مشمول شفاعتت واقع شده از شراب بهشتیم سیراب و عطش درونم را شفامی بخشی.
- چرا که تو دستاویز محکم خدائی و هر کس بدان چنگ زند، نه بدبخت شود و نه از تیره روزی هراسد.
- هر گاه نامهای مبارکت بر مریض خوانده شود، شفا یابد و از دردمندی برهد.
- زیرا مقام و منزلت پستی نگیرد و نورت تاریک نشود.
- تو بزرگ آیت حقی که بر عارفان در جلوه های ملکوتی ظاهر گشتی.
- و اینک فرشتگان خدای رحمان اند که پیوسته بامهر الهی و ره آورد آسمانی بر مزارت نزول گیرند.
- همچون سطل آب و جام وضو و هوله که جبرئیل امین برایت هدیه آورد و کس را در آن خلاف نیست.
- و چون رسول خدایت نامزد کارمهمی نمود، به خوبی و همواری از پیش بردی.
- داستان " مرغ بریان " که " انس " راوی آن است، بر شرف موبدت از زبان رسول مختار گواه است.
- و حکایت " دانه و شاخ و زیتون " که در قرآن آمده از لطف و کرامت خدای عرش آگاهی دهد.
- و داستان " گروه اسبان " و " غبار فرا آسمان " که در " عادیات " آمده و " شمشیر بران " که سپرها دریده و ناله ها دارد.
- جوانانی چون شاخ شمشاد بر آنان گسیل داشتی، تا همه را به آتش کشیدند و خاکسترشان برباد رفت.
- اگر می خواستی، همه را درخانه هایشان مسخ و بازگون می فرمودی، یا می فرمودی: ای زمین آنها را به کام درکش
- مرگ در فرمانت و جانها در قبضه ات، فرمانروا توئی نه ستم کنی، نه جفا

[صفحه ۱۵۶]

روا داری.

- خدایشان از آلودگیها پاک نکند آن گوینده ای که گفت بخ بخت و چه شرفی؟

و بایعوک بخم ثم اکدها

محمد بمقال منه غیر خفی

- در " غدیر خم " با تو پیمان بستند، و رسول خدا با سخن خود پیمان را استوار نمود.

- ولی ترا عقب زدند و سخن رسول خدا را زیر پا افکندند و نه این سخن پیامبر بازشان داشت، که فرمود: این برادر من و خلیفه من است.

- این سرپرست شماسست بعد از من، هر که در دامن او چنگ زندنه از آینده هراسد و نه از گذشته.

- این قصیده قریب ۶۴ بیت است و داستانی دارد که به موقع یاد خواهد شد. قصیده دیگری هم دارد که در پاسخ " ابن سکره " سروده،

همان که بر خاندان حق و شاعرشان ابن الحجاج زبان درازی کرده است، ما این قصیده را از نسخه خطی دیوانش که به سال ۶۲۰ با قلم عمر بن اسماعیل احمد موصلی رونویس شده برداشته ایم آغاز قصیده چنین است:

- لا اکذب الله ان الصدق ینجینی

ید الامیر بحمد الله یحیی

- نه. خدا را- دروغ نگویم. چه راستی راه نجات و نعمت امیر - سپاس خدا را - مایه حیات است. تا آنجا که گوید:

- و درمانی نیافتی که بدان شفا جوئی، جز اینکه در طلب آمده آل یاسین را هجو گفتی.

- و سزای آن ناسزا که نثار اهل حق و رو سفیدان مبارک سیرت نمودی، پروردگارت بدست قدرت این سزا بخشید.

[صفحه ۱۵۷]

- فقری همراه کفر که در میان هر دو سرگردان و نالان بمانی، تا روزمرگ که نه دنیائی مانده با شدت و نه دین.

- به راستی سختت در باره فاطمه زهرا، سخن دشمنی سرگشته و لجوج بود.

- با دست آسیا و آرد جوینش نکوهش و سرزنش کردی. پیوسته گندمت بی آسیا باد.

- گفتی: رسول خدایش با فقیر مسکینی کابین بست: دختری مسکین و شوهری مسکین.

کذبت یا ابن اللتی باب استهاسلس

الاغلاق باللیل مفکوک الزرافین

دروغ بافتی ای مادر... که شب حلقه های...

- فاطمه خاتون زنان است، آن که در روز حشر، همه بهشتیان با دوشیزگان سیمتن آهو چشم، کمر به خدمتش بندند.

- گفتی: امیر المومنین در نبرد صفین بر معاویه ستم راند.

- و گفتی: فرمان پیشوای مقتدر، به خاطر حق، بر کشتن حسین سبط پیامبر صادر گشت.

- نه پسر مرجانه در این خونریزی گناهی مرتکب گشت و نه شمر، ملعون و مطرود است.

- و گفتی: پسر سعد را در حلال شمردن حرمت خاندان نبوت، اجری فزون و بی کران است.

- و سپس به عقب بازگشتی و عثمان را ماتم سرا گشتی آنهم با اشعار بی مایه و مبتذل.

- و از این راه مورد طعن و سلامتی گشتی که بر کم خردان و دیوانگان هم پوشیده نیست.

- و گفتی: بالاتر از " روز غدیر " اگر روایتش صحیح باشد، روز " شعانین " یهود است.

- و روز عیدت، روز عاشورا است که شراب و شیرینی تهیه بینی چونانکه نصاری

[صفحه ۱۵۸]

شراب و نان مقدس.

- در آنروز پیر زنانان به خانه درآیند. غیر از این است که سخن پیر زنان وحی شیطان است؟
- با خدایت بدشمنی برخاستی و از نعمتش بی پروا شدی، و حال آنکه از سطوت الهی ایمن نتوان گشت.
- پس خدایت گفت: برو بوزینه باش که بر کونش دم روید. و فرمان خدایت با کاف و نون است.
- و بمن فرمود: برو آزاده ای باش که هر آن، رتبه ات بالا گیرد، در پیشگاه ملوک و دربار سلاطین.
- خداوند پیش از تو، به دوران موسی و هرون جماعتی را مسخ فرمود.
- به خاطر گناهی که کمتر از این بود، برو بآنهاملحق باش و پیرامون این مگرد که بمن ملحق شوی.
- و در قصیده دیگری از "روزغدير" یاد کرده و گفته:

بالمصطفی و بصهره

و وصیه یوم الغدير

شرح حال شاعر

ابو عبد الله، حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجاج نیلی بغدادی از استوانه های تشیع و اعیان علمای مذهب و سرآمدی از سرآمدان علم و ادب است.

صاحب "ریاض العلماء" از بزرگان علمایش شمرده، چونان که ابن خلکان و ابو الفداء از اکابر تشیع و حموی در "معجم الادباء" از بزرگان شعراء شیعه، و دیگری از سران دبیران.

در این صورت، قافیه پردازی فنی از هنرهای او است چنان که دبیری و نویسندگی از امتیازات فراوانش.

با قدمی استوار بر قله های علم و دانش بالا رفته، جز اینکه مقام والایش در ادب

[صفحه ۱۵۹]

و شهرت عالمگیرش در نکته سنجی ماهرانه و سخن پردازی شاهانه - تا آنجا که در نسمة السحرش، معلم ثانی شمرده - آوازه علم و دانشش را تحت الشعاع گرفته و پرده بر روی آن کشیده است. ما در اینجا به مقتضای وظیفه از هر دو جنبه حق او را ادا خواهیم کرد.

پایه علم و دانش

مقام بلندش در علوم دینی و مهارت و کاردانی و حتی شهرتش در مجامع مذهبی بدان پایه بود که مکرر در مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی بغداد، سرپرستی امور حسبیه را عهده دار گشت. این سرپرستی، خود منصبی از مناصب باشکوه علمی بود که عهده داری و تولیت آن مخصوص پیشوایان دین و رهبران مذهب و اکابر ملت بوده و هم چنان که ماوردی در "احکام سلطانیه" ص ۲۲۴ یاد کرده "پایه و اساس مذهب بر آن استوار بوده و پیشوایان صدر اول مباشر این خدمت دینی می گشته اند."

حسبه یا امور حسبی:

حسبه یا امور حسبیه، عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است که به معنای وسیع آن از تمام جهات، در میان مردم عموماً، مورد اجرا قرار می‌گرفته. از جمله کسانی که در بغداد، قبل از شاعر ما ابن الحجاج، این خدمت با شکوه دینی و علمی را عهده دار گشته، فیلسوف بزرگ احمد بن طیب سرخسی، صاحب تالیفات گرانبهای علمی در فنون مختلف است که در سال ۲۸۳ هجری مقتول شد، و بعد از شاعر ما، عهده داری آن به فقیه شافعیه و پیشوایشان ابو سعید حسن بن احمد اصطخری واگذار شد که در سال ۳۲۸ دار فانی را وداع گفته است، آن چنان که در تاریخ ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و غیر آن دو یاد شده.

[صفحه ۱۶۰]

ماوردی در احکام سلطانیه ص ۲۰۹ می‌نویسد:

از شرایط عهده داری امور حسبیه این است که محتسب: آزاد، عادل، دادگستر صاحب نظر، با برش و کار کشته باشد، در امور دین متعصب و سرسخت بوده منکرات قطیعه ای را که همه مذاهب بر فساد آن اتفاق نظر دارند بشناسد. فقهاء مذهب شافعی، در این معنی اختلاف نظر دارند که آیا محتسب، می‌تواند در موارد اختلاف مذاهب عقیده و اجتهاد خود را بر مردم تحمیل کند یا نه؟ ابو سعید اصطخری معتقد بود که می‌تواند، و در این صورت باید گفت که محتسب باید دانشمندی باشد مجتهد و صاحب نظر تا بتواند در مورد اختلاف، رای شخصی خود را ابراز دارد. سخن ماوردی پایان پذیرفت.

رشیدالدین وطواط، در گذشته سال ۵۷۳ می‌گوید:

سزاوارترین کارها که باید مورد توجه قرار گرفته، نظام آن تمشیت یابد و همت بر تاسیس مبانی و درستی تشریفات آن گماشته آید، کاری است که پایه دین و آئین بر آن استوار و مصالح اجتماعی مسلمین بدان برقرار خواهد گشت، و آن تولیت امور حسبیه است، که بدین وسیله منحرفین از جاده حق، براه آمده، فروماندگان وادی فسق و تباهی ادب یافته، بازوی شرع و دین نیرو گیرد و برخوردارهای اجتماعی بر پایه قانون و قاعده و مصالح همگانی انجام پذیرد. شایسته آن است که تولیت این امر، کسی را سپرده آید که به دین‌داری موصوف و به حفظ و امانت معروف، از رسوائی و بدنامی دور و از عیب و تهمت برکنار بوده، پیراهن تقوی و درست کاری بر تن، به راه رشد و صلاح پویا و کوشا باشد.

(نقل از معجم الادباء ج ۱۹ ص. ۳۱)

با توجه به اینکه شاعر ما ابن الحجاج، بارها عهده دار این خدمت خطیر اجتماعی گشته، و تصدی این منصب باشکوه، جز با احراز رتبه اجتهاد و وصول به مقام فقه و عدالت ممکن نیست، نیازی به اثبات شون نامبرده، و ستایش مقام علمی و اجتماعی او نمی‌ماند.

[صفحه ۱۶۱]

ابن الحجاج، دو مرتبه در بغداد، متولی امور حسبیه گشت: یک مرتبه در عهد خلیفه عباسی "مقتدر بالله" چنان که از ابن خلکان و یافعی شنیدیم، و بار دیگر، عز الدوله او را به این مقام اجتماعی برگزید و آن در دوران وزارت این بقیه بود که در سال ۳۶۲ به وزارت رسیده و در سال ۳۶۷ رخت از این جهان کشید، موقعی که ابن بقیه در منصب وزارت باقی بود، شاعر ما قصیده ای سروده و در مطلع آن چنین گفت:

- ای وزیر اگر می توانی انصاف ده و داد مظلوم بگیر، و گرنه با همه درباریانت از جای برخیز.
و در همین قصیده می گوید:

- من که محتسب و بازرس اجتماعی این مردمم، کاش می دانستم چرا مقام ورتبه مرا نمی شناسید.

ادب و هنر

چنان که قبلا اشاره کردیم، ابن الحجاج، از نوابغ شعرا شیعه و در میان دبیران ممتاز و برجسته بود، تا آنجا که گفته اند: همپایه امریء القیس شاعر و در چهار صد سال فاصله زمانی میان این دو شاعر هیچکس از شعرا همطراز آنان نگشت.

دیوان شعرش در ده جلد تدوین شده، و اغلب سرودهایش از روانی و سلاست برخوردار و با الفاظ و تعبیراتی سهل و آسان، مضامین نغز و بلند پرداخته و اسلوب بدیع و سبک تازه و مورد توجهی بکار بسته است. در "نسمه السحر" او را معلم دوم شناخته و می گوید: معلم اول یا مهلهل بن وائل است و یا امرء القیس، از این جهت که شیوه نوینی ابداع کرده و دیگران امثال ابو رقعمق و صریع الدلاء از سبک و روش او پیروی کرده اند.

ثعالبی گوید: از اهل بصیرت و ادیبان و سخن سنجان شعرشناس، شنیدم که او رادر فن و شیوه اختراعیش که بدان مشهور شده یگانه دهر می شناسند زیرا شیوه

[صفحه ۱۶۲]

او بی سابقه بود و هنر او پرمایه، و استعداد و مهارتی بس شگفت در پرداختن معانی داشت، هر چند صعب و دشوار باشد، آنهم با طبعی روان و الفاظی شیرین و ملاحظتی تمام و بلاغتی به کمال.

بدیع اسطرلابی، هبه الله بن حسن در گذشته سال ۵۳۴، اشعار ابن الحجاج را در ۱۴۱ باب تدوین کرده که هر بابی در فنی از فنون شعر مرتب گشته است، نام دیوان را "دره التاج در شعر ابن الحجاج" نهاده که نسخه آن در کتابخانه پاریس تحت شماره ۵۹۱۳ نگهداری می شود، و ابن الخشاب نحوی مقدمه ای بر آن پرداخته.

شریف رضی هم برگزیده اشعارش را گرد آورده و به نام "الحسن من شعر الحسین" نامیده که ضمنا بر ترتیب حروف الفباست. این گزینش در زمان زندگی شاعر ابن الحجاج بود، و لذا درباره این حسن توجهی که از شریف رضی نسبت به شعر او بعمل آمد چکامه ای ساخته که در جلد آخر دیوانش ثبت است، بدین شرح:

- میدانی سروده ام به که پیوست؟ و اینک در حوزه اختیار اوست

- و به ماه تابان، به سرورم شریف ابو الحسن موسوی.

- جوانمردی که چون مرا با شعرسخیف و بی مایه ام باژگون دید، دستم بگرفت و قامتم را استوار ساخت.

- اندیشیدم و وارسیدم: گاهی شعرم درست و گاهی در عین درستی پیچیده و غامض بود.

- پس به لطف و مهربانی، ناموزن و پستش را از بلند و موزون جدا ساخت.

- وزن و آهنگش را با علم عروض راست کرد، و قافیه آنرا نیک پرداخت.

- و بعد به استقامت و استواری هدایت کرد و شیطان شعرم را از گمراهی به راه رشد و صلاح آورد.

- آثار سرپنجه زرینش در این بافته خز خسروی آشکار است.

[صفحه ۱۶۳]

- بخداوند سوگند - و البته پیری چون من سوگند دروغ نیاورد.
 - که اگر زردشت به استماع شعرش نشیند، بر منطق و گفتار پهلوی خرده گیرد.
 - سبزه زار سخن رسایم را تشنه و پژمرده یافت.
 - از این رو پیوسته و همواره به آبیاریش پرداخت تا خرمی و طراوت گرفت.
 - اینک شعرم رو به زندگی جاوید می رود، و دل حسود از خشم بر سرورم داغدار است.
 - حسودی که جگرش بر آتش تافته کباب و بریان است.
 ثعالبی گوید: برای نسخه دیوانش سر و دست می شکنند و ارزش یک نسخه اش از ۶۰ دینار کمتر نشده است، و هم گوید: دیوان شعرش سریعتر از پند و امثال در آفاق جهان سیر کرده و لطیف تر از طیف خیال بر دل نشسته است. در " یتیمه " قسمت مهمی از فنون شعر او رایاد کرده و ۶۲ صفحه از جزء سوم آن در اشغال چکامه های اوست.
 شعرا بن الحجاج، غالباً با خل بازی و لودگی همراه است، گویا این دو، از لوازم احساس و انگیزه ذوق حساس و خمیرمایه طبع و فطرت اوست، هر گاه، طبع شوخ و بی پروایش گل می کرد، نه محضر سلطان و نه هیبت امیران، هیچیک مانع گستاخی و لودگی او نبود، هر چه در دل داشت می گفت، و جز با لطف و مهربانی و پذیرش عموم روبرو نمی گشت، چونان که بیشتر چکامه هایش گواه ولایت خالص و دوستی اهل بیت است و نکوهش و بدگویی از دشمنانشان.

معاصرین شاعر از خلفا و شاهان

ابن الحجاج با گروهی از خلفا بنی العباس معاصر و همزمان بوده است و آنان:

۱ - معتمد علی الله، پسر متوکل، در گذشته سال ۲۷۹.

۲ - معتضد بالله، ابو العباس، در گذشته سال ۲۸۹.

۳- مکتفی بالله، در گذشته سال ۲۹۵.

۴- مقتدر بالله، در گذشته ۳۲۰.

[صفحه ۱۶۴]

۵- الرازی بالله، در گذشته ۳۲۹.

۶- مستکفی بالله، در گذشته ۳۳۸.

۷- قاهر بالله، در گذشته ۳۳۹.

۸- متقی لله، در گذشته ۳۵۸.

۹- مطیع لله در گذشته ۳۶۴.

۱۰- طائع لله، در گذشته ۳۹۳.

و از سلاطین آل بویه، آنان که در عراق حکومت کرده اند:

۱ - معزالدوله، فاتح عراق، در گذشته سال ۳۵۶.

۲- عز الدوله، ابو منصور، بختیار پسر معز الدوله، که در سال ۳۶۷ کشته شد

۳- عضد الدوله، فنا خسرو، پسر رکن الدوله، در گذشته ۳۷۲.

۴- شرف الدوله، پسر عضد الدوله، در سال ۳۷۹ درگذشت

۵- صمصام الدوله، پسر عضد الدوله، در سال ۳۸۸ مقتول شد.

۶- بها الدوله، ابو نصر، پسر عضد الدوله، سال ۴۰۳ درگذشت.

شاعر ما، آن چنان که ثعالبی گوید، تا عمر داشته بر وزراء وقت و امیران معاصرش زور گفته، چونان که کودک به خانواده اش زور گوید، و از این رو در جوار آنان زندگی خوش و مطبوعی داشته و از نعمت بی کران و بی شائبه ای برخوردار گشته.

در دیوان شعرش، چکامه‌های فراوانی یافت می شود که رجال برجسته آن عصر را، از خلفا، وزراء، امیران، دبیران و استادان، در مرگ و زندگی هجا گفته و یا ثنا گستر گشته، و آنان، چنان که از مجلدات دیوانش، آمار گرفتیم، از شصت نفر متجاوز اند از جمله:

- ابو عبد الله، هارون بن منجم، در گذشته سال ۲۸۸.

- ابو الفضل، عباس بن حسن، در گذشته ۲۹۶.

- وزیر، ابو محمد مهلبی، در گذشته ۳۵۲.

- ابو الطیب، متنبی شاعر، در گذشته سال ۳۵۴.

[صفحه ۱۶۵]

- وزیر، ابو الفضل، ابن العمید، در گذشته سال ۳۶۰.

- مطیع لله، خلیفه عباسی در گذشته سال ۳۶۴.

- ابو الفتح، ابن العمید در گذشته سال ۳۶۶.

- وزیر، ابو ریان خلیفه عضد الدوله در بغداد.

- وزیر، ابو طاهر، ابن بقیه در گذشته سال ۳۶۷.

- عز الدوله، بختیار فرزند بویه در گذشته سال ۳۶۷.

- عمران بن شاهین در گذشته سال ۳۶۹.

- امیر، ابو تغلب، غضنفر در گذشته سال ۳۶۹.

- عضد الدوله، فنا خسرو در گذشته سال ۳۷۲.

- ابو الفتح، ابن شاهین در گذشته سال ۳۷۲.

- ابو الفرج، پسر عمران بن شاهین در گذشته سال ۳۷۳.

- ابو المعالی، فرزند محمد بن عمران در گذشته سال ۳۷۳.

- شرف الدوله، پسر بویه در گذشته سال ۳۷۹.

- ابو اسحاق، ابراهیم صابی در گذشته سال ۳۸۴.

- قاضی، ابو علی تنوخی در گذشته سال ۳۸۴.

- وزیر، صاحب ابن عباد در گذشته سال ۳۸۵.

- ابن سکره، شاعر، عباسی در گذشته سال ۳۸۵.
 - ابو علی، محمد بن حسن، حالتی. در گذشته سال ۳۸۸.
 - ابوالقاسم، عبدالعزیز بن یوسف در گذشته سال ۳۸۸.
 - وزیر، ابو نصر، شاپور بن اردشیر در گذشته سال ۴۱۶.
 - وزیر، ابو منصور، محمد بن مرزبان در گذشته سال ۴۱۶.
 - ابو احمد، ابن حفص، که با شاعر ما ابن الحجاج، در امور حسبه، معارض بود.
 - وزیر، ابو الفرج، محمد بن عباس بن فسابخش.
- ثعالی در " یتیمه " ج ۳ ص ۷۰ می نویسد: وزیر ابو الفرج با وزیر ابوالفضل

[صفحه ۱۶۶]

ابن العمید. در دفتر وزارت، خلوت گزیده و کارمندان ابو محمد مهلبی وزیر را، پس از مرگش، تحت محاکمه و بازخواست کشیده بودند، و فرمان دادند که اگر مردم رجاله نزدیک شوند، با پاشیدن نفت، آنانرا متفرق سازند، اول کسی که چنین امریه ای صادر کرده بود، وزیر مهلبی بود، ابن الحجاج شاعر، به دفتر وزارت آمد، از انبوه جمعیت و حيله دو وزیر، در پراکنده ساختن مردم، شگفت آورد، و از ترس نفت بازگشت و گفت:

- پس گردنی، آنهم باداشیدن نفت بر جامه و لباس چنین حسابی نداشتیم، ابادا.
- ورود به دفتر وزارت و رسیدن خدمت وزیر، با دوتار از نخ جامه، پیش من برابر نیست.
- بار پروردگارا هر که این سنت نهاد، شکنجه و عذابش را دو چندان ساز.
- در کوره آتش که جز بچه های چوچولک و زنان قحبه نباشند.
- با گوشت تفتیده اش همان کن که آتش سرخ، با کباب کند.
- بوزینه، پیش من بزرگوارتر از آن کسی است که چنین شکنجه را بر سگان روا داند.

شاعر ما ابن الحجاج، فراوان زبان به ثنا و ستایش اهل بیت گشود و دشمنانشان را امثال مروان پسر ابی حفصه نکوهش کرده و دشنام گفته تا آنجا که نقادان سخن براو خورده گرفته اند که نمی باید تا این حد، با زبانی تند و گزنده، فحش های رسوا و ننگین بر زبان رانده باشد.

ولی باید گفت، شاعر ما، از ظلم و ستمی که بر سادات اهل بیت رفته، دلی پر خون داشته، و این برخورد شدیدش بادشمنان خدا و دین، به منزله آهی است که از سینه دردمند خیزد و ناله ای که از سوز درون و خشم فزون مایه گیرد، گویا می خواسته عقده دل بگشاید و آبی بر جگر تفتیده پاشد، نه اینکه، فحش و ناسزاگوئی را پیشه خود ساخته، در پرده دری و هتاک راه هوس گرفته باشد، و از این رو می بینیم که سروده هایش نزد سرورانش - صلوات الله علیهم - مورد قبول و پذیرش واقع شده واز

[صفحه ۱۶۷]

ناپسند آن، کریمانه چشم پوشی فرموده اند:

سرور اجل ما، زین الدین علی بن عبد الحمید نیلی نجفی در کتابش " الدر النضید فی تعازی الامام الشهید " نقل می فرماید که

در زمان ابن الحجاج، دومرد صالح بودند که از شعر او عیبجوئی می کردند، یکی محمد بن قارون سیبی و دیگری علی بن زر زور سورائی:

محمد بن قارون در خواب می بیند: گویا به روضه شریف حسینی مشرف شده و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در آنجا حضور دارد و به جرز چپ در ورودی تکیه داده سایر پیشوایان تا امام صادق - علیهم السلام - نیز مقابل آن خاتون، در زاویه ای که میان ضریح حسین و فرزندش علی اکبر شهید واقع شده، نشسته اند و سخن می گویند، و او (محمد بن قارون) در برابرشان ایستاده است. سورائی هم که چنین خوابی دیده و خود را در کنار این پیشوایان مشاهده کرده است، می گوید: دیدم ابن الحجاج در حضور آنان می آید و میرود، به محمد بن قارون گفتم: نمی بینی که این مرد چه گستاخانه در حضور پیشوایان راه میرود؟ و او در پاسخ من گفت: من او را دوست نمی دارم تا به او بنگرم

می گوید: حضرت زهرا، این سخن را شنید، و با خشم بدو فرمود: ابو عبد الله را دوست نداری؟ او را دوست بدارید چه هر کس او را دوست ندارد، شیعه ما نیست. از اجتماع امامان هم صدائی برخاست که "هر کس ابو عبد الله را دوست ندارد، مومن نیست." محمد بن قارون گوید: ندانستم گوینده این سخن کدامشان بود، بعد با وحشت

[صفحه ۱۶۸]

از خواب جستم، و از اینکه در حق ابو عبد الله ابن الحجاج کوتاهی نموده و عیبجوئی کرده بودم، اندیشه ناک گشتم. دیری گذشت و خواب را بدست فراموشی سپردم، تا اینکه به زیارت سبط شهید - سلام الله علیه - مشرف شدم، در راه جماعتی از شیعیان را دیدم که شعر ابن الحجاج را می سرایند، به آنها ملحق گشتم و با شگفت مشاهده کردم که علی بن زر زور سورائی هم در میان آنهاست.

بر او سلام کردم و گفتم: پیش از این شعر ابن الحجاج را ناروا می شناختی و رو گردان بودی؟ اینک چه شده که با سکوت بدان گوش فرا داده ای؟ خوابی دیده ام، و درست عین آن رویائی که من دیده بودم حکایت کرد، و منم جریان خواب را بدو باز گفتم.

این دو نفر مرد صالح، پس از این خواب، زبان به ثنا و ستایش ابن الحجاج گشودند: اشعارش را می سرودند و مناقب و فضائل او را منتشر می ساختند.

و نیز - موقعی که سلطان مسعود فرزند بابویه، با روی نجف را ساخت، و به حرم شریف وارد شده با حسن ادب، اعتبار مقدسه را بوسید، ابو عبد الله ابن الحجاج در برابر او ایستاد و قصیده فائیه ای را که از او یاد کردیم انشاد کرد، چون به ابیاتی رسید که فحش و ناسزا نثار دشمن کرده بود، سرورمان شریف مرتضی علم الهدی با خشونت او را از خواندن این گونه اشعار در حرم شریف علوی منع فرمود، و او هم ساکت شد.

چون شب در آمد، ابن الحجاج علی علیه السلام را در خواب دید که باو می فرماید: خاطرات اندوهگین نباشد، چه مرتضی علم الهدی را فرستادیم برای معذرت خواهی بیاید، تا نیامده از خانه خارج مشو شریف مرتضی هم در آن شب رسول اکرم را در خواب می بیند که پیشوایان و امامان بتمامی در اطراف او نشسته اند، در برابر آنان می ایستد و سلام می گوید، و

[صفحه ۱۶۹]

از پاسخ آنان احساس سردی می‌کند، به عرض می‌رساند که سروران من من برده شمایم، فرزند شمایم، دوستار شمایم، این سردی از چیست که روا می‌دارید؟ می‌فرمایند: به‌خاطر اینکه شاعر ما ابن الحجاج را دلشکسته و غمین ساختی، بر تو است که خود نزد از روی و معذرت بخواهی و بعد او را برداشته خدمت مسعود بن بابویه برده و از عنایت و شفقتی که به این شاعر داریم، باخبرش سازی.

سید مرتضی بلا درنگ بر می‌خیزد و به منزل ابو عبد الله رفته در می‌گوید، ابن الحجاج از داخل منزل با صدای بلند می‌گوید: همان سرور من که ترا به اینجا گسیل ساخته، دستورم داده است که از خانه خارج نشوم. و خودش فرموده: که نزد من خواهی آمد، سید مرتضی می‌گوید: چشم و گوش بفرمانم، داخل می‌شود و بعد از عذر خواهی خدمت سلطاننش می‌برد و هر دوداستان رویا را برایش بازگو می‌نمایند، و سلطان مقدم او را گرامی داشته، عطائی شایسته و رتبه‌ای شایان‌بدو می‌بخشد و دستور می‌دهد شعرش را در حضور، باز خواند.

ولادت و وفات

ابن الحجاج در جمادی الاخره سال ۳۹۱ در " نیل " دار فانی را وداع گفته است و آن شهرکی است در کنار فرات که بین بغداد و کوفه واقع می‌شده، جنازه او را به بقعه مبارکه امام کاظم علیه السلام برده دفن می‌کنند، وصیت کرده بود که در پائین پای دو امام، او را دفن کرده و بر لوح گورش بنویسند " و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید " " سگ آنان بر در درگاه دست خود را گشوده است). شریف رضی، در سوگ و ماتمش قصیده‌ای دارد که در ج ۲ ص ۵۶۲ دیوانش دیده می‌شود، و ابن الجوزی در کتاب " منتظم " ج ۷ ص ۲۱۷ چند بیت آنرا یاد کرده است.

در کتب تراجم و فرهنگ رجال، هر چه جستجو کردیم، از تاریخ ولادت شاعر سخنی در میان نبود، ولی به تحقیق می‌توان گفت که در قرن سوم هجری پا به وجود نهاده و روزگاری بس دراز، در حدود صد و سی سال، زنده بوده، و شواهدی قطعی در این

[صفحه ۱۷۰]

زمینه بدست است از جمله:

۱- ابن شهر آشوب در معالم العلماء می‌نویسد که بر " ابن الرومی " قرائت داشته و ابن الرومی در سال ۲۸۲ در گذشته ۲- قبل از امام اصطخری در گذشته سال ۳۲۸ متصدی امور حسبه بوده است چنان که در تاریخ ابن خلکان و مرآه الجنان یافعی و غیر آن دو کتاب یاد شده: گفته اند " ابن الحجاج در بغداد عهده دار امور حسبه شد و مدتی در آن سمت پائید، و می‌گویند با عزل او ابو سعید اصطخری به عنوان محتسب بر سر کار آمد، و ابن الحجاج درباره عزل از این سمت، ابیاتی سروده که مشهور است. "

امام اصطخری، آن چنانکه در شذرات الذهب ج ۲ ص ۱۳۲ یاد شده: در سال ۳۲۰ به فرمان مقتدر بالله عباسی عهده دار این منصب گشته است.

۳- سروده شاعر در هجوابو عبد الله هارون بن علی بن ابی منصور منجم در گذشته سال ۲۸۸، که در دیوانش موجود است، و جامع دیوانش گوید: این شعر را در جوانی سروده.

۴- قصیده‌ای در باره ابو الفضل عباس بن حسین، وزیر مکتفی بالله عباسی دارد که در دیوانش موجود است، این وزیر به سال ۲۹۶ مقتول شده.

ضمناً اشعار فراوانی در اواسط قرن چهارم سروده که ضمن آن از پیری و سالخوردگی خود یاد می‌کند، از جمله اییاتی است در ستایش ابو منصور بختیار پسر معز الدوله که در سال ۳۶۷ مقتول شده:

- گفتم: رای مرا بپذیر. که رای پیر، خوش فرجام است و با تدبیر.

و درباره ابو طاهر "ابن بقیه" در گذشته ۳۶۶ قصیده ای دارد که حقوق پس افتاده خود را مطالعه کرده ضمناً درخواست می‌کند که نام فرزندش در دفتر "بادویا" با حقوق کافی ثبت شود، از جمله آن اییات:

طلبت ما یطلبه

مثلی الشیوخ الفسقه

- من چیزی را مطالبه می‌کنم که مانند من دیگر پیران فاسق، مطالبه کرده اند.

[صفحه ۱۷۱]

شما هیچ شاعر دیگری را نمی‌یابید که به اندازه ابن الحجاج از پیری و سالخوردگی خود یاد کند، از جمله با ابو محمد یحیی بن فهد می‌گوید:

- ای شاعر تازه دوران که با شاعری ممتاز و بی پروا بازی برخاسته‌ای.

- تو بسان جامه تو بافته‌ای، و شعر من چون طرازی است بر گریبان پیراهن خواب.

- من پیرم، طبعاً بر هر شاعر مطبوعی بگذرم، پشکل نثار او خواهم کرد. و نیز، ضمن اشعاری که به ابی محمد ابن فهد مرقوم داشته و از تولد فرزند خود یاد می‌کند، چنین می‌گوید:

- یحیی بن فهد را گوئید: ای کسی که جانم قربانش باد.

- نه این است که خدایم پسری داد که حسن رخسارش همه را مفتون سازد؟

- چون خورشید، آنهم خورشید نیمروز، و چون ماه تابان ولی در شب تاریک.

- آب و رنگش مرا شیفته ساخته و در گهواره دلم برای خایه هایش غنج می‌زند.

- گویا - با اینکه فرزندان بسیاری دارم. قبل از او چنین پسری نداشته‌ام.

و در قصیده که ۱۲۹ بیت دارد، و درباره وزیر ابو نصر گفته، با این مطلع:

یا عاذلی کیف اصنع؟

و لیس فی الصیر مطمع

چنین می‌سراید:

خذها الیک عروسا

لها من الحسن برقع

الاذن لا العین منها
بحسنها تتمتع

خطیبها فیک شیخ
مهملج الفکر مصقع

- چون عروسیش در برکش که از تابش حسن، پرده بر رخسار دارد.
- چشم نه، بلکه گوش از حسن رخسارش تمتع می برد.
- و آنکه خطبه عقدش را برای خوانده، پیری است که فکرش باد پیما و بیانش رسا است.
و نیز، عضد الدوله فنا خسرو، در گذشته سال ۳۷۲ را با قصیده ای که ۴۱ بیت است، ثنا گفته و در آن از پیری و فرسودگی خود یاد کرده.

[صفحه ۱۷۲]

ضمنا هر محققى که بر این دو بیت دیگری بگذرد، یقین می کند که شاعر از سالمندان و متولدین قرن سوم است، ملاحظه کنید:

وقائله تعیش...

... مظلوما بسیف

فقلت لها: اباکی ذاک حزنی
علی مائه فجعت بها ونیف

- گوینده می گفت: امروز با عزت و شوکت زندگی داری و فردا با ستم از دم شمشیرت می گذارند.
- گفتمش: آیا غم و دردم فزون می شود؟ با اینکه صد سال و اندی رنج کشیده ام.
بعد از این شرحی که در طول عمر شاعر گذشت. ارزشی برای سخن ابن کثیر در ج ۱۱ تاریخش ص ۳۲۹ نمی ماند که گفته ابن خلکان را تضعیف کرده و می گوید: چگونه ابن الحجاج قبل از ابو سعید اصطخری متصدی امور حسبیه شده با اینکه اصطخری در سال ۳۲۸ در گذشته و به سال ۳۲۰ منصب احتساب را متولی گشته؟
چنان که شاگردی او بگفته "معالم العلماء" در محضر ابن الرومی در گذشته ۲۸۳ بعید نمی نماید، چه این شاگردی در قسمت ادبیات و مقدمات آن بوده و امکان دارد قبل از دوران بلوغ به محضر او رفته باشد، درست مانند شاگردی شریف رضی نزد استادش سیرافی بروزگاری که هنوز ده سال از عمر شریفش نگذشته بود و بیان آن در شرح حالش خواهد آمد.

مصادر ترجمه ابن الحجاج: یتیمه الدهرج ۳ ص ۲۵

تاریخ خطیب ج ۸ ص ۱۴

- معجم الادباج ۴ ص ۶
 تاریخ ابن خلکان ۱ ر ۱۷۰
 معالم العلماء ص ۱۳۶
 کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۶۳
 منتظم ابن جوزی ۷ ر ۲۱۶
 مرآه الجنان ۲ ر ۴۴۴
 معاهد التنصيص ۲ ر ۶۲
 مجالس المومنین ۴۵۹

[صفحه ۱۷۳]

- شذرات الذهب ۳ ر ۱۳۶
 ایضاح المقاصد از شیخ بهائی خ
 کشف الظنون ج ۱ ر ۴۹۸
 ریاض العلماء از میرزا عبدالله خ
 امل الامل - از شیخ حر عاملی
 ریاض الجنه از سید زنوزی خ
 روضات الجنات ص ۲۳۹
 نسمة السحر فیمن تشیع و شعر خ
 سفینه البحار ۱ ر ۲۲۵
 تتمیم امل الامل از ابن ابی شبنه خ
 الشیعه و فنون الاسلام ۱۰۶
 تنقیح المقال ج ۱ ر ۳۱۸
 دائره المعارف اسلامیه ۱ ر ۱۳۰
 اعلام زرکلی ۱ ر ۲۴۵
 دائره المعارف بستانی ۱ ر ۴۳۹
 دائره المعارف فرید وجدی ۶ ر ۱۲

[صفحه ۱۷۴]

غدیریه ابو العباس ضبی

اشاره

در گذشته ۳۹۸

لعلی الطهر الشهير
مجد اناف علی ثبير

صنو النبي محمد
و وصيه يوم الغدير

و حليل فاطمه ووا
لدشبر و ابو شبير

- علی پاک و بلند آوازه، عظمتش سایه افکن شد بر قله ثبير.
- همريشه پیامبر خدا محمد و خليفه اش در روز غدیر.
- جفت حلال فاطمه، پدر شبر و شبير.
دنباله شعر:

"ثبير" با فتح ثا سه نقطه و بعد از آن با مکسوره، مرتفع ترين کوههای مکه است که بين عرفه و مکه قرار گرفته: مردی از بزرگان قبیله "هذیل" در آن کوه مرد و نامش بر آن کوه ماند.
ابو نعیم در کتاب "آنچه از قرآن درباره علی نازل شده" و نظری در کتاب

[صفحه ۱۷۵]

"خصائص علوی" از شعبه از حکم از ابن عباس روایت کرده که: ما با رسول خدا در مکه بودیم، رسول خدا دست علی را گرفت و ما را بر کوه "ثبير" بالا برد، چهار رکعت نماز خواند و بعد سر به آسمان کرده و عرض کرد:
"بار پروردگارا موسی پسر عمران از تو تمنا کرد و من نیز که محمد پیام آور توام تمنا دارم که سینه ام را باز کنی و کارم را فرجام بخشی و گره زبانم بگشائی تا سختم را بفهمند، یآوری برایم برانگیزی از خاندانم همین علی بن ابیطالب باشد که برادر من است، کمرم را بوسیله او بر بند و او را در کار من شریک ساز!"
ابن عباس گوید: سروشی شنیدم می گفت: ای احمد، تمنایت بر آورده شد.

بیوگرافی شاعر و اشعار او

"کافی اوحد" ابو العباس، احمد بن ابراهیم ضبی - از قبیله ضبه - وزیر، ملقب به "رئیس" یکی از سیاستمداران و ادب پروران که بعد از صاحب ابن عباد، زمان ملک و سیاست را بدست گرفت.
از ندیمان صاحب بود که تقریبی ویژه یافته، از فضل و ادب او بهره وافی گرفته تا آنجا که خود پرچمدار فضل و ادب گشته، پناه ادب دوستان و فضل پروران بود معروف همگان، و مشارالیه با لبنان.

همواره بر آن پایگاه والا بود تا صاحب ابن عباد، در سال ۳۸۵ رخت از جهان کشید و با اشاره و فرمان فخر الدوله بویئی در منصب وزارتش جانشین خود ساخت و ابو علی ملقب به "جلیل" را با او شریک کرد، برخی از فرزندان منجم در این باره گویند:

- بخدا قسم، بخدا قسم بعد از وزیر پسر عباد هرگز رستگار نشوید.

- اگر از شما کار جلیل و بزرگی ساخته آید، اجل مرا قطع کنید، و اگر رئیس از شما برخاست سرم را.

باری شاعر ما ضبی به آن پایگاه از جلال رسید که حاجتمندان بار سفر بسته بر در خانه اش آرزومند نوال شدند، قصائد ثناگران از اکناف دیار به سویش سرازیر

[صفحه ۱۷۶]

شد و چکامه اش چون تحفه و ارمغان به اقطار جهان رفت.

در واقع جانشین شایسته ای برای در گذشته صالحش صاحب بود که تمام شئون و مقامات او را صاحب گشت.

در جامع اصفهان دهه های مرتفع و سراهای وسیع و آبرومندی داشته که وقف بر ابنا سبیل و درماندگان نموده و در مقابل آن قراءتخانه مخصوصش با غرفه های مطالعه و مخزن کتاب که از آثار نفیس علمی مشحون و فنون علم و هنر را گنجی شایگان و فهرست آن چنانکه در کتاب "محاسن اصفهان" ص ۸۵ آمده در سه جلد بزرگ تنظیم شده بود.

فرهنگ رجال و تراجم از ثنا و ستایش او پر، و شعراء روزگارش با قصائد نمکین ثنا گستر از جمله آنان:

۱- ابو عبد الله محمد بن حامد خوارزمی است که در چکامه اش چنین ستایش می کند.

- روزی نوین و عیدی سعادت قرین و ساعتی خوش آئین دیگر چه بکار است.

- و از آن بهتر، طلعت نیکوی رئیس است که پرتو آن سعادتبار است.

- چه بسیار، ردای عظمتی بر دوش افکنده که طراز آن از حله های آل یزید بیشتر است.

۲- ابو الحسن، علی بن احمد جوهری جرجانی (که یادش گذشت) قصائدی در ثنای ضبی دارد، از جمله سروده ای در سالگرد تولدش که ثعالبی در "یتیمه" ج ۴ ص ۳۸ آورده، برخی ابیاتش چنین است:

- روزی که رفعت و شرف آزرین بسته، بی پروا پرده ها را به کنار زد.

- روزی که ستاره مشتری با شهابی مسعود، شرار افکن شد:

[صفحه ۱۷۷]

- چکیده عزت آشکار و برگزیده دودمان و الاتبار.

- شهریاری که چون جبه شرف پوشد، روزگار از جامه شرف عریان ماند.

- و هر گاه در کاری خشم گیرد، چه آتوها که بیفزود.

- و به هنگام عطا بخشش که چون ابر خنده زند، طلا بر دامن ریزد.

- ای طلعت صاحب کرامت کجا ماندت یافت شود؟

- امروز، روزی است که از یمن و سعادتش، بینوایانهم کمر بند زرین بسته اند.

- امروز، زادروز مسعود تو است که در واقع زادروز ادب است.

- خوش زی در این بزم با برکت که از آب انگور سیراب شده.

- و سراپرده عشرقی بر افراز که بر جهانی سایه افکن شود.

۳- مهیار دیلمی (یکی از شعرا غدیر که یادش خواهد آمد) شاعر ما ضبی را با چند قصیده ثنا گفته، از جمله قصیده ای با قافیه میم که ۶۵ بیت است و در ج ۳ دیوانش ص ۳۴۴ دیده می شود، آغازش چنین است:

- ای همجواران قافله بر سرکوه مانده شما در مغاک شده اید؟ آری دلی که از عشق خالی است کجا داند که بر عاشق شیدا چه گذشت؟

- شما کوچ کردید، ساعات شب برای ما و شما یکسان است ولی جمعی بیداراند و گروهی در خواب.

و از جمله، قصیده ای با قافیه باء در ۴۵ بیت که با این مطلع در ج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش ثبت شده:

شفی الله نفسا لا تذلل لمطلب

و صبیرا متی یسمع به الدهر یعجب

و قصیده در ۶۱ بیت با قافیه دال که با این مطلع در ج ۱ ص ۲۳۰ دیوانش آمده:

اذا صاح وفد السحب بالریح اوحدا

و راح بها ملای ثقالا او اغتدی

و چکامه دیگر با قافیه با ۳۷ بیت که در ج ۱ ص ۱۲ دیوانش با این مطلع دیده می شود:

دواعی الهدی لک ان لا تجیبا

هجرتنا تقی ما وصلنا ذنوبا

[صفحه ۱۷۸]

و دیگری با قافیه عین در ۴۰ بیت در ج ۲ ص ۱۷۹ دیوانش با این سرآغاز:

علی ای لائمه اربع

و فی ایما سلوه اطمع

و قد اخذ العهد یوم الرحیل

امامی والعهد مستودع

- به کدامین نکوهش و عتاب رو کنم، و در کدامین تسلیت خاطر طمع بندم.
- با آنکه روز وداع عهد و پیمان گرفت و البته عهد و پیمان، امانت است.
- و دیگری با قافیه لام ۵۲ بیت، در ج ۳ ص ۱۸ دیوانش با این سرآغاز:

اليوم انجز ماطل الامال
فاتتك طائعه من الاقبال

و قصیده دیگر ۶۹ بیت که در ج ۴ ص ۳۰ دیوانش ثبت آمده، مهیار این قصیده رادر سال ۳۹۲ به نظم آورده، ملاحظه بفرمائید:

قالوا: عساک مرجم فتیین
هیہات لیس بناظری ان غرنی

- گفتند: نیک بنگر شاید خطا کرده باشی، هیہات اگر فریب دهد دیدگان من نخواهد بود.
- این است خانه هایشان و اینهم چشمه آب، نگهدار و بنوش، گوارایت مباد اگر ننوشانی.
- بجان خودم، نزدیک بود راهبر نشوم، بوی عنبری که محبوبان بر خاک افشانده اند، راهبر من گشت.
- نکهت جانرا با شاخ عنبر به خاک افشانند و رفتند، بوی مشک آن برجای ماند.
- ای تربتی که بازیچه جوانان گشتی، آنهم بازیچه شک و تردید، اینک با یقین من آشکار آمدی.
- اگر عهد دیرینه را فرا خاطر م آری، بدان که محفوظ است، و چه بد خاطره ای است.
- بعد از آن محبوبکان، آهوان وحشی در تو جای گرفتند که اینجا خانه شوخ چشمان است، و کاش جا نمی گرفتند.

[صفحه ۱۷۹]

- من که نرگس مستشان را با اثر جادوی آن می شناسم، این آهوان وحشی با چه امید اطراف من می لولند.
- و در همین قصیده می گوید:
- حاشا که دست تمنا به هر سو دراز کنم، با آنکه جود و کرامت جایگاه مشخصی دارد.
- ای بخت پیا خیزد و در ری آنجا که پایگاه دولت و استغناست صلا درده و رحمت آر بر بی نوائی که بی خبر است.
- یاریش کن تا به مراد رسد، این چنین موفق از محروم باز شناخته آید.
- به خاطر کیست که رفیقم راه شرق گرفته، با آنکه ضمانت او کافی است، و جز آن مجاز نباشد.
- ای شتران رهوار که چون کشتی در صحرا روانید، مشتاقم، سعی کنید و ای کاروان سالار، به نشاط آمده ام، سرود بر خوان.
- ای غلام برخیز و بر شتری راهوار جهاز بر بند که ریگزار صحرا در زیر پایش استوار باشد.
- اگر گیاهی نباشد، با بوی گیاه سر کند ولی از راه سپردن سیر نشود.
- چنان با نشاط و رقصان که سواری بر پشت آن مشکل و جهاز شتر فریاد زند: آهسته
- روزی و انصاف در این مرز و بوم نایاب است، به ری پناه بر و هر دو را از معدن بجوی.

- اگر راه به سوی " ابو العباس " شهریار آن دیار باشد، دشواریها آسان و سختیها هموار شود.
- ۴- ابو الفیاض، سعد بن احمد طبری قصیده در ثنای او دارد از آن جمله:
- من با این قافیه پردازیم، شعر خود را به حساس ترین قافیه پردازان و شاعران هدیه می کنم:

[صفحه ۱۸۰]

- چون که در مثل آمده خرما به قلعه خیر می برم. اینگونه مثل فراوان است.
- از دست کرم آرزویی دارم که روا ندانستم نزد دیگرانش اظهار کنم.
- نه بینی که زاده امیرم پناه داد و ازساحت خود، عالی ترین غرفه را مخصوص من ساخت؟
- ۵ - صاعد بن محمد جرجانی، این دو بیت را به خدمتش ارسال داشته:
- اگر بخواهم در خور اشتیاق و آرزویم تحفه ای به خدمت آورم، جز دید گانم نخواهد بود.
- ولی هدیه من بر حسب قدرت و استطاعت است، از این رو دیوانی با خط ابن مقله به ارمغان آوردم.
- ۶- ابو القاسم، عبد الواحد بن محمد بن علی بن حریش اصفهانی، ضمن قصیده بسیار طولانی که ثناگستر ضبی گشته، چنین می گوید:

- جان و خاندانم فدای آن منزل که تو ساکن باشی، و هم فدای آن روزگاران که گذشت و جز ایامی قلیل نافتاد.
- و آن زلفان دلاویز که بر رخسارش راه برده و باد صبا وزیده و از راهش بدر می برد.
- و آن لذت هم آغوشی که چون ماه تابانش ببر گرفتم، خواستم بیوسم روا نداشتم.
- در کنار هم ایستادیم. زبان سرزنش، طوفانی از رعد برانگیخت و از دیدگان ما سیلاب اشک سرازیر بود.
- دانه های مروارید غلطان بر صفحه رخسارش می درخشید چونان که شبنم بر روی گل.
- رقیب از صحنه وداع مان دور شد که نبیند، ولی نفس پر اشتیاق ما را می شنید و برنج اندر بود.
- از سرزنش دوست و معذرت او دل در برم می طپید و از شوخی رقیب و سخنان

[صفحه ۱۸۱]

- جدیش در بیم و اضطراب بودم.
- چگونه قلبم را سپر بلایش سازم، با اینکه نمیدانم از کدام ترکش تیر می زند.
- پشت کرده و می رود، ولی گلزار چشمم را در زیر قدمش فرش کرده، فدایش گشته و قدمهایش را می بوسد.
- پس از دورانی که از وزارت او گذشت، مادر مجد الدوله او را متهم ساخت که برادرش را مسموم ساخته، از این رو ۲۰۰ هزار دینار مطالبه می کرد، تا درسوگواری او خرج کند، ابو العباس از پرداخت آن امتناع کرد و ناچار در سال ۳۹۲ از ترس به " بروجرد " گریخت که در حوزه عمل " بدر " فرزند " حسنویه " بود.
- بعد حاضر شد که مبلغ معهود را بدهد و بر سر کار خود برگردد، مورد قبول واقع نشد، و در همان " بروجرد " باقی ماند تا در سال ۳۹۸ دار فانی را وداع گفت. برخی گفته اند ابوبکر فرزند رافع که یکی از سرهنگان فخر الدوله بود، با یکی از چاکران ابو العباس توطئه کرده بدو سم خوراند.

پسرش تابوت او را با یکی از پرده داران به بغداد فرستاد، و نامه ای به ابوبکر خوارزمی نگاشته خاطر نشان کرد که پدرش وصیت کرده است تا او را در جوار سید شهدا در کربلا دفن کنند، درخواست کرد تا خوارزمی ترتیب کار را بدهد و آرامگاهی معادل ۵۰۰ دینار برایش اتباع نمایند.

موضوع را با شریف ابو احمد (پدر سید شریف علم الهدی و سید شریف رضی) در میان نهادند، فرمود: ابو العباس مردی است که به جوار جدمان پناه آورده، از

[صفحه ۱۸۲]

این رو برای تربتش بهائی نخواهم گرفت.

تربتش را مشخص کرد و تابوت را به مسجد " براثا " بردند، ابو احمد به همراه اشراف و فقها حاضر شده بر او نماز خواندند و دستور داد پنجاه نفر همراه تابوت حرکت کرده جنازه را در کربلا دفن کنند.

مهیاری دیلمی (که ذکرش خواهد آمد) با قصیده که ۵۹ بیت است و در ج ۳ دیوانش ص ۲۷ ثبت آمده، وزیر مرحوم را رثا گفته و قصیده را خدمت فرزندش سعد به " دینور " گسیل داشت تا او را تسلیت داده باشد، ملاحظه بفرمائید:

- چیست که از شاه نشین پرسی: که از اینجا برخاست؟ و از صدر زین که: چه کس بر زمین افتاد؟

- از چه دفتر وزارت که دیروز غلغله بود، تعطیل شد و مجالس آن که پر بود خالی گشت؟

- اسبان راهوار از چه زانوی غم ببر گرفته، و ساکت و سر بزیزند، با اینکه دیروز با غریو شیبه و شادی در صحنه میدان دوان بودند؟

- دلاوران را از صدر زین که بر زمین افکند، هم آنها که دیروز در سایه نیزه و شمشیر چون شاهین در کمین بودند؟

- از چیست که آسمان تاریک است، و چرا در عزای اختران نشسته؟

- جارچی عزای کی را اعلام کرد که زبانش در کام شکسته بود، پرسیدند: مرگ آجلش در ربود یا سم قاتل؟

- رفعت و شرف در گور شد؟ یا طالع دنیا سقوط کرد؟ یا رکن " ضبه " فرو افتاد؟

- گمان نمیرفت که با آن عزت و اقتدار، غول مرگ بدو دست یابد.

- آیا غول مرگ دانست - بجانم سوگند ندانست - که دام و ریسمانش پای که را خواهد بست؟

- حادثه ای که روزگار از عقل بیگانه شد، گاهی روزگار دچار جهالت است.

[صفحه ۱۸۳]

- ای باران، زمین را سیراب کن و برگرد بوستان خیمه زن تا سرزمین خشک و سوزان زبان بتشکر گشاید.

- بارانی که چون دهان مشک ریزان باشد و زمین تشنه را جان بخشد.

- بارانی که بر سنگ خارا اثر گذارد چونان که نعل سمند بر مرغزار.

- ابری تیره چون شتر که مهاربینی اش را شتر مرغی رم کرده بر نوک کشد.

- و پستانهایش برای دره ها و تپه ماهورها سوگند خورده سوگندی راست و درست که پر و لبریز است.

- برق جهنده آسمان با شمشیرش رگهای آنرا برید، اینک به هر دره جوی کشیده روان است.

- ابو العباس را از جانب من بر گو: به هر دره و هامون سر می کشم تا اینکه تربت را جسته و سیراب کنم.

- ولی توده خاک پرده و حجابت گشته، چگونه مورد خطاب و پیغام گردی.
- خوش بخت آن سنگ و خاکی که در زیر تنت بالش و متکا گشت و بدبخت آنچه بر روی تنت هوار شد.
- می‌گریم و می‌مویم: به خاطر خودم و به خاطر خاک نشینانی که فرزندانم بعد از تو یتیم شوند و زنانم بی‌سرپرست.
- و به خاطر پناهنده‌ای که حوادثش در سپرده تمنای خوراک دارد، و روزگارش خورنده او است.
- به انتظار مانده که چه تصمیم گیرد: نه در خانه بی‌سامانش رحل اقامت می‌افکند و نه اراده کوچ دارد.
- از دوره گردی به هلاکت رسیده هر روز بر در این و آن یار و یاور می‌طلبد و همه گانش از در می‌رانند.
- تا اینکه بخت و اقبالش را در بارگاه شما یافت و رنج گذشته را با شادی سال تو از یاد برد.

[صفحه ۱۸۴]

- می‌گریم بر آن گروهی که فضل و دانششان در نظر مردم جرم و گناه است و اینکه همان فضل و دانش را به درگاهت شفیع آورده‌اند.
- با اطمینان خاطر از کوشش مداوم و خستگی و خواری بر کنار شدند و کفیل حوائج آنان تویی.
- بعد از آنکه هلاکت راه را بر تو بست، آواز ساربان هم راه بر آنان بست که در گمان شرفیابی و کاموری نباشند.
- گروهی پس از گروه دگر که اگر بر فراز سمنند نشینی، در گردت حلقه زنند و چشمها را خیره سازند و اگر خشمناک شوی چون سپاهی چیره باشند که.
- با مشت استخوان دشمن را درهم شکنند. و در سایه نیزه چون سر نیزه آهنین باشند.
- اگر دشمن خونخورات تیراندازان ماهر " ثعل " باشند، یک نفر از آنان باقی نماند.
- درنگ و شکیبائیت را منکر و عجیب شمردند، ولی این مرگ بود که پیش می‌تاخت و تو با توانی به دفاع برخاستی.
- آشنایان دور از یاریت دریغ کردند و نزدیکان ترا تنها گذاشتند که صیاد تو چه خواهد کرد؟
- مرگ بر تو در آمد از آن دری که هیچ مانع و دافعی نداشت جز فشار انبوهی که به خدمت می‌آمدند.
- خوشحال و خرم بودند که به دست بوس تو آمدند، و هیچکدامشان متحمل نشده او را از در نراند.
- خوان کرم مانع نگشت، بذل و نوالت به حمایت بر نخاست و نه عطا و بخشش به کفایت و دفاع.
- تلخ و شیرین روزگار تو بودی: هر که کامش تلخ بود از قهر تو بود آنکه شیرین، از عسلی که تو در دهانش ریختی.

[صفحه ۱۸۵]

- به حالی اندر شدی که نه خود چاره دشمن توانستی و نه دوست یکرنگ کاری از پیش برد.
- آری مرگ بر جفاترین قاضی است ولی جوری که یکسان تقسیم شود عدالت است.
- آنکه از زندگی تو عبرت گیرد، و حق خود بشناسد فریب روزگار نخورد و از باطل به شگفت اندر نشود.
- ای پای بند گورستان که جگرهای تفتیده و چشمان اشکبار، حق ترا ادا نکرده‌اند.
- اگر مرگ هلاکت بارت فدا می‌گرفت، خون دلم و تمام خاندانم را فدای تو می‌کردم.
- چه شد که روزگارم با فقدان تو چون نیمروز، در تب و تاب است، با آنکه در کنارت چون عطر طربناک بود؟

- پیش از این با مدح و ثنا خوانیت، جامه فخری بر تن داشتم که دامنش بر خاک می کشید....
و در همین قصیده گفته است:
- گمان مبر، با آنکه طالع سعدفرزندت تابان است. اختر دیگران در برج طالعت فروزان شود.
- بعد از تو میهمانان و واردان وجه نکویش را با میمنت پذیرا شدند، البته در ماه تابان از خورشید رخشان نشانه هاست!
- ای سعد نیکرفتار باش و بار سنگین پدر را بر دوش بکش، تا توان داری و تا دگرانت اطاعت کنند.
- من آنم که با گریه و ناله ترا خورسند سازم و در آنچه گویم و سرایم ترا مسرور سازم.
- شاعر ما ابو العباس ضبی خود شعری لطیف و قریحه نمکین دارد، از جمله گوید:

[صفحه ۱۸۶]

- ای سرور من لختی با اسیران کویت مدارا کن همانا نگاه مستت جانها مفتون ساخته.
- و عقل ها ربوده است، و ندانیم واقعا جام شراب است که می نوشیم یا جادوی فتان.
- و قطعه دیگری دارد که بر زبان سرود گران می چرخد:
- ای کاش دانستمی که مرادت چیست؟ این قلب نامراد، از دوریت دردمند است.
- کاش می دانستم با کدام حسنت مرا اسیر خود ساخته ای؟ با جمالت؟ یا کمالت؟ یا بامهر و وداد؟
- و یا میدانستم کدامین سیاهتر است؟ خالت؟ یا خط عذارت؟ یا قلب و فواد؟
- و یا این قطعه دیگرش:
- گفتم به آن که گلی تحفه آورد، و محفل ما از نشاط خندان بود.
- نور دو چشم، نزد من، درک آرزو است، نه فرزندی چون سام و یا حام.
- گفتمش: از سخن چین پرهیز و به خود راهش مده، سخن چین بدبخت هیزم کش است.
- از چشم زخم جاسوسانی هراسناکم که حسودان و دشمنان گسیل می دارند.
- و این قطعه هم از اوست:
- به جدائی و قهر مکوش که مایه تلخ کامی و عذاب است.
- خورشید که به هنگام غروب زرد رو شود از بیم فراق است.
- و از جمله قطعاتی که به صاحب ابن عباد گسیل داشته:
- ای " کافی الکفاه " دولت جاوید و عزت بر دوام است و چه عظیم نعمتی است؟
- با نثر خود بر صفحه کاغذ در شاهوار پاشیدی و دگر باره گوهری منظوم که رشک ستارگان است.
- گوهری که اگر از " جواهر " بود، واقعا در سلک کشیده می شد، ولی " عرض " است و سلک ناپذیر.

[صفحه ۱۸۷]

- و قطعه در ستایش " پروین " دارد:
- گمان بردم که " پروین " هنگامی که در سیاهی شب طالع شد.

- خوشه ای است از لولوتر یا دسته از گل نرگس.
- و نیز این قطعه دیگر:
- چون " ثریا " به جلوه آمد هنگام طلوع فجر.
- گمان بردم - از لمعانش - که خوشه ای است از در و گوهر.
- و این قطعه در کوتاهی شب:
- شبی کوتاhter از اندیشه من، در مقدار.
- جلوه کرد و رفت، چون دوشیزه بی قرار.
- و قطعه دیگر در شب طولانی:
- چه شبها که نخوابیدم و در فکر شدم از چه جهت طولانی است.
- هر چه بیش نظاره کردم، سیاهتر شد.
- دانستم که او هم خواب بسر گشته.
- یا اختراش مرده اند و جامه سیاه پوشیده.
- شاعر والا مقام، پایگاه مجد و عظمتش را بعد از خود به فرزندش ابو القاسم سعد بن احمد ضبی سپرد، و او بعد از فرار پدر به " بروجرد " دنبال پدر گرفت و در همانجا بعد از پدرش به چند ماه رخت به دار بقا کشید.
- مهیاری دیلمی قصائد زیادی در ثنا و ستایش او سروده، از جمله قصیده با ۴۵ بیت که در دوران اقامت بروجرد شخصا در حضور او خوانده است: آغازش این است:

ذکرت و ما وفای بحیث انسی
بدجله کم صباح لی و ممسی

و قصیده دیگر نیز در ۴۵ بیت و مطلعش این:

اشاقك من حسنا رهنا طروقها
نعم كل حاجات النفوس يشوقها

و سروده ای با قافیه نون در ۴۴ بیت که در ج ۴ دیوانش ص ۵۱ با این سرآغاز ثبت آمده:

[صفحه ۱۸۸]

ما انت بعد البین من اوطانی
دار الهوی و الدار بالجیران

در این سروده می گوید:

- سخن از کریمان و آزادگان فراوان بود، اما هر که را آزمودم لفظ بی معنی بود.
- مگر " سعد " آنکه برای رفعت و تعالی بپا خاست، هیئات که خواب رفتگان نشان چون شخص بیدار باشد.
- آرام ای حسودان کینه ور همانا تعالی و شرف باکینه و حسد، دست نخواهد داد.
- در میان کوههای سر به فلک کشیده دریای هشتمی است که صخره های کوه پیکر بر آن احاطه کرده و هم ماه تابان دگری است.
- گروهی که چون باد به سوی خواسته ها می تازند، بادی که برای مسابقه در جریان است.
- گروهی که هر گاه به وزارت شاهان رسند، عمامه آنان بر تاج شاهی فرمان دهد.
- خرگاه خود را بر رهگذر مسافران بپا کرده اند، گویا برای جلب مهمان قرعه می کشند.
- شب که بر سر بام خود آتش افروزند، از شوق مهمان، چه بسا جان خود را بر سر هیزم نهند چه با آتش فروزانتز مهمان بیشتر آید.
- زادگان " ضبه " در پهنای زمین پراکنده اند به هر کوی و کنار، و در روز نبرد چون صف دندان در شمار.
- ای سواری که به سوی اختران تابان می تازی، پیش رو، باشد که مرا در آنجا بیابی.
- بایست و ندادر ده که: ای سعد شاهان، رسالتی دارم از بنده دور افتاده و دوست نزدیک:
- پیش از آنکه به دیدارت نائل شوم، اشتیاق خود را می فریستم، البته نزدیک شدن چون خیال است و دیدار آرزو.

[صفحه ۱۸۹]

- و چون با روز وصلت آتش دل را فرو نشاندم تشنه تر از روز هجران گشت.
- بسیار شد که در برابر اشتیاق زبان مقاومت کردم، چون به عیان آمد ناتوان ماندم.
- و تو این شیوه را بر من باژگون کردی: پیش از آنکه مرا ببینی محبوبتر بودم.
- از شگفتیهاست که نزدیکی من، خود باعث دوری گشته است، آری زمانه چون بوقلمون رنگ و وارنگ است.

[صفحه ۱۹۰]

غدیره ابو رعمق انطاکی

اشاره

در گذشته ۳۹۹

کتب الحصر الی السیر

ان الفصیل ابن البعیر

- بوریا به تخت خواب نوشت که " فصیل " نام بچه شتر است.
- به خاطر یک چنین موضوع، سر کار امیر، هوس قورمه قیر کرده.
- بجان خودم سوگند که ما چه خرم را دو سال از علف جو محروم خواهم نمود.
- بار خدایا - مگر اینکه از لاغری با پرندگان پرواز گیرد.
- می‌خواهم داستان خودم را بگویم، و این شانس توست که پیش صاحب خبر آمدی.
- آنان که در خشک سالی به جان هم افتادند و با کدو تنبل بر سر هم کوفتند:
- به خاطر من اندوه گرفتند که چرا همگان بودند و من در آن میان نبودم.
- اگر بودم و تو سری خورده بودم، امروز می گفتند: کسی هست که دست این کور بیچاره را بگیرد؟
- بجان خودم که یک روز بارانی به خانه دوستی از دوستان رفتم.
- دامن بر کمر زده و باد به سیل انداخته که با سطل بزرگ بر سر هم بکویم.

[صفحه ۱۹۱]

- آنها پیش تاختند، منم دلوم را دور سرم چرخاندم، ولی متأسفانه بر سر خود کوبیدم.
- ای شیرمردان، پس کلمه هم را نشانه بگیرید، که این بازی، کلید نشاط است.
- غافل مشوید که سینه‌ها را از کینه‌ها پاک کند.
- این بازی مانند " بخور " فضای مجلس را معطر کند از این " بخور " ملال مگیرید.
- بخدا سوگند که هر گاه موقع سحری به یاد دوستان افتم، جایشان را خالی می‌کنم.
- و هم اندوهگین شوم چه همینکه نزدیک شد دیزی بپزد.
- رفتند. با اینکه خودشان فطیر کرده بودند، از خوردن فطیر باز ماندند.

لا و الذی نطق النبی

بفضله یوم الغدیر

ما للامام ابی علی

فی البریه من نظیر

- نه بجان آن سروری که رسول خدا در روز " غدیر " زبان به ثنایش گشود.
- سرورمان " ابو علی " در جهان بی نظیر است.

شرح حال شاعر و نمونه اشعارش

- ابو حامد، احمد بن محمد انطاکی، ساکن مصر، معروف به " ابو رقعمق " یکی از سرایندگان مشهور و کار آمدان فنون شعر است، در اسلوب سخن و سبک بدیع چنان پیش تاخته که میدان وسیعی را پشت سر نهاده، جز اینکه گاه شوخی را با جد در آمیخته

است.

جوانی را در شام بوده، بعد به مصر رفته و شهرتی عالمگیر بدست آورده و در علم و ادب مکانتی عظیم یافته است: شاهان و رهبران و سروران مصر را ثنا گفته و از جمله: معز، ابو تمیم معد بن منصور بن قائم بن عبید الله مهدی، و فرزندش " زفر " عزیز مصر و " حاکم " فرزند عزیز، و " جوهر " سرهنگ سپاه، و " وزیر " ابوالفرج یعقوب بن

[صفحه ۱۹۲]

کلس و امثال آنان.

در مصر، با جماعتی از بذله بافان و شوخ طبعان مصادف شد، و در شوخ سرائی و هزل باقی افراط کرد تا آنجا که لقب " ابو رعمق " به او بسته شد، گاهی گفته میشود که خودش این لقب را ساخته و این خود اوست که در شعرش صریحا اظهار می درد که با دیوانگی هم پیمان است:

- از خدا آمرزش طلبیم از سخن عاقلانه ای که بر زبان راندم، فرزاندگی شان من نیست.

- نه بان خدائی که تنها مرا از میان خلق بر سر زبانها افکند و به دیوانگیم وا داشت.

این دو بیت، از قصیده ای است که خاطراتش را در شب " تنیس " در آن باز گفته و آن نام شهری است در مصر که روزگاری مهد تمدن بوده و پانصد محدث صاحب قلم در آن حدیث می نوشت. آغاز قصیده چنین است:

لیلی بتنیس لیل الخالف العانی

تفنی اللیالی و لیلی لیس بالفانی

سروده دارد که کاملاً از افراط او در دیوانگی و خل بازی حکایت می کند:

- بس کن از نکوهش و عتابت ای معشوقه پرچانه. من این خل بازی و مسخرگی را با هیچ مقامی عوض نخواهم کرد.

- موقعی که ترانه های خارجی سر کنم و گروه جاکشان دنبالم روان باشند گویا - کشیش دیری باشم که سحرگاه، تلاوت خود را با آوای خوش بر گروه کشیشان به پایان برده است.

- من خل شده ام و استاد این فنم، با هیچ عنوانی نامبردار نشوم جز " خدای مسخره ها. "

- علت آن است که دیدم فرزاندگی بی ارج مانده، منم برای اهل زمانه، خل -

[صفحه ۱۹۳]

بازی و مسخرگی آوردم.

و در قصیده دیگری گوید:

- آنچه خواهی خل بازی و مسخرگی دارم، و هوسی که مقدار کمش اکسیر حماقت و خل بازی بسیار است.

- شاعران زیادی در طلب آن شدند و دست نیافتند، چگونه بر آن دست یابند که باید از پلهای زیادی بگذرند.

- من از خل بازی و حماقتم قدرانی می کنم، چه بدین وسیله پرچم خود را در آفاق جهان افروخته ام.

- و آنرا با هیچ دوستی و نه با هیچ عوضی برابر نخواهم کرد، ابدأ. دیگران اند که از ترک حماقت معذوراند.
- ایرادی در وجود من نیست جز اینکه هر گاه به نشاط آیند و من باشم چندان بر سرشان بکوبم که شکاف بردارد.
- و درقصیده دیگری گوید:
- گوشت به من باشد، بر من خرده مگیر از زیاد و کم.
- و کوچک و بزرگ و نازک و کلفت.
- همانا با خل بازی و دیوانگی از فرزنانگان بردیم.
- خدایش در نعمت پیرورد و نگهدارد هر که عقل و بی مایه است.
- هر چه بجویند مانند من احمق و کم خرد نخواهند یافت.
- هر گاه یاد من افتند، خواهند گفت: استادما طبل طبلها است.
- استاد ما استاد است ولی نه استادی خردمند.
- بیشتر اشعارش محکم و خوب است، بر روش "صریح الدلاء" و "قصار بصری" چنانکه ابن خلکان گوید، و به سروده اش در فنون ادب استشهاد شده آن طور که در باب مشاکله در کتاب تلخیص و سایر کتب ادبی یاد شده، در کتاب تلخیص

[صفحه ۱۹۴]

باین شعرش استناد کرده است.

قالوا: اقترح شيئاً نجد لك طبخه

قلت اطبخوا لي جبه و قميصا

- سید عباسی در ج ۱ "معاهد التنصيص" ص ۲۲۵ گوید: این شعر، سروده ابو رعمق شاعر است، از زبان شاعر نقل شده که می گفت: چهار نفر دوست گرامی داشتم که در روزگار کافور را خشیدی ندیم و همدم بودیم، یک روز سرد، پیک آنان آمد و گفت: دوستان سلام می رسانند و می گویند: امروز صبح بزمی ترتیب داده‌ایم و گوسفندی فربه کشته ایم، هر چه هوس داری بگو که برایت بپزیم من که دیدم لباس گرمی ندارم که از سرما نگهبان باشد، به آنان نوشتم:
- دوستانم صبح زود، در فکر چاشت شدند و پیک آنان پیغامی ویژه آورد:
 - گفتند: پیشنهاد کن هر چه خواهی برایت بپزیم، گفتم: برای من یک جبه و یک پیراهن بپزید.
 - گوید: پیک با رقععه رفت، من فکر نمی‌کردم ولی بزودی برگشت و چهار خلعت آورد با چهار کیسه زر که در هر یک ده دینار زر سرخ بود، یکی از خلعت ها را پوشیدم و روان شدم.
 - ثعالبی در ج ۱ "یتیمه الدهر" از ص ۲۶۹ تا ۲۹۶ به شرح حال او پرداخته و چهار صد و نود و چهار از سروده های او را یاد کرده و در ثنایش گفته:
 - "یگانه دوران بود و چکیده احسان. و از آن چکامه سرایان که با طبعی روان در میدان جد و هزل گوی فضل در ربود، مدیحه سرائی بود بنام و فاضلی نیک انجام و در شام همانند ابن الحجاج در عراق."
 - شاید تشبیه کردن شاعر به ابن الحجاج، از نظر تشیع او باشد، چه شیعه گری ظاهرترین و مشهورترین خصال ابن الحجاج است، و هر

که او را شناسد با محبت و ولایت اهل بیت وحی - که سلام خدای بر آنان باد - می شناسد، خصوصاً ترشروئی و خشونت او با دشمنان حق و بد گوئی و تند زبانی با آنان.

از این رو اساس تشبیه که بر اخص و اشهر اوصاف مشبه به، پایه گزاری شود

[صفحه ۱۹۵]

اقتضاء دارد که شاعر ما ابو رقعمق نیز در تشیع همانند ابن الحجاج و یا نزدیک بدو باشد، علاوه بر اینکه صاحب "نسمه السحر فیمن تشیع و شعر" او را در شمار شیعیان شعر پیشه یاد کرده و فصلی مشبع و طولانی در شرح حال او آورده است.

البته ابو رقعمق با ابن الحجاج، در شیوه شعر سرائی بر یک روش میرفته یعنی همیشه جد را با شوخی و هزل در می آمیخته و خل بازی و لودگی بر اشعارش غلبه داشته و جدا بعید نیست که ثعالبی همین نکته را منظور نظر داشته.

باری از سروده های او، قصیده ای است در ثنای یکی از ممدوحین خود از سادات علوی، و از جمله:

- و شگفت است با اینکه "حسی" دستی دارد به جود و بخشش گشاده و ریزان.

- نوشابه ام در خدمت او ناگوار است و بهارم خشک و بی باران.

- بارگاهی دارد که بدان پناه برند و ساحتی سبزه و آبادان.

- هر گاه ابر آسمان از بارش دریغ کند، بارانی است پر فائده و شایگان.

- و پناه ما در حوادث زمانه "رسی" است و در روز سختی ام به ساحت او گریزان.

- سروری که سر رفعت به آسمان سوده، گواه عزت و شرفش نجابت پدران.

- بارگاه شرفش در آسمانها باشد فوق کهکشان.

- از شرافت همیش بس که از نسل مصطفی است و زاده علی شاه مردان.

- مرتبه ای که در عزت سر به فلک کشیده ما فوق رتبت دگران.

- افتخاری که هیچکس منکر نیست از عجمان و تازیان.

- این شمائید که در شانشان نازل شده اخبار آسمان.

- هر آن مقنبتی که در جهانیان یافت شود، انتسابش بشما خاندان.

- در میدان نبرد، با زور بازوی شما جلوه فرود شد، شمشیر بران.

[صفحه ۱۹۶]

- و در مکتب معارف، بیان شیوای شماس است پرده گشای راز عرفان.

- و در روز جنگ که نیزه ها درهم پیچد شمائید بر طرف کننده احزان.

و در قصیده دیگری گوید، با این آغاز:

- اندوه عشق را آشکار کرد، زانکه کامش بر نیامد.

- شیدائی که درد عشقش بزانو در آورده امید شفا نباشد.

- چنان نحیف و لاغر گشته که گویا به چشم نیاید.

- اگر لاغری کسی را از دیده ناپدید می کرد، هم او بود.
- و در همین قصیده می سراید:
- و ه که چه سروری است " رسی " که همگان به سروری او خوشنود اند.
- خداوند دشمنانش را، در حوادث زمانه برخی او سازد.
- بخدا سوگند، هر که در بارگاهش جا سازد، به دولت و ثروت دست یابد.
- کیست که در مقامات عالیه هم‌رتبه و همتای او باشد.
- بالاتر از آن است که در سروری و عظمت به پایه او رسند.
- شاهی که تابوده، با قدرت و صولت از حریم خود دفاع کرده.
- دریای جود و کرم که ساحلش ناپیداست.
- هر که از جهانیان امیدش به " ابراهیم " باشد ناامید نیست.
- نه. و نه از حوادث روزگار ترسد، اگر پا پیچ او گردد.
- کسی که زمان از او امان خواست و او امانش داد.
- چگونه نستایم کسی را که هیچکس از خان کرمش بی بهره نیست.
- و از بهترین چکامه هایش این قصیده اوست که باز هم زبان به ستایش گشوده:
- سخنش را شنیدیم، پوزشش را پذیرفتیم، گناه و لغزشش را بخشیدیم.
- هر سخنی مخاطبی دارد، ولی روی سختم با تو است، درست بشنو ای همسایه.
- آن که با او راه آمد و شد باز کرده ای، همیشه و هر گاهش بینی بند قبایش باز است.

[صفحه ۱۹۷]

- می داند وجودش عذاب و شکنجه است که برای دیده تماشاگران مهیا کشته.
- خداوند، پرده آزرش را دریده و رواست که شما پرده های دگرش را بدرانید
- با نگاهش مرا جادو کرد، و هر نمکین پسری نرکس چشمش جادو است.
- آن که جفا آورده و دوری گزیده، چه می شد که با خوشنودی راه آشتی می گرفت.
- با دوری و جفا مرا شکنجه و آزار داده، با وجود این خواهان اویم.
- همیشه، خدا نکند چنین دوستی را از دست بدهم که جوار او را خواهانم و از جفایش بیزار.
- در قسمت ثنا و ستایش گوید:
- برای عزیز مصر، دشمنی باقی نگذارد جز آنکه آتش او را خاموش کرد.
- به خاطر این بود که سر و سامانش بخشید و برای خود برگزید.
- منصب وزارت، پایه عظمتش را استوار نکرد، نه و نه بر مبدار و مقامش افزود.
- بلکه، بنیاد وزارت ویران و خراب بود، و او جامه عظمت و نشاط و خرمی بر او پوشید.
- هرروز با بخشش و نوالش بر سپاه مشکلات غارت می آورد.
- دستی دارد که از بخل و خست بیزار است و در میدان بخشش و نوال کرار غیرفرار.

- همین دست بخشنده و پر عطاست که دشمنان عزیز را گریزند و یارانش را فزون ساخت.
- از دست مردی لایق و فاضل، این چنین - در شبان و روزان - نفع و ضرر خیزد.
- بدو پناه بر که در امان نماند جز آنکه به سایه او رخت کشد و پناه آرد.
- هر گاه بینی که در بحر اندیشه، غوطه ور شده، فکر خود را در مهمی بکار انداخته.
- با هوش و درایت، نکته ای را در پرده غیب نگذارد، جز اینکه روشن و

[صفحه ۱۹۸]

آشکار سازد.

- نه و نه نقطه ای از زمین را، جز اینکه با نظر صائب، حدود و اقطار آنرا باز شناسد.
 - خدایش قدرت بخشیده و از حوادث روزگار در امان داشته.
 - نویری در کتاب "نهایه الارب" ج ۳ ص ۱۹۰ سه بیت از سروده های او را یاد می کند:
 - اگر با مجد و بزرگواری بتوان بر قله شرف بر شد، او بر گردن آسمانها صعود خواهد کرد.
 - هر گاه بینش دانشمندان به تاریکی گراید، با شرار اندیشه اش تاریکیهای حوادث را می شکافد.
 - او را نخواهم یافت جز نزد کسی که قدرش را شناسد و یا در برابر نیزه های تابدیده.
- ابن خلکان درج ۱ تاریخش ص ۴۲ شرح حال او را ذکر کرده و بعد از ثنا و ستایش سخن ثعالبی را که یاد کردیم نقل نموده و چند بیت از اشعارش را نمونه آورده و بعد می گوید: امیر مختار مسیحی در تاریخ مصرش یاد کرده و گفته: در سال ۳۹۹ وفات یافته، و دیگران اضافه کرده اند که روز جمعه بیست و دوم ماه رمضان بوده و هم گویند: در ماه ربیع الآخر و گمان دارم که در مصر زندگانی را بدرود گفته باشد.
- "یافعی" هم در "مرآه الجنان" ج ۲ ص ۴۵۲ شرح حال و تاریخ وفاتش را همین طور نوشته و نیز "ابن عماد حنبلی" در کتاب "شذرات" ج ۳ ص ۱۵۵ و سید عباسی در معاهد التنصیص ج ۱ ص ۲۲۶ و "زرکلی" در کتاب "الاعلام" ج ۱ ص ۷۴ و صاحب تاریخ آداب اللغه در ج ۲ ص ۲۶۴.

[صفحه ۱۹۹]

غدیره ابو العلاء سروی

اشاره

- علی بعد از رسول خدا پیشوای من است و روز داوری، شفیع من خواهد بود.
- برای علی فضل و مقامی ادعا نمی کنم، جز آنچه در عقل گنجد.
- نه می گویم که پیامبر است، بلکه پیشواست با نص جلی و سفارش صریح.
- و سخن رسول درباره او، گاهی که مقامش چون مقام هرون والا و برتر بود:

الا ان من كنت مولی له
فمولاه من غیر شك علی

- هلا آگاه شوید هر که من سرور اویم، بدون شك سرور و مولایش علی است.

شرح حال شاعر

ابو العلاء، محمد بن ابراهیم سروری، شاعر یکتای طبرستان و پرچمدار فضیلت و دانش آن سامان. با ابو الفضل ابن العمید، در گذشته سال ۳۶۰، نامه نگاری داشته و مبادله شعر و ادب می پرداخته است.

[صفحه ۲۰۰]

تالیفاتی دارد با شعری شیوا و مشهور و کلام نمیکن که قسمت مهمی از آن در یتیمه الدهرج ۴ ص ۶۸ محاسن اصفهان ص ۵۲ و ۵۶ و همچنین نهاییه الارب نویری ثبت آمده و از جمله چکامه ای در وصف طبرستان دارد که یاقوت حموی در معجم البلدان ج ۶ ص ۱۸، ایراد کرده است:

- آن هنگام که باد از پی باد خیزد، فاخته بر شاخساران به سرود آید.
- چه غنچه های نوشگفت که در فضاپران سازد و گل‌های خبازی پرپر کند.
- درختان سیب که میوه های گلگونش مانند عارض مه رخساران بروی عشاق خود خنده زند.
- اگر با تابش خورشید رنگ بیشتری گیرد، چون گونه های سرخ یار، تمام رخ و نیمرخ عیان گردد.
- مرغان سرودگر بر سر شاخ، نغمه سرا گشته، شور تازه ای در دل عشاق برانگیزد.
- و چکامه های درستایش اهلیت دارد که ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲ ص ۷۳ طبع ایران ثبت کرده:
- دو مخالف بر رخسارت بهم پیچیده و آشتی کردند، بعد از آنکه روزگاران سر خلاف داشتند.
- این یک با پرچم سپید طالع شده و آن یک پرچم سیاه بخود پیچیده و به میدان تاخته.
- شگفتم از این است که دو شعار مخالف را بهم در آمیخته است.
- این شاهان بنی العباس اند که جامه سیاه را شعار خود ساخته مایه شرافت دانستند.
- و آن، سروران از زادگان زهرا، که پرچم سفید بر بالای سرشان در اهتزاز است.
- اما حادثه ای که در شرف وقوع است.
- چندی با روتق جوانی دمساز شد که دوامی نداشت و چندی با پیری که دوره

[صفحه ۲۰۱]

خردمندی است.

- جزاین است که پیری بعد از جوانی چون صبح سفیدی است که پرده از رخسار سیاهی کشد؟

- و یا غیر از این است که با گذشت جوانی و آمدن پیری کدورتها و تاریکیها به صفا و روشنی تبدیل شود؟
- اگر برای حقانیت فرزندان زهرا جز این گواه دیگری نبود، کفایت می کرد:
- و زادگان عباس را پرچمی است سیاه و دژم که از ناز و نخوتشان حاکی است.
- و زادگان زهرا - علیها سلام - را پرچمی تابان و سفید که نشان حق و عدالت است.
- این گواهی از روی حقیقتی پنهان پرده داشته، حق را اعلام کن و انصاف ده.
- پیامبر خدا و دو فرزند و خاتونش مقامی را حائز شدند که در کتاب نگنجد.
- اگر افتخارات آنان به صورت عروسی تصویر شود، فضائل و مناقبشان چون آویزه ای در گوش او عیان خواهد گشت.
- ولی خردها درباره اهل بیت دگرگون گشته و اینک نور خدا تاریک است.
- جز اینکه ابو الحسن با علم و دانش خود تاریکی را زدود و آتش دلها را فرو نشاند.
- آیا در زهد و پارسائی مانند او یافت شد با آنکه دنیا در اختیارش بود؟
- آیا در اطاعت پیامبر مصطفی، کسی بر او پیشی جست که همواره دنباله رو او باشد؟
- آیا دیدیم و یا شنیدیم که جز او با ذوالفقار به سوی دلیران و پهلوانان بتازد؟
- یکه تاز میدان را به مبارزه تن به تن خواند، موقعی که گوساله قوم، نفس در سینه حبس کرده و سامری از ترس بیخود گشته بود.
- روز نبرد که دلها از ترس مرگ می طپید، او غم و اندوه را از دل رسول خدا می زدود.

[صفحه ۲۰۲]

- موقعی که میدان جنگ در زیر پای دلیران بلرزه آید، او چون شیر ژیان است که بیشه خود را غرق کرده است.
- پیروزی بر سر او سایه گستر است به همراه ترسی که دل دشمنان را می لرزاند چه بایستد و چه روان گردد.
- دلالتی که طاعت او را بر خلق واجب می کند، و بینی حسودان و منحرفان را به خاک می ساید.
- بعد از او، امامان و پیشوایان از فرزندانش چون اختران تابنده اند که تاج هدایت بر تارک آنان می درخشد.
- برخی در خانه نشسته به کمال علم و دانش مشهور است و آن دگر، قبضه شمشیر را بچنگ می فشارد.
- پاک اند و گرمی و همگان برتر و والا، آن چنان که گویند "مشکل گشا نه مشکل زا."
- و در "یتیمه الدهر" ج ۴ ص ۴۸، این دو بیت را از او یاد کرده:
- بر چمنی گذشتیم که چون گل خندان ولی از گلوی لاله ها خون می چکد.
- منظره ای زیباتر از این ندیده ایم که چمن خندان و خون دل از دیده اش روان باشد.
- و در ستایش نرگس گوید:
- سلام بر باد بهاران که نرگس زیبا و به بازار آورد.
- کاسه برگش به دلبری دهان گشاده، گویا ظرفی از طلاست در ملافه ای سفید.
- وهم در باره نرگس گوید - آن چنان که صاحب "ظرائف و لطائف" در ص ۱۵۹ و صاحب "حلبه الکمیت" در ص ۲۰۳ یاد کرده:
- صبحگاهان به گل نرگس بنگر که شاخه آن می شکفد.
- آنان که این گل زیبا را به چشم دلبر مانند کنند، نامشان را در دفتر حماقت ثبت کن.

[صفحه ۲۰۳]

- کی تواند چشم زیبا، منظر بدیع نرگس را باز نماید، گر چه درخش و تابش در گوشه های آن نمایان باشد.
- برگی از تره بر سر آن یک نان برنجی سفید در وسط آن زرده تخم مرغ!
- شاعری غریب بدو نامه نوشت، و در ضمن ابیاتی از پذیرفتن او گله آورد که:
- چند نوبت بزیارت آمدم، گفتند: رفت تشریف برد!
- شایسته نیست از مانند من شاعری روی پنهان کنید.
- به پاسخ در پشت نامه اش برنگاشت:
- رو نهان کردنم از جفاکاری نیست و یا فراموشکاری که حرمت مهمان را پاس ندارم.
- بخاطر این روزگار فرومایه خائن است که حق آزادگان را فرو می گذارد.
- پیش از این روی از مهمان نهان نمی داشتم، اینک از سایه خود هم می گریزم.
- ثعالبی در " ثمار القلوب " ص ۳۵۴ این شعر او را یاد می کند.
- نبینی شاخسار درختان در لباس گل غرق گشته است؟
- حلقه ای از در بافته چون گردن بند که در زیبایی و رونق آن خون رز حلال خواهد بود.
- مرغان خطیب بر منبری از گل سرخ و آس ساز سخن کرده بترنم برخاسته اند.
- مرغان خطیب (خطبا الطیر) همان فاخته و قمری نر و ماده و هزار داستان و امثال آن است، ثعالبی گوید: گمان می رود، اول کسی که این استعاره ملیح را برای مرغان خوش نوا آورده (خطیب - منبر) ابو العلاء سروی است در همین شعر یاد شده.
- صاحب " محاسن اصفهان " در ص ۵۲ این شعر او را یاد می کند:

او ما تری البستان کیف تجاوبت
اطیاره و زهالنا ریحانه

و تضاحکت انواره و تسلسلت
انهاره و تعارضت اغصانه

و کانما یفتر غب القطر عن
حلل نشرن ریاضه و جنانه

- به بوستان ننگری که چگونه مرغانش نوائی با شور و حال، ساز کرده

[صفحه ۲۰۴]

گل‌هایش ناز می‌فروشد؟

- شکوفه‌هایش می‌خندد، جویبارش دل می‌برد، شاخسارش بهم می‌پیچد؟

- گویا بعد از باران سحرگامی خوش و خندان جامه‌های دیبا را بر آفتاب پهن کرده است.

و در ص ۵۶ نقل می‌کند:

- گویا بلبل دوستان مست شراب، بر سر شاخ و گل، ترنم و هلهله آغاز کرده.

- که نسیم صبا از رفتار مانده و در اطراف شاخساران آرام و قرار گرفته.

صاحب ابن عباد، چند بیتی دارد که به ابی‌العلاء نامبرده نگاشته، آن چنان که "ما فروخی" در "محاسن اصفهان" ص ۱۴ یاد می‌کند:

- دوست گرامی، ابو‌العلاء سروی بشارتت که با رخس بادپا بسویت روانم.

- گمان نمی‌رفت بدین زودی باز گردیم آنهم به فاصله‌ای چنین کوتاه.

- با آنکه بغداد با اصرارم می‌طلبد و اهواز به وعده گاهم می‌خواند.

- پیامم فرستاده که بشتاب و مرا صاحب شو تا آب رفته باز به جو آید.

- گفتم: گریزی از اصفهان و دیدن دوستانم نیست، کاش جوانی بمن باز می‌گشت.

- در آنجا دوستان یکدل‌م را خواهم دید، بالاتری آرزویم همین است.

- و از دیدار کسانی برخوردار شوم که محضر آنان با ملک سلیمان برابر است.

ابو‌العلاء نامبرده در نزاع شعوبیه که عرب برتر است یا عجم، نسبت به هم میهنان خود عجم تعصب می‌ورزید، ابن‌العمید وزیر در نامه‌ای بدو نگاشت که:

"سفارش دوست را بپذیر، و پند ناصح مشفق را در گوش گیر در میدان‌جهالت بیهوده متاز که به سر در آئی، و با لجالت و خودسری پرواز می‌آغاز که پروانه وار جان بر سر آتش نهی سرور من از آن بیم دار که گویند: نبرد "بسوس" از ریختن خود پستان شتر، بالاگرفت و جنگ "غطفان" به خاطر شتری گر، شعله ور گشت.

خون هزار جنگجو، بر سر یک تایی نان ریخت که از "حولاء" ربوده شد، و تازیانه

[صفحه ۲۰۵]

عذاب بر سر عجم از آنجا فرود آمد که ابو‌العلاء سروی زبان به شوخی باز کرد

بیان (نبرد بسوس) "بسوس" دختر "منقذ" تمیمی بدیدن خواهرش: مادر جساس بن مره رفت، و پناهنده اش مردی از قبیله جرم به نام سعد بن شمس همراه او بود، شتر سعد در چراگاه مخصوص "کلیب وائل" وارد شد، و کلیب به خاطر این بی‌حرمتی شتر، تیری در کمان نهاد، تیر زوزه کشان بر پستان شتر نشست، و شتر ناله کنان به سوی صاحبش سعد گریخت و شیر آمیخته به خون از پستانش روان.

سعد که حال و روز شتر را چنین دید، نزد "بسوس" آمده شکایت آغاز کرد "بسوس" دست بر سر فریاد کشید: و اذلاه و اغربتاه:

داد از خواری و فریاد از بی‌کسی سپس چند بیتی سرود که عرب نام آنرا چکامه "مرگ" نهاد است:

- بجان خودم، اگر در خانه پدرم منقذ بودم، پناهنده ام سعد با چنین خواری روبرو نمی‌گشت.

- اما اینک در دیار غربتم که اگر گرگی بجهد، گوسفند من غریب رامی‌رباید.

- ای سعد جان خود را بخطر میفکن، بار سفر بر بند که در میان این قوم حق پناهندگی مرده است.

- هر چه زودتر زاد و توشه مرا بگیر و بیاور تا راه را نبسته اند از این دیار بگریزیم.

پسر خواهرش جساس، استغاثه خاله را شنید و بدو گفت: خانم آزاده!

آرام و قرار گیر، بخدا سوگند، بخاطر شتر پناهنده ات سعد، خون "کلب" را خواهم ریخت، بی درنگ سوار گشت و به جانب کلب تاخت و با نیزه سینه اش را شکافت که از آن زخم یری نپائیده مرد.

- در نتیجه آتش جنگ بین دو قبیله بکر و تغلب شعله ورشد که تا چهل سال ادامه یافت و هنگامه ها برخاست، شومی "بسوس" زبانزد همگان گشت و "نبرد بسوس"

[صفحه ۲۰۶]

که مشهورترین نبردهای عرب است، به نام او ثبت صفحات تاریخ شد.

(قرص نان حولاء) از مثلثای مشهور عرب است: "اشام من رغیف الحولاء" شومتر از نان حولاء.

حولاء زنی خباز بود که در قبیله سعد بن زیدمنه می زیست، سبدی نان بر سر می گذشت، مردی از میان سبد نانی ربود، حولاء گفت: بخدا سوگند نه از من طلبکاری که حق خود بازجوئی و نه دست گدائی بسویم دراز کردی که ناامیدت کرده باشم، از چه قرص نان را ربودی؟ معلوم است که با فلانی سر نزاع داری که پناهنده او را آزار می دهی. به حال شکایت نزد پناه دهنده خود رفت و آن مرد با کمک اقوام و عشیره بر سر رباینده نان ریختند، قوم و عشیره آن مرد هم بحمايت برخاستند و هزار تن برسر یک نان جان باختند، و نان حولاء مثل شد برای هر چیز بی ارزش که هنگامه بزرگ پیا سازد.

(تازیانه عذاب) از استعاره های قرآن کریم است "فصب علیهم ربک سوط عذاب."

"نویری" هم در کتاب "نهایه الارب" ج ۲ ص ۲۳ این دو بیت را به شاعر گرانمایه ما نسبت داده است:

- سلام بر پیری که به مهمانی دائم آمد و سلام بر جوانی که رفت و باز نیامد.

- زیباتر از این چیست؟ طره ای سپید همچون عاج بهمراه زلفی سیاه چون آب‌نوس.

[صفحه ۲۰۷]

غدیریه ابو محمد عونی

اشاره

امامی له یوم الغدیر اقامه

نبی الهدی ما بین من انکر الامرا

- پیشوایای من صاحب افتخار " روز غدیر " است رهبر هدایت او را در میان منکران پیا داشت.
- هنگامی که دست او را برافراشت، خطبه ای بر خواند و پس از ستایش کرد کار آشکارا گفت:
- این مرتضی شوهر فاطمه علی است که به دامادیم سرفراز است. و چه خوب دامادی است.
- وارث علم من است و جانشین بعد از من. از دشمنانش به سوی خدای گریزانم.
- شنیدید؟ پذیرفتید؟ سخنم را فهم کردید؟ همه گفتند: در هیچ کاری راه خلاف نبودیم.
- شنیدیم و پذیرفتیم. ای مرتضای پسندیده از ناحیه ما خاطر آسوده دار. ولی نیرنگ زدند.

[صفحه ۲۰۸]

- در همین قصیده به حدیثی که در جلد دوم ص ۲۸۸ گذشت چنین اشاره می کند:
- در خبری که از مصطفی رسول خدا به صحت پیوسته، شکی ندارد که مورد تردید قرار گیرد.
- فرمود: چون به آسمانها بالا شدم، مشاهده کردم فرشتگان با گوشه چشم نگراند
- سوی شخصی که میان من و او پرده افتاد، به خاطر عظمتی که از او در خاطر نشست.
- گفتم دوست من جبرئیل این کیست که فرشتگان بدو خیره شده اند؟ گفت بشارت باد.
- گفتم بشارت چیست؟ و این کیست؟ گفت علی همان مرد پسندیده که خدایش بافتخارات برکشید.
- بدین خاطر، فرشتگانش مشتاق دیدار شدند، و خدایش با این صورت نمودار ساخت.
- رسول خدا مشتاقانه سوی او شتافت و چهره چون گلش را بشناخت.
- و از سروده های اوست این " غدیریه " دیگر چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۷ ط ایران آمده است:

الیس قام رسول الله یخطبهم

یوم الغدیر و جمع الناس محافل

- نه این است که روز غدیر، رسول خدا - هنگامی که تمام مردم گرد آمدند - به خطبه برخاست -
- گفت: هر که من رهبر و سرورم، این علی پس از من سرور و رهبر است، ولی نپذیرفتند.
- اگر زمام خلافت را به ابو الحسن هادی امم می سپردند، جهانرا بس بود و راهها امن.
- ولی آن یک با سینه پر کین منتظر فرصت و آن دیگری بر شتر سوی بصره می تازد.
- و از قصیده -دیگرش این چند بیت است که در مناقب ج ۱ ص ۵۳۸ ط ایران آمده:

[صفحه ۲۰۹]

- رسول خدا فرمود: این مرد (علی) امروز سرور شماست چونانکه من سرور شمایم، بار خدایا بشنو.
- منکری نفاق پیشه برخاست و فریاد از دل پر درد بر کشید:
- این فرمان از خداست یا خود بافته ای؟ فرمود: پناه بر خدای بزرگ که من خود رای باشم.

- گفت: بارالها اگر راست می گوید که این فرمان از تو است، عذاب را بر من فرود آر.
- کیفر کفرش از آسمان، سنگی بشتاب بر سر آمد و به رو در افتاد.
- ابو العلاء نامبرده، قصیده طولانی در ستایش مولی‌امیرالمومنین علیه السلام سروده و ائمه پاک گوهر را به تن به تن نام می برد:
- رسول خدا مشعل هدایت و بر تمام عالمیان حجت و گواه است.
- با معجزی روشنگر حق و باطل از جانب خدای مقتدر آمد.
- اول کسی که او را تصدیق کرد، وصی او بود نوجوان.
- که نه شرک ورزید و نه با سجده به سنگهای جامد خود را آلوده کرد.
- این نوجوان، اولین مومن به پروردگار است، و همانکه دین خدا را با جهاد یاری کرد.
- اول کسی که پیشانی عبودیت بر خاک نهاد و با آداب تمام مناسک عمره و حج‌پای آورده طواف کرد.
- همانکه روز مباحله (روز کسا) با پاکمرد جهان رسولخدا برابر آمد. هر که در این مقاله تردید کند کافر است.
- کیست آن جوانمردی که در شب هجرت بر فراش رسول برخی او گشت؟ و آن که از بذل جان دریغ کرد؟
- کیست صاحب آن خانه که ستاره آسمان در آن سقوط کرد؟
- کیست صاحب آن پرچم فتح که دیروزش، فلان و فلان با خواری شکست به

[صفحه ۲۱۰]

رسول خدا باز دادند؟

- کیست آنکه درب خانه اش به مسجد باز می شد، حلال و آزاد، و دگران ممنوع شدند.

من حاز فی خم بامر الله ذاک

الفضل و استولی علیهم و اقتدر

- کیست که در روز " غدیر خم " بفرمان حق صاحب فضل و امتیاز شد و بر همگان فرمانروای مقتدر؟
- کیست که در تناول " مرغ بریان " با دعای رسول خدا شریک گشت و کیست مخصوص به این افتخار؟

من ذا الذی اسری به حتی رای

القدره فی حندس لیل معتکر؟

"- خاصف نعل " کیست، آنکه رسول خدا انواع فضائل او را بر شمرد.

- از روز " حنین " پرس چه کسی در صف نبرد مخلصانه شمشیرزد و چه کس راه فرار گرفت؟
- آنکه باخورشید سخن گفت و بعد از غروب و تاریکی به دعای خود فرازش خواند تا نماز گزارد.
- آنکه با اصحاب کهف هم سخن گشت، در آن شب که بفرمان رسول برپلاس خیبری سوار شدند.
- و داستان ازدها که در پای منبر با علی سخن گفت و همگان دسته دسته بکناری خزیدند.

- و آن شیر دژم که به فضل و منقبت علی زبان باز کرد و اعتراف نمود که:
- او خلیفه خداست در روی زمین و خدای رحمان آنچه خواهد مقدر کند.
- گنجور دانش حق و باب علم رسول که از آن در آیند.
- و در قصیده دگر گوید: - ای امت کج خیم که به خواب خرگوشی گرفتار و از عبرتها پند نمی گیرید
- ای امتی که تبار پیامبر و خاندان او را به خون کشید، آنهم چه خون کشیدنی؟

[صفحه ۲۱۱]

- ای امتی که با مرتضی، پرچم هدایت، پیشوای امم، راه خیانت گرفت همانکه غمگسار ملت بود.
- در جنگ " بدر " و " احد " و حصار " بنی نضیر " و نبرد " خیر " و روز " حنین " که غبار جنگ برخاست.
- صاحب افتخار " غدیر خم " و فداکار " شب هجرت " و آنکه به تبلیغ سوره براءت مخصوص گشت.
- و قصیده دارد که علی بن ابی طالب امیر المومنین را می ستاید:
- خداوندش جامه هیبت و لباس فرازنگی برتن آراست و از عبادت بتها بپیر است.
- همواره با آئین محمدش پرورد: هم در پیری و کودکی، نوجوانی و نورستگی.
- جز او کیست که در قضاوت شک و شبهه را زدود و عقول را بحیرت افکند؟
- هر گاه بر خلاف رای همگان نظر داد، با آنکه دگران جدید و کوشش خود بکار بستند.
- کتاب آسمانی طبق نظر او نزول گرفت، گویا خداوند عزت احکام را بار ای او پیوند داده است.
- کیست جز او که - هر گاه نیزه ها درهم رفت، و دلیران از حمله و پیشروی باز نشستند.
- طرقات طروق اسلحه فضا را پر کرد و سوارکاران با فریاد و غلغله از کار ماندند.
- اگر نیک بنگری، از گرد و غبار معرکه، کله خودها سیاه و رویها دژم است:
- خداوند با شمشیر او که از خون دشمنان سیراب شود، عقده‌های مومنین بگشاید؟
- و در روز نبرد جبرئیل و میکائیل دستیار او باشند.
- کیست جز او که احمد مرسل، روز " غدیر " و روزهای دگر، می گفت: - این برادر من سرور و پیشوای شماست و جانشین من اگر مرگ به سراغم آید.
- نسبت به من چنان است که هرون برای موسی، در حق شناسی او کوتاهی نکنید.
- اگر معترف اند که هارون در غیاب موسی پیشوا و سرور بنی اسرائیل بود.
- علی هم جانشین رسول و پیشوای امت و سرور داوران و سبکباران است.

[صفحه ۲۱۲]

- حتی پسر خطاب، هنگامیکه از غدیر خم بار می بستند، گفت:
- تو امروز سرور من گشتی و سرور همه آنان که برای خدای جهان روزه و نماز گزارند.
- شاخه ای که رسول خدایش در زمین نشاندو طراوت و خرمی آن بر همه شاخساران فزون گشت.

- تا آنجا سر کشید و به آسمان بر شد که خدایش خواسته بود، سروری والا.
- و از اینکه بر سروران قریش فرمانروا باشد، حقیرش نشمرد و نه "اسامه" را بر او سرور ساخت.
- در زندگی و مرگ امیر مومنان بود، فرمانی است الزامی از خدای بزرگ.
- خداوندش بیاس کرامت درور فرستاد و هم‌فرشتگانی که نزد خدای گرانقدر و بزرگواراند.
- و از غدیریه دیگرش:
- ای خاندان احمد، اگر برکت وجود شما نبود، نه خورشیدی می دمید و نه مرغزار و چمن خندان می گشت.
- خاندان احمد این قلب زارم در ماتم شما گریان و خون چکان است.
- خاندان احمد شماید بهترین فرزندان آدم و شماید آخرین امید.
- پدرتان علی بهترین فریادرسی بود که برای گرفتاریها و غمها بخواند.
- همتای قرآن، وصی مصطفی، پدر سبطین: حسن و حسین، به به آن پدر.
- شوهر زهرای پاک، پاک گوهر با حسب که رسولش جفت خاندان خود ساخت.

من قال احمد فی یوم‌الغدیر له
من کنت مولی له فی العجم و العرب

- آنکه احمدش در روز "غدیر" گفت: هر که من سرور او باشم از عجم و عرب.
- بداند که این مرد، سرور و رهبر اوست. و چه خوب سروری، پدرم فدایش باد.
- کیست همسنگ او در صورتیکه او سرور خلائق است، بفرمان خدای جهان و نص بهترین پیامبران.

[صفحه ۲۱۳]

- فردای قیامت با پرچم سپاس به محشر آید، و مردمان را روی دژم و سیاه است.
- و چون قدمها بر صراط به پیچید و لغزان شود به سوی آتش....

شرح حال شاعر

ابو محمد، طلحه بن عبیدالله بن ابی عون غسانی عونی.

نام عونی معروف و اشعارش بهر مرز و بوم بر سر زبانها مشهور و لطائف سروده هایش زینت بخش کتب ادبی است، و این خود، نویسنده را از معرفی نام و نشان و یادآوری شخصیت و قدرت ادبی او در بنظم کشیدن جواهر آبدار و لالی گهربار، بی نیاز خواهد ساخت، چنانکه تاریخ حیات و قصائد و قطعات شعرش، گواه تشیع و خود باختگی او در محبت و ولاء اهل بیت است و حاجتمند بحث و تنقیب نخواهد بود.

کاروانها شعر عونی را به شهرها و آبادیها ارمغان بردند، و همگان قصائد شیوایش را با جان و دل پذیرفتند، تا آنجا که مداحان اشعار او را در مجالس دینی و بازارهای جهان با صدای بلند انشاد کردند، از جمله "منیر" شاعر، پدر احمد بن منیر که شرح حالش در شعراء قرن ششم خواهد آمد، شعر عونی را در بازارهای شهر طرابلس می خواند و فضائل اهل بیت را آویزه گوش دوستان می

ساخت.

اما ابن عساکر، که [اساء سمعا و اساء جابه] سخنی کج شنیده و کج تعبیر کرده از اینکه نام اهل بیت با صدای بلند در بازارها برده شود، به خشم آمده، پیرایه ای بر سخن بسته تا نام شاعر را لکه دار سازد، گفته: "منیر شاعر در بازارهای طرابلس با شعر عونی آوازخوانی می کرده."

بعد از روزگاری، ابن خلکان که بر این قصه واقف گشته واز این ندای حق

[صفحه ۲۱۴]

بیشتر به خشم آمده، [زاد ضغثا علی اباله] غوزی بالای غوز نهاده و می نویسد: "شاعر منیر در بازارها آوازه خوانی می کرده" و بقیه سخن را حذف کرده است. البته روزی به حساب این دو نفر خواهند رسید و آن روز رستاخیز است که منیر شاعر، حق خود را از این دو نفر مورخ امین باز خواهد گرفت، و خداوند در کمین ستمکاران است.

اینها همه و قصائد و قطعاتی که درین کتاب یاد شده و در آن ائمه دوازده گانه را نام می برد، گواه روشنی از مقام بلند و پایه ارجمند او در موالات و تشیع است، تا آنجا که کوه فکران و یا بهتر بگوئیم کینه وران، بخاطر اینکه اکثر مناقب را به نظم کشیده، او را به غلو نسبت داده اند چنانکه ابن شهر آشوب در "معالم العلماء" یاد کرده است.

البته آنکه بر مضامین اشعارش واقف شود، خواهد دید که عونی در جاده وسط: بین افراط و تفریط قدم می زده، و برای اهل بیت جز آنچه شایسته مقام والا بلکه دون مراتب آنان است، اثبات نمی کند، و نظم او منحصر در مناقبی است که احادیث مشهوره درباره آن در دست است، از این رو تهمت غالی گری سخنی است جاهلانه یا از روی عناد.

در هر حال تشیع عونی از دیرباز در زمان زندگی و بعد از مرگ او مشهور و معروف است، حتی موقعی که در بغداد سال ۴۴۳ هجری، میان شیعیان و سنیان فتنه بالا گرفت و کار به خونریزی کشید، از جمله فجایعی که دستهای ستم پیشه مرتکب شد، این بود که گور جمعی از شیعیان بزرگ را شکافته و به آتش کشیدند، و از آن میان گور "عونی" و گور شاعر معروف "جدوعی" و گور ناشی صغیر علی بن وصیف بود که شرح حالش تحت شماره ۲۳ گذشت.

عونی شاعر در فنون ادبی شعر و پرداختن شیوه های متنوع چیره دست بود

[صفحه ۲۱۵]

و قالب الفاظ و جملات بسهولت و سادگی در دست او می چرخید، ابن رشیق در کتاب "عمده" ج ۱ ص ۱۵۴ می نویسد: از انواع شعر، نوع شگفتی است که آنرا "قوادسی" نامیده اند، قوادیس چینهای سطل چرمی را گویند که زیر و رو قرار می گیرد همانسان که قافیه شعر در این اسلوب بدیع، زیر و رو می شود: گاهی ضمه دارد و گاهی کسره، اول کسی که من شناخته ام در این فن ادبی گام نهاده، طلحه بن عبیدالله عونی است در قصیده طولانی و مشهور از آن جمله:

کم للدمی الالبکار

بالجنین من منازل

بمهجتي للوجد من

تذکارها منازل

معاهد رعیلها

مشعجر الهواطل

لما نای ساکنها

فادمعی هواطل

عونی در پیراستن مضامین شعری، قدرت و تسلط کافی داشته تا آنجا که شعرای معاصر و غیر معاصر همگان ذوق لطیف او را ستوده و از ابتکارات ادبی او بهره ور گشته اند. گر چه نام او را بمیان نیاورده اند، ولی واقعیت گواهی زنده است که امتیاز اصلی متعلق به شاعر ماعونی مبتکر این مضامین است.

ابو سعید محمد بن احمد عبیدی در کتاب "الابانه" [پرده برداری از سرقت‌های متنبی شاعر] ص ۲۲ می نویسد:
عونی گفته:

- فصل بهاران گذشت تابستان آمد و در پیشاپیش آن سپاه گرما که زمین را با شراره خود به آتش کشید.

کان بالجوما بی من جوی و هوی

و من شحوب فلا یخلو من الکرد

- گویا فضای جهان از حرارت عشق و سوز و گداز دلم رنگ گرفته که چنین تیره و تار است.
و متنبی گوید (مقتول بسال ۳۵۴ ه):

[صفحه ۲۱۶]

کان الجوقاسی ما اقاسی

فصار سواده فیه شحوبا

- گویا فضای جهان بدرد من مبتلاست که رنگ آن تیره و تار است.

و در ص ۶۴ "ابانه" گوید: و از شعر عونی است:

- ای یاران دیرین رفتید و قلب مرا در سوز و گداز عشق و جوانی تنها گذاشتید.

ابکی وفاء کما و عهد کما کما

بیکی المحب معاهد الاحباب

- می‌گریم بر وفای شما و می‌مویم بر وعده هایتان، چونانکه دوست را یادگاری دوست می‌گریاند.
و متنبی گفته:

وفاء كما كالربع اشجاه طاسمه
بان تسعدا و الدمع اشجاه ساجمه

- وفای شما همچون دیار معشوق، عاشق زار غمزده را صلا دهد: بیا تا بگیریم و اشکها را چون ژاله روان سازد.
و باز در ص ۶۶ "ابانه" می‌نویسد:

عونی درضمن قصیده که در ستایش و ثنای اهل بیت سروده چنین می‌گوید:
- همدمی نیست که با من همناله شود؟ چه گوارا و شیرین است اشکی که به دامن دارم.
- دخترزاده مصطفی را دوستارم، مشتاقانه و بی‌تاب بزیارت او روانم.

و ما قدمی فی سعیه نحو قبره
بافضل منه رتبه مرکب العقل

- گامهای من که به سوی مرقدش در تب و تاب است، امتیازی کمتر از سر من ندارد که جایگاه عقل است.
و متنبی گوید:

[صفحه ۲۱۷]

خیر اعضائنا الروس و لکن
فضلتها بقصدها الاقدام

- شریفترین اعضا سر و گردن است ولی با این کشش و کوششی که قدمها در دیدار دوست داشته، امتیاز بیشتری یافته.
امینی گوید: در همین مضمون، سرور شهیدمان سید نصر الله حائری، از عونی شاعر اقتباس کرده که در قصیده با قافیه کاف، در ثنای تربت کربلای شریف چنین می‌گوید:

اقدام من زار مغناک الشریف غدت
تفاخر الراس منه طاب مثواک

- ای پاک مرقد گامهای آنکس که مرقد شریف ترا زیارت کند، تواند که با سر، بمفاخرت و مباهات برخیزد. باری - اشعار و قصائد عونی، آنچه در باره اهل بیت سروده، چه در ثنا و ستایش و یا ماتم و سوگواری، در کتاب " مناقب ابن شهر آشوب " و " روضه الواعظین فتال " و " صراط المستقیم بیاضی " پراکنده است و آنچه از چکامه‌هایش گردآوری کرده ایم، از ۳۵۰ بیت تجاوز می‌کند، علامه سماوی اشعار او را در دیوانی ثبت کرده و از جمله قصیده معروف به " مذهب " است که در " مناقب " ابن شهر آشوب بطور ناقص و نامنظم یاد شده است. قصیده مذهب:

پرسید: آیا در شان علی عالی، نصی در قرآن مجید هست که اوست وصی احمد پاک گوهر عدنانی، نه دیگر کس؟
حجتی صریح و روشن آر
گفتم: آری نص " غدیر خم " و آیه تبلیغ بدو اختصاص دارد.
باضافه اخبار و نصوص فراوان، غیر از آنها که دست خائنان ربود.
پنهان کرد، باشد که بنی امیه را خشنود سازد

[صفحه ۲۱۸]

ای کور ذهن نشیندی که احمد مصطفی با حال تهنیت گفت:
نسبت تو به من، نسبت هارون است به موسی که برادرش را گفت جانشین من باش.
از ایشان پرس: کز چه مخالفت کردند
داستان مباهله را نشیندی و ندانستی که بدان وسیله برتر آمدند
از همگان، آیا کسی با او برابر هست و نزد خدا رتبت او دارد؟
مگر نه رسولش او را بخود خواند
نشیندی که رسولش وصی خود ساخت با آنکه فقیر بود و تو هم دانی
او را مخصوص کرد که تواند ادای دین کند و اگر جز او را مخصوص می‌کرد- و نکرد.
دین او را کس ادا نتوانست
پرسید: آیتی هست که بی تعلل بر علی پاک گوهر دلالت آرد
بدان سان که تنها آن پاک گوهر صاحب فضل باشد و دیگران مهجور.
و هر کس جز او رانده و مطرود؟
گفتم: خداوند فرمود: آنگاه که لباس تشریف بر قامت پدران و فرزندان آراست آل ابراهیم از همگان برتر و الاتراند و ما بدانها
مرحمت کردیم.
خاطره ای گرامی و آوازه ای بلند
از این رو ابراهیم مردی گشت الهی و از آن پس رسول پسندیده
و از آن پس خلیل خدا و برگزیده و از آن پس پیشوایی راهیاب و راهبر.
نزد خدایش ستوده گوهر
این گاه بود که استدعا کرد: پروردگارا از نژاد من پیشوایی برانگیز، فرمودش نه

ولی عهدی من به ستمگران از خلق نرسد، از ذات یگانه من بدورست.
منزه باد آنکه پیوست یکتاست
مصطفی هم در این امت آمر و ناهی است، شبیه و نظیر ندارد
کردارش با گفتاری چون لولو رخشان جز به فرمان حق صادر نگشت.
و نه از پیش خودافترا بست

[صفحه ۲۱۹]

گر او از هوای دل سخن نکند بلکه بفرمان حق دم زند
از چه طرد آنها کرد و علی را پیش خواند؟ بیهوده؟ اینکه گمراهی است.
حاشا که گمراه و سرگشته باشد
قصه این است که مهاجر و انصار در سقیفه با نظر خود خلیفه ساختند و پرداختند و علی سرگرم وظیفه انسانی و دینی خود بود که
جئه شریف رسول را غسل دهد.
بانندوهی گرانبار و غمی جانکاه
دوری گذشت و خلیفه در گذشت و دست دومی را در میان عرب افراشت او هم در گذشت و سومی را علم کرد، البته با مجلس
شوری که آنهم انگیزه داشت.
پیدا بود که چگونه برگزار خواهد گشت
سومی هم در گذشت و گروه گروه به در خانه علی روان گشتند
و او جز قبول چاره نیافت در حالی که اتفاق نظر محال بود.
چه هر کس در پی آرزوی خود بود
ابتدا زنی شترسوار برخاست و آن دو (طلحه و زبیر) با او همعنان گشتند
شمشیر قضیه را فیصله بخشید ولی زبان ملامتگران را نبرید.
البته نبرد هم اندکی بیش نبود
بعد از آن معاویه خشمگین برخاست و علی با ذوالفقارش در پی شتافت اما یار موافق دشمن مخالف گشت، چون قرآنها بر سر نی
بالا رفت.
بسان پرچم صلح که فراز و نشیب گیرد نزدیک بود سر تسلیم فرود آرد و بر تکاوری رعدزا راه فرار گیرد.
نیرنگی ساز نمود و بفرمان شیطان مطرود، شور حکمیت آغاز کرد.
رعیت حاکم بر سلطان گشت
علی ناچار دست از نبرد کشید و حکمیت سرنوشت همگانرا بدست گرفت شامیان با پسر عاصی (عمرو) به میعاد آمدند و او دام
خود را پهن کرده.
ابوموسی اشعری را بفریفت

[صفحه ۲۲۰]

ابو موسی بر منبر به خطبه برخاست، گفت: من علی را خلع کردم چونانکه این انگشتری از انگشت خلع کنم، خلافت از آن زاده عمر باد. ای پسر عاص بر شو و معاویه را خلع کن پسر عاص گفت: ای مردم گواه باشید که این مرد مقتدای خود را خلع نمود سخن مرا هم بشنوید و بر من متابید: من زاده هند معاویه را بخلافت برگرفتم. مردم راه و روش عمرو عاص را می پسندند با وجود این حال و مقال، نظرت چیست؟ چه میگوئی و چه خواهی کرد دست به دل هر کس بگذاری، انباشته از کینه و پدر کشتگی است. آتشها در درویشان شعله ور است علی باگواهی اهل حدیث، اول کسی است که به این نام مفتخر آمد این مرتبت از جانب خدا و به دست برادر و پسر عمش بدو مخصوص شد. وحی الهی از عنایت ازلی پرده برداشت اوست که در تورات نامبردار است، پیشینان که او را هادی امم خوانند صریح و آشکار در صف پاکان نامبرده شده تا بینی دشمنان بخاک مالیده شود. آری از هر عیب و عواری بری است و نزد کاهنان معبد: آنها که پس از ضایعه تورات، به جمع آن پرداختند از هر فصلی آنچه نیکتر بود گرفتند، همانها که گنجوران تورات کلیم محسوبند. تا حق را به کرسی بنشانند، نامش بوری است اوست که نامش در انجیل معروف است و با عظمت و بزرگواری همعنان.

سرور دست و رو سپیدان

ناظر بر کارگاه امکان

در نزد آنان نامش الی است

اوست که در زبور نامش مشهور است، زبور داود تابان و درخشان

صاحب مقام و منصب والا و پرچم بلند، همانم شیر ژیان.

یکه تاز میدان، منظورم اری است

[صفحه ۲۲۱]

اوست که بزرگان هند و سران آن سرزمین از میان جهانیان نام برند همانها که از تاریخ پیشین مطلع اند نامش را کنگر صاحب هنر دانند.

و کنگر قهرمان تاریخ باستان است
 اوست که رومیان فطرسش خوانند: ابر قدرت و ابر دانش
 حافظ اسرار پنهانی، خطیب و سخن دان صاحب معانی.
 و هر کس چنین باش بطرسی خوانند
 اوست که فارسیانش به هنگام درس و تعلیم یاد کنند
 با نام غرسنا که نامی است مقدس و معنایش رباینده جانها.
 و گاهی بنام بازی شاهباز پرندگان
 اوست که در میان ترکان معروف به تیر است یعنی محک
 از این رو که زداینده هر گونه شک است از پیرامون حق.
 اگر با لغت ترک آشنائی
 اوست که سیاهان حبشه بتریک خوانند: شجاع بی پروا
 پر قدرت و بی مهابا درهم کوبنده هر هیولا ابر قهرمان والا.
 از آن پرس که زبان حبشی شناسد
 اوست که در زنگبار بنام حنبر شناخته آید: بنیاد کن و نجات بخش
 شیر صحرا که دشت و دمن حوزه اقتدار اوست و جز به فرمان او نگذرنند.
 اگر خواهی از زنگیان پرس
 در لغت ارمن بنام فریق معروف است: فاروق حق و باطل، مومن و منافق
 بزرگسالان و پیران از قدیم می شناسند، اگر اهل تحقیق و اطلاع باشی
 از مردم ارمن باز جو
 مادر پاک گوهر برای او نامی برگزید: آنگاه که در کعبه قدسش بزائید
 از کعبه برون آمدو خلق گفتند: این چیست؟ گفت: شیربچه ام حیدر.
 پاک و مقدس پای بجهان نهاد

[صفحه ۲۲۲]

پدرش او را ظهیر نامید، چه او را از کودکی یار و پشتیبان دید
 چون دامن کشتی بر میان می بست، برادران بزرگتر را بر زمین می کوبید.
 درشت استخوان، ورزیده و نیرومند
 دایه اش بنام میمون می شناخت که مبارک و سعادت قرین بود
 بسان دانه درش به جان مواظب بود، چه او حامی نوزادان همشیر بود.
 ببرکت وجودش پستان او چون جوی روان
 نام برادر همشیرش در بنی هلال، آویخته دست میمون باحبال
 این داستانی است که مردان قبله در شب نشینها باز گو کرده‌اند.

موهبتی شریف، در کودکی و صباوت
 نام او در آسمانها نزد خداوند عزت علی است، صریح و روشن و آشکار
 نامش از نام خود مشتق ساخت چونانکه نام رسول را در ازل از نام خود گرفت.
 عطائی بود مخصوص رسول و وصی
 آراء اهل علم در نام مبارک علی متفق است در معنی آن مختلف
 در معنی و مقصود این لفظ، هر کس سخنی گفته، البته مناسب و موثلف.
 تیر فکرش به هدف نشست
 جمعی گفتند: او بر همه قهرمانان چیره گشت و دست همه را بر بست
 هر دلیری که او را شناخت، کناری گرفت و سر بر تافت.
 زین رو نامش علی است
 برخی گفتند: علی ای بر دوش نبی نهاده بتهای کعبه را سرنگون ساخت
 چون نتوانست سنگینی رسول را بر دوش کشد، که از بار وحی گرانبار است.
 زین رو منزلت عالی یافت

[صفحه ۲۲۳]

فرقه گفتند: چون جایگاهش بلند است و با رسول مختار هم مکان
 فرمانروای عرش بر نیکانش برگزید و اینک در بوستانی مخصوص خرامان
 مرتضی صاحب جایگاه برترین است
 و جماعت دگر گویند: دانش علی از همه سربود که رسولش "اقضاکم علی" فرمود
 آنکه با فرمان رسول بر کرسی قضا بالارود، مقامش عالیت و والاتر بود
 بکوش که شیعه آن دانشور والا شوی
 در قرآن و حدیث راه تاویل میوی، و جز ظاهر و آشکار آن مجوی
 خدای با مهین فرد بشر چنان سخن گفت که همگان توانند شنف
 هم مقام رسول را باز شناسند و هم منزلت وصی
 به دستاویز محکم الهی چنگ زن که نه بگسلد و نه یاوه گردی پایدار
 آزادانه بر صراط روی با قدمی ثابت، قلبی آرام و استوار
 جانب بهشت گیری سالم و با قرار
 بهشت جاویدان، بالاترین مراتب، که هر کس با محبوب خود دمساز شود
 این موهبتی است از جانب خدای که سپاسش واجب است، مهربان پروردگار
 عزیز و با شوکت، پادشاه با اقتدار
 با پروردگارا- برده که با فضل و انعامت پروریدی از روز نخست
 ندانسته نافرمانی کرد، گفتی: اگر باز گردد گنااهش بیامری

اینک باز گشتم تجاوزم را بیامرز
 بار پروردگارا - کرداری ندارم جز ولاء احمد و خاندان والایش
 همتای رسول و وصی او آزمون گشته با بلایا وهم فاطمه و دو فرزندش
 سپید رویان، زیور عرش و کرسی
 از آن پس علی و فرزندش محمد و هم جعفر صادق و موسی راهبر
 باز علی و آنکه سرور جوادان محمد و بعد علی هادی کامور
 و حسن آنکه مهدی را برآورد

[صفحه ۲۲۴]

بار خدایا، پیاس اینانم عزت دنیا بخش و هم راحت در گور
 در زندگی باز پسین ایمنی از عذاب و پرده بر گناهان و سیرابی از کوثر
 و دمساز گشتن با آنان در مقام ارجمند
 ای طلحه اگر پایان دفترت بر این نسق باشد، دلهره و اضطراب نباشد
 طلحه ای باشی نیک انجام، و پاداشت بر خدای جهانیان در فرجام
 آری پروردگار مهربان مرا بس
 و از چکامه اوست در ستایش امیر المومنین (ع):
 - من کفالت کسی را پذیرفتم که رسول خدایش در میان انبوه گفت:
 - به رستاخیز سوارانی به محشر آیند: ما پنج سواریم که ششمی نداریم
 - از آن میان، من بر براق سواریم و پاره تنم فاطمه دنبال من روان
 - در آن روز ناقه عضبای من پاکش محمل او خواهد بود. بهر سوی دوان
 - پدرم ابراهیم خلیل حق بر تکاوری رهوار، شوکت ما در آنروز باشد پدیدار
 - برادرم صالح بر ناقه الهی پیشاپیش من در صحرای محشر کامگار
 - و علی بر شتری سپید از شترهای بهشتی سوار، چه گویم در وصف آن شاهباز
 - پرچم سپاس را بنام خدای یکتای پسندیده در دست دارد بر سر من فراز
 - بر سر او تاجی مرصع از نور، درخشان و تابان چون آفتاب
 - پرتو نورش عرصه رستاخیز را روشن ساخته، و چه با شکوه
 - تاجی که هفتاد کنگره دارد، کنگره رخشان چون اختر پرفروغ
 - سپاس گزارم پروردگار خود را بر نعمت ولاءشان فراوان و بی حساب
 قصیده ای دارد که در ماتم حسین سبط فداکار رسول سروده است:
 - ای ماه تابان که دیر نپائیدی، در ماتم تو است که نوحه سرا گشته ام
 - ای چرخ غدار، گردش ناموزونت حوادث نامطلوب بیار آورد
 - بعد از عاشورای حسین وای بر من، شوخی و طرب گوارا است؟

- ای ماه تاباه راه کربلا گرفتی تا بامت رسم زندگی آموزی و هم راه رستگاری

[صفحه ۲۲۵]

و صلاح.

- از این رو، دین خدا حله شاهوار به تن کرد و شرک بال و پر فرو هشت.
- از این رو، صبح شرکت تاریکی گرفت و شام دین روشنائی یافت.
- نامه نگاهشتند و به کربلا پیش خواندند، شتابان آمد تا حقیقت خالص مشهود گردد.
- و چون به وعده گاه رسید، ازو کناره گرفتند، بلکه به سویش تاختند.
- دشت صاف را از نیزه و شمشیر چون جنگلی انبوه آراسته در کشتنش شتاب کردند.
- دوستانش به دفاع برخاستند و با شمشیر و نیزه هم آغوش گشتند.
- هفتادتن در میان هفتاد هزار لشکر، مجروح و غرقه خون بر زمین افتاد.
- جملگی شربت شهادت نوشیدند، جامی که از پیش مهیا بود.
- حسین بر ایشان بتاخت و شمشیرهای پهن به سویش شتافت.
- ای خشم‌خدای مباد که به ناله و فریادشان رحم آوری.
- بالاخره تنها و تشنه از میان دشمن برگشت، و همچنان تشنه و تنها رفته بود.
- پیوسته، مرغ جانش به سوی جانان پر می کشید، تا پیک حق در رسید. گفت:
- بیائید. بیائید این جرعه خون دلم را بریزید که مرا سوی عالم بالا خواندند.
- هجوم بردند بر سرش: آن یک سرش برید و آن دیگر بازویش.
- پدرم قربان آن تشنه کامان که خشکیده لب سوی جانان پر کشیدند.
- پدرم فدای آن چهره‌های تابناک که سپیده دم سر در قدم جانان کردند.
- پدرم فدای آن تنهای عریان که از خون، جامه گلگون ساختند.
- ای سروان من ای زادگان علی دین خدا در ماتم شما شیون و زاری آغاز کرد.
- کعبه و حجر و هم صفا و مروه از وحشت فقدان شما به خود لرزان و ریگزار دشتها با در آغوش گرفتن پیکر شریفان روح افزاست.

[صفحه ۲۲۶]

- با فقدان شما ارکان دین ویران گشت، قرآن و مثنای باسوره‌های فرقانی.
- خدای بر آنها رحمت نیاورد که شما را دشمن گرفتند و بر آنان که پیرو شمایند رحمت فراوان باد.
- در ثنای امام صادق گوید:
- مهار شتر را سوی مزار بقیع بچرخان و درود فراوان بر جعفر بن محمد نثار کن.
- بگواهی زاده دخت محمد ای پسر علی ای فروغ هدایت که قابل انکار نیست.

- ای صادق راست گفتار که خدایت به راستی گواه است و گواهی او بس.
- پدرت رهبر، زاده ات رهبر، خودت رهبر ای پرتو جان یکتا پرستان.
- زاده رسول توئی که دوستی اهل بیت و راه و رسم ولایت را بنیاد نهادی.
- ششمین فروغ جاوید پرچم هدایت آنکه آئین ولایت شما نیاموخت سرگشته و گمراه ماند.
- و در قصیده که امیر المومنین را ثنا خوان گشته می گوید:
- خدایش از میان خلق برگزید و حامل قرآن ساخت، او به سرشت خلق داناست.
- با تنزیل سوره های محکم و استوار، دستوری روشن و تابناکش عطا کرد.
- پرتو خود را براو افکند و صلا داد: برخیز که اینک توئی مژده بخش و بیم ده از خطر.
- بصیرت آشکار گشت و کوری رخت بر بست، گمراهی پشت کرد و فریبکاری نفرت بار.
- آنگاه علی را وصی خود ساخت، به به از این وصی: سرپرستی گزین و یاوری نیک.
- در ضمن قصیده که در ستایش ائمه طاهرين سروده چنین می گوید:

[صفحه ۲۲۷]

- رسول حق به جانشینی خود نام شش تن و شش تن را صریحا یاد کرد، که همگان پیشوایند و صاحب برهان.
- درود صاحب عرش بر او باد و رحمت و رضوانش پیوسته بر او ریزان. و در قصیده دگر گوید:
- گفتی " : براثا " خانه مریم است، این حدیثی است کثر با ضعف روایان.
- " براثا " خانه عیسی زاده مریم است. پناهگاه پیامبران، جایگاه اختران.
- و هم خانه اوصیا پیامبران وماوایشان در دوران باستان.
- هفتاد وصی، بعد از هفتاد پیامبر مرسل، پیشانی عبودیت بر این درگاه سایان.
- آخرین آنان پیشوای ما علی است که در آنجا نماز برد، این است حدیث شایگان.
- قصیده طولانی دیگر دارد که خاندان رسول را ستایش کرده، از آن جمله:
- نبینی جبریل که در آسمانهای افراشته مقرب است، کار گزار اراده الهی.
- به خاندان رسول گوید " : من از شما میم " چه کسی همشان آنهاست اگر صاحب انصافی.
- آری آل طه از هر که پای بر توده خاک نهاده، شریفتر و از هر که چشم به دنیا گشوده، کریمتر.
- کلمات تابناکی که بر ساقه عرش می درخشند و ببرکت آنان گناهان آدم بخشیده شود با کرامت و مرحمت.
- برکات و عنایاتی که بر سر همگان فرو ریخت و مومنین را در بر گرفت.
- یاد آنان، خود عمل صالحی است که برای ابدی بر جاست و بالاترین پاداش بر آن مهیا.
- آنان، خود صلوات زاکیات و درود تابناک اند که در تشهد نماز بر آن صلا دهند.
- و حرم امن الهی که دوستانشان ایمن و دشمنان از عذاب الهی بی امان.
- هر که خواهد دیده به دیدار حق باز کند بدیشان نگردد و هر که خواهد در

[صفحه ۲۲۸]

کنار حق آرام گیرد، کنار آنان جوید و همانها کشتی نوح اند که هر که از آن کناره ماند هلاک ابد یابد.
 - هر که خواهد خانه حق پوید، در خانه آنان کوید، و هر که خواهد به ریسمان حق آویزد و سوی سما خیزد، بدامن آنان چنگ یازد، اینان دستاویز محکم الهی اند که دست همگان گیرند.
 - و هم نامهای نیکوی حق اند که ره که خدا را با نام ایشان خواند، به مراد رسد، کس را ازیشان گریزی نیست.

هم الوجه وجه الله الجنب جنبه
 و هم فلک نوح خاب عنه المخلف

هم الباب باب الله و الجبل جبله
 و عروته الوثقی تواری و تکنف

و اسماوه الحسنی التي من دعابها
 اجیب فما للناس عنها تحرف

سمعانی در کتاب "انساب" می نویسد که: عونی شاعری شیعه مسکله بود صحابه را در شعر خود یاد کرد و ببدی بر شمرد، در قصیده آن آغازش چنین است:
 لیس الوقوف علی الاطلاع من شانی...

شنیدم که چون عمر عبدالعزیز بشنید که عونی صحابه را ناسزار گوید، فرمان کرد تا با چوبش بزدند تا بمرد.
 امینی گوید: نام عونی و عصر زندگانی او و هم مزار او بر سمعانی پنهان مانده که چنین سخنی بر زبان رانده است، این قصیده ای که نام برده، از قصائد ابو محمد عبد الله بن عمار برقی شاعر اهل بیت است که در نزد متوکل از او سعایت بردند و همین قصیده را که قافیه نون دارد. بر او خواندند، دستور داد: "زبانش قطع کنند و دیوان شعرش بسوزند" و چنان کردند، نامبرده از این زخم پس از چند روز رخت به دار بقا کشید و این در سال ۲۴۵ هجری بود، از این قصیده نونیه این چند بیت است:

فهو الذی امتحن الله القلوب به
 عما یجمع من کفر و ایمان

- اوست که خداوند دل‌های مردم را با دوستی و ولایتش آزمون کرد که کفر آرند یا ایمان.

[صفحه ۲۲۹]

- خدای صاحب شان، اراده فرمود که در مقام و مرتبه فضل بی نظیر باشد.
 - آنها که در صدد ابطال شما بر آمدند، دچار خشم و عصیان الهی گشتند.

- ممکن نیست حق شما را زیر پا گذارند، جز اینکه آیات قرآن را زیر پا نهند.
- از این رو خلافت را به اهل بیت گذارید، که بیگانه اید و آنان پیوند رسول.

[صفحه ۲۳۰]

غدیریه ابن حماد عبدی

اشاره

- سلطان عشق را گو: چه سازم که معشوقم جفا پیشه است، بفریادم رس
- آتش اشتیاقی که در دل نهان دارم آشکار سازم، یا صبر و تحمل پیش گیرم؟
- اگر شعله عشق را سرپوش نهم، بی شک تار و پود وجودم خاکستر شود.
- جز این چاره نیست که برخی بر ملا شود و برخی پنهان، نهان داشتن تمام آلام چه مشکل است.
- درون من خالی از عشق و دلدادگی بود، شب که سر به بالش می نهادم آرام و قرار داشتم.
- آهو وشی دل از کفم ربود که زبان از ستایش و تمجیدش عاجز است.
- پریچهری که الهه زیبایی در برابرش خجل و شرمسار و از مقابله او در فرار است.
- سبحان الله از این زیبایی و حسن بی همال، ولی شگفت میاورید که خدا حسن آفرین است.
- مرا خواند. بی درنگ لیبک اجابت گفتم، اگر الهه زیبایی نبود، چنین شتاب نمی گرفتم.

[صفحه ۲۳۱]

- جانم را با آنچه داشتم در پای او ریختم، جان و مال را در پای پریچهران ریزند.
- سی بهار، دمساز بودم، و شبهای تار چون خورشیدش در بر گرفتم.
- اگر دشمن، عیجوتی کرد، و یا دوست زبان به ملامت گشود، پس گوش انداختم.
- و چون پیریم آغاز شد و سپیدی مو بالا گرفت، چونانکه شعاع خورشید تابش کند.
- روز وصل را با شب هجران بدل ساخت، و چنینم گمان نمی رفت.
- وصلش را جویا شدم، مرا راند، سوگند خورد که نخواهدم پذیرفت.
- گریخت، چنانکه هموارد حیدر گریخت، روز نبرد که از سم ستوران فضا تیره و تار گشت.
- روزی که با مشرکین مقابل شد، و از شمشیرش مرگ می بارید.
- تیغ پیچانی چون مار سپید، لغزنده چونانکه مور بر سنگ خارا لغزد.
- هنگامی که از نیام بر کشد و در میدان نبرد گوید: منم حیدر لرزه بر کوهسار افتد.
- با همان تیغ، خاک بر دهان "مرحب" کرده به خونس کشید و "عمرو" زاده "ود." را
- با همان تیغ، ستون اسلام راست شد و آئین فطرت کمال پذیرفت.

تا آنجا که می گوید:

- اوست کوبنده سرها، قهرمانی که با ضرب شمشیرش " نوفل " دلاور بخاک در غلطید.
- جبریل شگفت زده، با فریاد تکبیر و تهلیل راه آسمان گرفت: وه چه جوانمردی

اخو المصطفی یوم الغدير و صنوه
و مضجعه فی لحدہ و المغسل

برادر مصطفی در روز " غدیر " و هم‌ریشه اش، آنکه پیکر رسول را شست و در گور نهاد.

[صفحه ۲۳۲]

- به خاطر او خورشید بازگشت تا نمازش به وقت فضیلت باشد.
- و پس از نماز، راه مغرب گرفت چون شهابی که سوی شیطان پرتاب گردد.
- مگر احمد مختار نگفت: گاهی که بر جهاز شتران بالا رفت:
- علی تنها برادر من است، و این شرافت با دستور جبرئیل امین
- بفرمان حق، علی پس از من جانشین من باشد، و وصی من که هر چه خواهد کند.
- هلا نافرمان او نافرمان من است و نافرمان من نافرمان خدا: خدای صاحب جمال.
- هلا او جان است و من جان او، این است نص قرآن و وحی آسمان.
- هلا من در میان شما چون شهر علمم و علی در آن شهر، هر که خواهد راه شهر گیرد.
- هلا او سرور شما و صاحب اختیار شماست، بهترین داور و داد گستر.
- همه گفتند: به حکومت او رضامندیم: قطع و فصل کارها و تمشیت امور ما با اوست.
- فضل دیگری خاطر نشان سازم که شما را بس باشد، آن روز که با سپاه جانب یثرب گرفت.
- همگان از تشنگی به ستوه بودند، دیری پدیدار شد و راهبی کامل و دانشمند.
- بانگ برکشید و فریادش زد، راهب از بیم به خود لرزید.
- وحشترده از بالای دیر سر کشید. گفتمش: ای پارسا در اینجا آبی هست.
- گفت: آب از کجا؟ سرزمینی سنگلاخ و کوهساری خشک؟
- ولی خبر آسمانی انجیل حاکی است که در این نزدیکی آبگاهی باشد با فاصله دو فرسنگ.
- و نیندش جز پیامبری پاک و یا جانشین او والا و برتر.
- بنام خدا. پیش رفت و جستجو کرد، راهب دیر با مراقبت و کنجکاوای پائید.

[صفحه ۲۳۳]

- مهار تکاور بکشید و سواران در رکابش متوقف گشتند، آتش تشنگی شرر بر جانهای کشید.

- فرمود: ای سواران همین جاست، زیر گامهایتان، هر که آب خواهد فرود آید.
- پاسی نگذشت که زمین را کاویدند صخره پدیدار شد که از جای نمی‌جنبید.
- چونان نقره صاف و سپید، گویا سوده نقره بر آن پاشیده‌اند یا طلای ناب.
- فرمود: بر کنید همگان بکوشیدند و صخره از جای نجنبید.
- گفتند: یا علی این صخره است صاف و لغزان، همگان خسته گشتیم و وامانده.
- دست یازید، بعد از آنکه از زین بر زمین جست و صخره را از جان بر کند.
- و چون گوی چوبین به کناری افکند، آبی سرد و گوارا پدیدار گشت.
- آشامیدند تا سیراب گشتند، صخره را بر جای اول نهاد، نه خست و نه در مانده.
- راهب دیر که این حال بدید، با شتاب فرود آمد و دست آن سرور ببوسید.
- در حضور همگان اسلام آورد، گفت: گمانم نامت آلی باشد. آری چنین است.
- تمام قصیده صد و چهار بیت است، تنها پنجاه بیت آن در اینجا نقل شد.
- ابن حماد غدیری دیگری در ثنای امیر المومنین سروده است، از آن جمله:

لعمرك يا فتى يوم الغدير
لانت المرء اولى بالامور

- بجان خودت سوگند، ای جوانمرد " غدیر " که توئی آزاد مرد، سالار و سرور.
- توئی برادر مصطفی برترین خلائق، و هم جان او در مباحله با خصم.
- توئی هم‌ریشه با رسول و داماد پاکش: پدر شبر و شیر.
- تو آن آزاد مردی که به دنیا ارج ننهادی، آری علی در این ویژگی یکتاست.
- چشمه ای جوشان از دل کوه سر بر آورد، به سان گردن شتر.
- مغنی با شتاب آمدش: مژده باد اینک آب خروشان فرمودش بشارت به وارثان.

[صفحه ۲۳۴]

- بخدا سوگند که آنرا وقف کردم: سیل در راه کردگار، عزتمند با اقتدار.
- می فرمود: ای دنیای پست دیگری را بفریب که من مفتون نخواهم گشت.
- با همسرش فاطمه در برابر آزارها صبوری گرفتند و به والاترین پاداش صابران رسیدند.
- ام ایمن گفت: " نیمروزی " هنگام استراحت، بدیدار زهرا شدم.
- پیش رفتم، شکفتا دست آسیا ناله کنان می چرخید، فاطمه ناپیدا.
- بر در حجره شدم، با دلهره و اضطراب به در کوفتم، پاسخی نداد.
- نزد مصطفی شرفیاب گشتم و آنچه دیده و شنیده باز گفتم.
- فرمود: سپاس پروردگار که این نعمت گرانبار به دخترم بخشیده زهرای بردبار.

- خدایش خسته و کوفته یافت، سنگینی خواب را بر او غالب ساخت. وه چه پر منت.
 - "- فرشته ای بر دستاسیا موکل فرمود تا گندمش آرد نمود " خرم و شادان بازگشتم.
 - همو بود که با فرمان حق عقد او با هرای پاک طینت در آسمانها برگزار شد:
 - کابین او خمس زمین مقرر گشت، از منابع طبیعی و آنچه بر آن روید و زاید.
 - علی است سالار مردان، و زهرا، سرور زنان و اینهم والاترین کابین.
 - دو فرزندش شبیر و شبر بر همه خلائق فزون آمدند، این است لطف کردگار.
 - دوستی آنان را، پاداش مصطفی ساخت در برابر مزد رسالت و تبلیغ احکام.
- بیان:

در این قصیده، به پاره ای از مناقب امیر المومنین علیه السلام اشاره کرده است:
از جمله " حدیث مواخات و برادری " که در جلد سوم ص ۱۲۵ - ۱۱۲ گذشت، و هم داستان مباحله که علی به منزله جان شریف رسول خدا نامبردار شده.

[صفحه ۲۳۵]

و از جمله " حدیث چشمه ینبع " است، ابن سمان در کتاب " موافقه " حدیث را تخریج کرده و محب الدین طبری در " ریاض النضره " ج ۲ ص ۲۲۸، از او نقل کرده.

عمر در دوران خلافت زمین ینبع را در اختیار علی نهاد، علی زمین دیگریم در کنار آن خریداری کرده و در آن چشمه حفر کرد، در ضمن کندو کاو، ناگهان آب جوشان و خروشان به پهنای گردن شتر بیرون جست، علی در کناری خستگی می گرفت، کارگرش مژدگانی آورد، فرمود: به وارثان مژده دهید. و آنگاه به عنوان صدقه جاریه در راه خدا سیل کرد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۶۰ می نویسد: در خبر ست که مردی از راه رسید و بدو گفت: مژده باد که در زمین شما چشمه خروشان سر بر آورد فرمود: بشر الوارث بشر الوارث تکرار می کرد که به وارث مژده برید. بعد آن زمین را بر فقراء وقف فرمود و همان لحظه وقفنامه را برنگاشت.

حموی در معجم البلدان ج ۸ ص ۲۵۶ و سمهودی در وفاه الوفاج ج ۲ ص ۳۹۳ و نیز دیگران به صدقات جاریه امیر المومنین در ینبع اشاره کرده اند.

و از جمله سخن آن سرور است که فرمود: " یا دنیا غری غیری " جمعی ازحافظان حدیث اسناد آنرا در کتاب خود آورده اند، چنانکه در ج ۲ ص ۲۸۷ کتابمان الغدير گذشت.

و از جمله حدیث " دست آسیا " است جمعی از حافظان حدیث از زبان ابی ذر غفاری آورده اند، گفت: رسول خدا او را در پی علی فرستاد، دید در خانه علی آسیائی می چرخد و چرخاننده پیدا نیست، رسول را خبر برد، فرمود: ای اباذر ندانسته ای که خدا را فرشتگانی است که در پهنه گیتی روانند، مامور گشته اند که آل محمد را یاری دهند؟

[صفحه ۲۳۶]

و از جمله حدیث ازدواج صدیقه کبری است که شرح آن در جمله ۲ ص ۳۱۹ - ۳۱۵، ج ۳ ص ۲۰ گذشت.

- و از جمله نزول آیه مودت است که تفصیل آن در جلد ۲ ص ۳۱۱ - ۳۰۶ یاد شده است.
- غدیریه سوم در مدح امیر المومنین علیه السلام:
- خدا را خشنود کن و شیطان را خشمناک، تا به روز حشر، رضوان الهی دریابی.
 - دوستی خود را برای آنان که ولاءشان از جانب خدا فرض گشته، خالص ساز.
 - خاندان پیامبر، محمد سرور جهانیان، آنکه نزد خدای، والاترین جایگاه دارد.
 - گروهی که دین و دنیا به وجود آنان قوام گرفته، چون ارکان دنیا و دین اند.
 - گروهی که اخلاص در محبتشان مایه امان و ایمنی از مخاوف باشد.
 - گروهی که طاعت آنان طاعت حق و نافرمانیشان نافرمانی خدای رحمان است.
 - آنان خودراه مستقیم خدایند و دوستی آنان، روز حشر، در ترازوی عمل گرانبار.
 - خدایشان به خاطر آزمایش خلائق، محک حق و باطل و تشخیص ضلالت و هدایت ساخت.
 - بنیان شریعت را با مراقبت نگهبان گشته، دروغ و بهتان را از ساحت آن زدوده اند.
 - قرآن مجید، طاعت آنان را بر تمام خلائق حتم و مسجل ساخت، از قرآن بشنو.
 - حدیث و خبر متواتر گشت که محمد رسول حق، ما را به دوستی و رعایت آنان سفارش کرد.

[صفحه ۲۳۷]

- رسولی که ریک بیابان در کف دستش ثنا خوان گشت تا گواه رسالت او باشد.
- رسولی که خداوند قرآن مجید را بر او نازل کرد تا بر همه علوم حجت و برهان گردد.
- آنکه " روز غدیر " وصی خود را به جهانیان معرفی کرد تا اساس ایمان کامل شود.

من ذالہ یوم الغدیر فضیلہ
اذ لا تطیق بفضلہ جحدانا

- کیست که فضیلت " روز غدیر " ویژه اوست، و کس انکار نتواند کرد؟
 - کی است خورنده مرغ بریان که افتخار آن قابل تردید و کتمان نیست؟
 - کی است که بر کوی حری میوه بهشتی تناول کرد و خدایش اناری به هدیه فرستاد؟
 - آنکه خدای آسمانها سوره هل اتی در ثنایش نازل کرد و حورو غلمان پاداش نهاد.
 - آنکه احمد مرسل از مکارم او پرده برداشت، مکارمی که خدا بهیچ بشری عطا نفرمود.
 - آنکه جز نجیب زاده دوستش نگیرد، مادری نجیب که حق شوهر شناخت و فرمان حق برد.
- و در غدیریه دیگری، ویژه این عید سعید چنین سروده است:

یا عید یوم الغدیر
عد بالهناء و السرور

- (ای روز غدیر ای روز سعید هر ساله در آی، با عیش و سرور)
- ای روز غدیر در نیمروز تو گشت، علی سالار و امیر.
- صبحگاهان جبرئیل امین فرود آمد از جانب خدای به زمین.
- گفت: ای احمد والا پایگاه، فرود آی در کنار این آبگاه.

[صفحه ۲۳۸]

- فرمان خلافت برسان و گرنه فرمانهای دگر نیابد سامان.
- بی درنگ فرود آورد همگان و خود بر شد بر جهاز شتران.
- گفت: فرمان از جانب خدای در رسید، خدای لطیف و خبیر.
- که علی را جانشین خودسازم در کنار این غدیر.
- پذیرفتند: بیعت کردند، از این رو در جهانیان باشد بی نظیر.
- پیشوای پیشوایان است، سالار صغیر و کبیر.
- راهی است به رشد و صلاح، پرتوی چیره بر آفتاب منیر.
- حجت الهی است پس از من، بر کافر بدسکال.
- از پس او بدرهای تابان به شمار ماههای سال.
- نامهای آنان در میان قرآن، فراوان خوانند حافظان.
- در دفتر موسی و عیسی مسطور و هم مکتوب در زبور.
- هماره در لوح محفوظ، می درخشد در میان سطور.
- فرشتگان الهی به زیارت آن روند، وه چه کتیبه رخشان؟
- خدای را گواه گرفت و هم جمع حاضران را که فرمان حق بگذاشت.
- آنگاه سالار غدیر را بخواند و علی از میان انبوه برخاست.
- با دست پیمان بستند و با دل به مخالفت برخاستند.
- خدای داند، چه کینه ها در سینه ها نهفتند.
- و غدیریه دیگر باز هم در ستایش امیرالمومنین صلوات الله علیه:
- علی عالی، جز برادرش محمد، در جهان همتا ندارد

[صفحه ۲۳۹]

- جان خود را برخی او کرد و در بسترش خوابید، آنگاه که قریش بدو روی آوردند.
- در " طائف " خلوت کرد و با او به راز نشست، یاران حاضرش گفتند:
- خلوتت با علی به درازا کشید؟ بیاسخ گفت و حق گفت:

- من رازی نداشتم، خدای عزتمند آگاه با او راز گفت:

و قال فی خم ان علیا

خلیفه بعده امیر

- و در " غدیر خم " فرمود علی بعد از او جانشین و سالار است.
- در خانه همگان را به مسجد بست، جز او، سینه ها از کینه پر جوش شد.
- از هر ناهنجاری درباره علی زبان نکشیدند، و بدخواهی آغاز کردند.
- فرمود: " شما از علی چه می‌خواهید؟ خدا خود شنوا و بیناست.
- من راه شما را به مسجد مسدود نکردم، خدای مقتدر چنین فرمود.
- ای یاران من فرمان حق بردم، خدای مهربان و غفور. "
- این ویژگی گواه است که علی از هر آلایشی پاک است.
- در قصیده دیگری که روز غدیر را یاد کرده و علی را ثنا خوان گشته چنین سروده:
- خدای به احمد فرمود: رسم خلافت را به قریش ابلاغ کن، من ترا نگهبان از دشمنانم.
- اگر این فرمان ابلاغ نکنی، ابلاغ فرامین دگر بی ثمر است.

فانزل بالحجج غدیر خم

و جاء به و نادى المسلمینا

- حاجیان را در " غدیر خم " منزل داد، علی را آورد و همگان را بخواند.
- دست او را برافراشت، چنانکه حاضران دیدند و شناختند.
- وه چه گرمی آنکه دستش افراشته شد، چه گرمی آنکه دستش بیافراشت.
- فرمود: و همگان ساکت و خاموش سخن او می شنیدند:

[صفحه ۲۴۰]

- هلا این برادر من است و وصی بر حق، عهد گزار و وام پرداز.
- هلا هر که من سالار اویم این سالار اوست، گواه باشید.
- خدای مهر ورزد با هر که علی را سالار گیرد و خشم گیرد با هر که او را دشمن بدخواه گردد.
- حدیثی از جابر رسیده است، که مومنین را با مهر علی آزمون می نمودیم.
- هر که علی را دوست بود، مومن می شناختیم، و منافقان معرف خود بودند
- با دشمنی علی، هلا مرگ بر آنها از جان ما چه می خواهند
- این سخن همه انصار است، سخن عارف آزمون.

- با دشمنی علی، منافقین را آزمودیم و نفاقشان را بر ملا کردیم.
باز هم قصیده دیار در ثنای امیر المومنین و یاد غدیر خم، از جمله:

یوم الغدير لا شرف الايام
و اجلها قدرا على الاسلام

- روز غدیر در تاریخ اسلام، شریفترین و گرامیترین روزهاست.
- روزی که خدا، پیشوای ما را معرفی فرمود، وصی پیامبر، پیشوای پیشوایان.
- پیامبر، بر جهاز شتران، دست علی را برافراشت و فرمود به همگان:
- هر که را من سالار و سرپرستم، علی سالار و سرور است، این وحی دانای عزتمند است.
- این وزیر من است در زندگی، و پس از مرگ جانشین و قائم مقام.
- کردگارا آنکه به سالاری او گردن نهد، بدو مهر ورز، و آنکه به دشمنی خیزد میغوض دار.

[صفحه ۲۴۱]

- هجوم آوردند برای بیعتی که اکمال دین و اتمام نعمت الهی در آن بود.
قصیده دیگر هم در یاد روز غدیر، سروده، از آن جمله:
- خواستی نصوص امامت را ابطال و اجماع صحابه را تایید کنی.
- آیا براستی سخن رسول نشنیدی که روز غدیر، به چه آئین طنین افکند؟
- هلا این سالار شماست، طاعتش بجان بپذیرید. وای بر نافرمان
- بدو گفت: توئی برادر من، چونانکه هارون برادر موسی بود، و او خرم گشت.
- بدو گفت: توئی دروازه شهر دانشم، هر که خواهد بهره یاب گردد.
- و شما را گفت: علی بهترین داور شماست، و شما بدادگری هر کس گردن نهادید.
- هنگام تبلیغ سوره براءت، خدا پیشوای امت را معرفی کرد. فریبت ندهند.
- در قرآنش، جان رسول نامیده روز مباحله، وه چه با خشوع آمد.
- آن روز که میان یاران، برادری استوار نمود، او را به برادری خود سرافراز فرمود.
- آن روز که مرغ بریان به انتظار بماند و پیامبر حق، خدا را بازاری بخواند:
- پروردگارا برانگیز آنکه به در گاهت محبوبتر است تا در کنارم بر این سفره نشیند.
- نیایش پیامبر به پایان نرسید که علی آمد و باز گردید.
- سه نوبت، و آخر بار، در را بکوفت و از جای بر کند.

فقال النبي له ادخل فقد
اطلت احتباسك يا ذا الصلع

- پیامبرش فرمود: در آی که دیر آمدی ای اصلح.
- گفت: اینک سومین نوبت است که آمدم و خدمت عذر آورد.
- با خشم به خادم نگریست: از چه برادرم را باز گرداندی؟
- بکیفر این کردار، پیسی فاحشی به صورت او نمودار گشت در میان ابرو.

[صفحه ۲۴۲]

- حال، از چه برگزیدید، جز آنرا که خدایتان برگزید و پیورید.
 - کجا با این نصوص برابر آید، اجماع کنیه و ران جاه طلب؟
 - قسمتی از قصیده دیگر که در ثنای حیدر سروده:
 - سوال کردی از " حیدر " و مرا مشکل افتاد، پاسخ این سوال در حد من نیست.
 - خدایش همنام خود علی نامید، از این رو در مقام و رتبه، سر به فلک سائید.
 - خدایش از جهانیان برگزید، و بر شاهراه حقیقت چون علم هدایت بر کشید.
 - روز غدیر، برای او، پیمان طاعت گرفت، پیمانی استوار و زفت.
 - و آن روز که مصطفی در میان اصحاب عقد برادری بست، وصی او برادر و همتا گشت.
 - دامن حقیقت را از لوث ضلال و حیرت شست، از این رو پای بر فرق جواز نهاد.
 - فرشتگان آسمانش، حیدر فاروق نام کردند، بفرمان ذو الجلال.
 - پیش از همگان، رسالت احمد را از جان و دل تصدیق نمود - از این رو نامش صدیق بود.
 - اگر دیگران مدعی این اسامی و القاب اند، باید که گواه موثقی آرند.
- به حدیثی اشاره دارد که در جلد دوم ص ۳۱۴ - ۳۱۲ و جز سوم ص ۱۸۷، بدین مضمون گذشت که علی صدیق این امت و فاروق آنان است.

باز هم قصیده دگر:

- ای تک سوار صحرا که شترت سبکبال و تازان می رود، و اشتیاق پیشاپیش آن.

لله ما احظاک من رجل له
عند الغری لبانه لا تمنع

[صفحه ۲۴۳]

- خدارا، چه کامیابی عظیمی نصیب گشت، هر که سوی نجف آید حاجاتش رواست.
- پرتوانوارش بر جان دلت بتابد و فروغ ولایتش دمیدن گیرد.

جدت به نور الهدی مستودع
فی ضمنه العلم البطین الانزع

- مزاری که مشعل فروزان هدایتش در بر است، و پرچم علم و طهارتش بر در.
- مزاری که نسیم خوشبویش دلیل زائران است و نور تابانش راهبر آنان.
- مزاری که عرصه آن بوستان دلاویز مومنین است و دل‌هایشان مشتاق آن سامان.
- مزاری که در آن رضوان و آمرزش جای گرفته و هم ایمان و فضیلتی که انتظار توان برد.
- مزاری که فرشتگان عالم به طواف آن احرام بندند و مناسک زیارت در آن جمع یابند.
- برخی با خضوع، در برابر فضل آن مقام بپا خاسته و برخی در سجود و رکوع.
- به آرامگاهش که فرا رسیدی خاک آن در بیوس، با قلب خاشع و اشک ریزان.
- بگو: درود بر تو ای سالار آزادگان که کردارم بر او نمایان و سخنم را شنواست.
- شرفیاب گشتم تا دیدارت کنم، سلام گویم و شرط ولایت بجای آرم، ای صاحب اقتدار.
- باشد که روز رستاخیز شفیع باشی، هوای توام در دل بود که سویت شتابان گشتم و این عشق تو است که شفیع در گاهت ساخته ام.

- شگفتا از این کوران که نور ولایت نبینند، با آنکه چون خور درخشان و تابان است.
- گویا، آنچه را مهیمن عزیز در قرآن فرا خوانده، نشنیده اند و نیافته اند.
- نه این است که پیروی راهنمای هدایت شایسته تر است، همانکه نجات بخش است؟

[صفحه ۲۴۴]

- مگر او همان حصاری نیست که میان منافق و مومن حجاب شود، و دروازه دارد که نالایقان را با گرز آتشین برانند؟ - همان دروازه که داخل آن رحمت الهی است و بیرون شکنجه رسوا؟
- نابخردانه، راه رشد و صلاح را پس از پیامبرشان ترک گفتند و در گمراهی سر خورده تباہ شدند.
- آنکه از افتخارات آزادی دم زند، کجا تواند با او برابر شود که در کودکی بر جهانیان سرور گشت.
- بخدا سوگند وصی پیامبر، در اثر خواری از پای نشست، آنها خوارتر از این بودند.
- بلکه می خواست حجت الهی بر آنان تمام و در دنیا و آخرت رسوای همگان باشند.
- روز غدیر، با او راه خیانت گرفتند و بیعت او را ضایع گذاشتند.
- ای فرمانده بهشت و دوزخ به عشقت سوگند، سوگندی راست که از دل مومن پاک خیزد.
- توئی " صراط مستقیم " بر گذرگاه دوزخ، ای علی ما را در پناه خود گیر!
- برستاخیز، جام آب حیات، خنک و گوارا در دست تو است، دوست را سیراب و دشمن را محروم سازی.
- کلید دوزخ و بهشت در دست تو است، این یک در آتش سوزان و آن یک را در بوستان جای دهی.
- من عشق تو را در دل کاشتم، هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

باز هم غدیریه در ستایش امیرالمومنین:

[صفحه ۲۴۵]

- علی در بارگاه خداوند گارش گرانقدر و والاست، گرچه ملامت سرگشتگان فراوان است.
- علی دستاویز محکم الهی است، هر کس بدان چنگ یازد، از گسستن باک ندارد.
- چه شبهای تار، سرگرم راز و نیاز، و چه روزهای گرم سوزان روزه‌دار؟
- در چه گردابهای مرگ خیزی که فرو رفت و چه ارکان دینی که برافروخت؟
- از این رو پیامبرش از جهانیان برادری بر کشید، وه چه بهره شایان و چه رستگاری؟
- و روز غدیر، بر همگانش میرو سالار نمود، و از آن پیش امامی بودمقتدای انام.

هو المختلی فی بدر اروس صیدها

کما تختلی شهب البزاه حمامها

- در پیکار " بدر " سرهای دلیران را کند، چونانکه شاهین تیزچنگال سر از تن جوجگان.
- صاحب افتخار " روز خبیر " و آن پرچمی که مرد سیاه چرده با رسوائی شکست باز آورد.
- فرمود: فردایش به مردی سپارم که لبیک گوین حق و حرمت آن نگهدارد.
- فرمود: پرچم مرا بگیر، و مردانه راه خبیر پیش گیر، تا پرچم من در دست تو است، بیم هزیمتش نیست.
- امیرالمومنین دامن مردی به کمر زد و با پرچم رسول رهسپر گشت، نصرت الهی پیشاپیش آن.
- در دژ را برکند و کناری فکند، و دشمنان را شربت مرگ چشانید.
- مرحب خبیری که قهرمان دلیران بود. بخون کشید، و دماغ یهودیان را به خاک مالید.
- از او پرس که در " سلح " چه کرد و چه دماری از روزگار " عمرو " بر آورد آنگاه

[صفحه ۲۴۶]

- که آتش جنگ شعله ور بود.
 - و دلهای دلیران می طپید و زبانها از ترس در کام می جنبید.
 - در برابرش کس قد مردانگی افراشت که با شمشیر تیز، پرد گیان او را در ماتم گذاشت.
 - فرمود: ای علی توئی که پس از من با تاویل قرآن با سرکشان پیکار خواهی کرد:
 - از این رو با " ناکثین " که عهد او در جمل شکستند، جنگید. روز صفین از " قاسطین " دمار کشید.
 - و درروز " نهروان " خون " مارقین " بریخت، و سرها از پیکرها فرو ریخت.
- باز هم غدیریه در ثنای امیرالمومنین صلوات الله علیه:

ولاء المرتضى عددى
ليومى فى الورث و غدى

امير النحل مولى الخلق
فى خم على الابد

- مهر مرتضى اندوخته اين جهان است و هم فرداى من.
- شاه خوبان، سالار جهانيان، در غدیر خم برای ابد.
- آن روز که به دستور حق، دست‌ها کشیده با او پیمان بستند.
- همتای مصطفی در شرف و مقام، نه بیش و نه کم.
- "جنب الله" در کتب آسمانی، و دیدبان یکتای صمد.
- مادر گیتی مانندش را نزاید، نه و نه زائید.

مجلی الکرب يوم الحرب فى بدر و فى احد
و خبير و النصير کذا و سلع خندق البلد

- آنکه روز نبرد، غبار غم از چهره‌ها زدود: روز "بدر" و "احد".
- روز "خبر" و یهود بنی نصیر، همین سان، و در کوه "سلع" خندق بلد
- های و هوی جنگ که بالا گیرد، با قلبی آرام و استوار.

[صفحه ۲۴۷]

- دلاوران یاوه گردند از بیم شیرمرد، یکه سوار
- جانها به لب آمده در گرو نفسها و نفسها به شمار.
- از هیبت و صولتش نعره‌ها خاموش، گویا دیاری نیست در میان.
- تنها چکاچکک شمشیر است که بر کله خود نوازد یا بر درع و خفتان.
- عبدی، شاعر مورد نظر، غدیریه‌های فراوانی را درد، که باز هم برخی بیاید و از بقیه صرف نظر می‌گردد.

شرح حال شاعر

- ابو الحسن، علی بن حماد بن عبید الله بن حماد عدوی عبدی بصری.
- حماد، پدر شاعر، نیز از شعرای اهل بیت است، چنانکه فرزندش - همین عبدی مورد نظر - در قصیده‌ای یاد کرده:
- این کمینه بنده شماست "علی" نام و نیز پدرش "حماد" ادیب، بنده شما بود.
- پدرم پیش از من در رثای شما شعر سرود و مرا گفت از این راه سر نتابم.

شاعر ما از بزرگان شیعه و دانشمندی است یگانه، از صدرنشینان یزم ادب و حافظان حدیث که با شیخ صدوق و امثال او معاصر بوده است. "نجاشی" عصر او را درک کرده و در رجالش می نویسد که او را دیده ام. ولی تالیفات ابو احمد جلودی بصری، در گذشته سال ۴۳۲ را، با یک واسطه از روایت می کند که شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری، در گذشته سال ۴۱۱ باشد. در این صورت، شاعر ما عبدی از مشایخ غضائری است که در سلسله اجازات نامی معروف و شهرتی بسزا دارد، و از اساتید محدثین است، و در جلالت قدر شاعر و توثیق و مهارت او در علم حدیث، همین بس که مانند غضائری شیخی سترک از او روایت می کند. و اما در فن شعر، بی تردید از شهسواران خطه سخن است که پرچم فصاحت

[صفحه ۲۴۸]

بر سر هر کوی و برزن افروخته و با علم بلاغت در میدان شعر و ادب تاخته، کلمات شاهوارش در صفوف فشرده منظم، و قصائد آبدارش چون درج گهر منتظم، نامش در الفبای رجال و ادب مذکور، و شعرش در معاجم ادبی مسطور است. در مدح و ثناء، سوک و رثای اهل بیت، فراوان شعر سروده و خوب هم از عهده بر آمده، و در ستایش آنان، چنان داد سخن داده و بی پروا به میدان دشمن تاخته که این شهر آشوبش از جانبازان و مجاهدین شعراء این خاندان شمرده است. اشعار او را، از مدیحه و ماتم، علامه سماوی در یک دفتر جمع آورده و از ۲۲۰۰ بیت افزون آمده، بیشتر چکامه هایش گواه سخندانی و سند پیشتازی او در فن معانی و دلیل نقش آفرینی او در نکته سنجی و قافیه پردازی است، چونانکه از بضاعت وافرش در علم و دانش و مهارت و بصیرتش در فن حدیث خبر می دهد. و اینکه هر چه داشته، در راه نشر فضائل خاندان حق "آل الله" بذل کرده، حقائق و واقعیات پشت پرده را از اینجا و آنجا در شعر خود گرد آورده و آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر یافته در نصرت مذهب حق انتشار داده و همگان را به شاهراه هدایت خوانده است.

از این رو شعرش از بافندگی و خیال پردازی بدور است، بلکه باید گفت: زبان استدلال و مخاصمه داشته و تنظیم کننده شواهد و اسناد و گویای مذهب علوی اوست.

نجم الدین عمری در کتاب "مجدی" در شرح زندگی زید بن علی بن الحسین می نویسد: ابو علی ابن دانیال که از خویشان من بود - خدایش رحمت کناد - قصیده بر من خواند که شیخ ابوالحسن، علی بن حماد بن عبید عبدی، شاعر بصری - رحمت خدا بر او باد - سراینده قصیده، خودش باز گو نموده و بر او قراءت کرده بود: - ابن حماد گوید: جوانی بر من در آمد و گفت: اگر نشناختم، معذور دار. - دل هوای تو داشت که خدمت رسد و از رای و زین تو بهره یاب شود. - می خواهم سوالی مطرح کنم تا فائده برده باشم، گفتم: پرس که جوابی محکم

[صفحه ۲۴۹]

و استوار خواهی شنید.

- گفت: مسئله امامت از چه نزد شما ویژه جعفر گشت نه زید و یا دگران؟
- گفتم: از جانب خدای بزرگ، نصوص قطعی بر امامت پیشوایان رسیده.
- که شمار امامان دوازده است، این گفت خاتم پیامبران است هادی امم.

- نه یکتا بیش و نه کم، مانند دوازده ماه سال.
- درست مانند رسالت که ویژه پیامبران است، همین سان امامت ویژه این خاندان.
- نجم الدین گفته: این سخنی است استوار، و برهانی محکم، از این رو که نیاز بشر به امام و پیشوا - یعنی خلیفه - همچون نیاز آنان به پیامبر است، چه جانشین پیامبر است که باید سنت پیامبر را در هر عهد و زمان برقرار دارد.
- بر می گردیم به دنباله شعر ابن حماد - رحمه الله:
- گفت: امامت، مقرر نخواهد گشت جز برای آنکه با شمشیر آخته قیام کنند.
- از این رو "زید" حائز این مقام است نه جعفر، بهوش آی و فکر کن.
- نجم الدین گفته: در این شعر نام جعفر به فتح راء آمده و این مسلک کوفین است در منع صرف:

فلذکک زید حازها بقیامه
من دون جعفر فادکر و تدبر

- گفتم: با این مقیاس، علی وصی پیامبر، بهره از خلافت نخواهد داشت، بلکه این منصب بایسته عمر است.
- که از شمشیرش کسی در امان نماند. این بافته دروغزنان است.
- بر همین اساس، حسن شهید سبط پیامبر، امامتش باطل است چه او شمشیر بر زمین نهاد.
- عابد سجده بظاهر نه دعوی امامت داشت و نه شمشیر بر کشید، چون یاور نداشت.
- آیا صحیح است که جعفر دشمنان را بر خود بیاشوبد و دعوت خود را علنی

[صفحه ۲۵۰]

سازد با اینکه مامور نشده؟

- نجم الدین گفته: منظور شاعر این است که زید ماموریت داشته.
- گواه مطلب، فرمایش جعفر است، آنگاه که در مرگ زید تسلیتش گفتند.
- اگر عمویم زید پیروز می شد، بخدا سوگند که به عهدش با ما وفا می کرد. ولی پیروز نگشت.
- ابن حماد در این دو شعر به حقیقتی اشاره دارد که از قول حافظ مرزبانی و "کشی" در جلد دوم ص ۲۲۱ و جلد سوم ص ۷۰ گذشت.

ولادت و وفات

به تاریخ ولادت و وفات شاعر هیچیک واقف نگشتیم، ولی می بینیم نجاشی که او را درک کرده و از او روایت نکرده، در صفر سال ۳۷۲ متولد گشته و استادش جلودی که شاعر ما از او روایت کرده، هفدهم ما ذیحجه سال ۳۳۲ در گذشته، از این قرینه می توان بدست آورد که شاعر ما عبدی در اوائل قرن چهارم متولد گشته و اواخر همان سده دیده بر جهان فرو بسته است.

در یک مجموعه خطی بسیار قدیمی، قصیده از ابن حماد بدست آوردیم، که برخی ابیات آنرا ابن شهر آشوب به عبدی کوفی [سفیان بن مصعب] منسوب داشته که شرح حالش در جلد دوم ص ۲۹۴ گذشت، دیگران هم مانند بیاضی در "صراط المستقیم" از

ابن شهر آشوب تبعیت کرده اند، که صحیح نیست، قصیده این است:

اسائلتی عما الاقی من الاسی
سلی اللیل عنی هل اجن اذا جنا؟

- ای که از رنج درونم پرسی، از شب تار پرس: آیا دیوانه ام؟
- تا خیرت دهد که شعله های عشق در وجودم شعله کشد، چون شعله خاموشد شعله دگر بیفروزد.
- می گوئی: شب گویا نیست، پیکر نزارم بنگر و حال درونم واپرس.
- اگر باز هم تردید کنی. جانم فدایت، از سیلاب اشکم پرس که دیده ام را

[صفحه ۲۵۱]

مجروح کرد.

- دوستان من اگر از حال ما بی خبر نبودید، لذات زندگی سرگرمتان نمی ساخت.
- ما را فراموش کردید و با دیگران سرگرم شدید، راه هجران گرفتید، و ما چنان نبودیم.
- عهد بستید که خیانت نورزید، به دوستی سوگند که مرتکب خیانت شدید و نشدیم.

غدرتم و لم نغدر و ختمت و لم نخن
وحلتم عن العهد القديم و ماخنا

- گفتید، و گفت خود زیر پا نهادید، ما بر همان گفت صادقانه خود پائیدیم.
- خواب ناز گوارای شماست، با اینکه دیدگان ما بر آتش قرار ندارد و بعد از شما نخواهیدیم؟
- در ساحت شما بارفرو نهادیم تا جانی تازه کنیم، ولی جز سوز و گداز طرفی نیستیم.
- اگر دیدارمان مکروه شماست کوچ کرده میرویم و مانند شما از دوستی دیرینه دست می کشیم.
- و مهر دیگری را در دل می پرورانیم، جفا از شما است نه از ما.
- بیائید و انصاف دهید، ادعای واهی مکنید، راه افراط مپوئید بلکه سختی درست آورید.
- کاش راه انصاف می گرفتید ولی مسجل می شد که نصف از شما و هشت یک از آن ما.
- هر گاه خورشید بدمد یاد شما باشم و چون پنهان شود با غم و اندوه دمساز گردم.
- بر غریب این دیار نوحه سرا گشته ام و خود غریب عشق و دل، از خانه و کاشانه دور مانده ام.
- در معاشرت با دوستانم صاف و مخلص بودم، ندانستم که دوستی رو بزوال است.

[صفحه ۲۵۲]

- روزگاری سرخوش بودیم، چون سپری شد، از حسرت خون گریستیم.
- بخدا سوگند که همواره مشتاق دیدارم، و پس از هجران شما، دیده بر هم ننهادم.
- آب گوارا نوشیدم و اگر نوشیدم گوارا نبود. مگر اینکه باز بر سر دوستی رویم.
- آتش عشق از دل بیرون نگشت، ولی بار ندامت بر دل بماند.
- بار سفر نبستند؛ مگر اینکه خون ما حلال دانستند، گویا از جان بما نزدیکتر بودند.
- اینکه بینی راه بغداد کمتر گیرم، به خاطر سرگردانی شماست و دوری گزیدن از ما.
- پندارد که خاطر آسوده سازم و دل به مهر دگری بندم؟ چه گمان ناهنجاری؟! ای نجدیان! خدا نگهدار. به شما امید بستیم ولی تیر ما به سنگ آمد.
- رواست که سرورم حسین با یاران که چون اختران رخشان همراه بدر تابان بودند، لگد کوب سم ستوران شوند؟
- خواهرش زینب همراه دخترش که شمر را با شمشیر آخته بر سر حسین دیدند.
- به دامنش آویختند که دست از حسین بدار! و ما را قربانی او ساز.
- رگهای گردنش برید و سرش بر سر نی کرد، چون خورشید که از ابر کناره گیرد.
- فریاد خواهرش زینب، بلند شد "وای بر من" و دست و گریبان از خون او رنگین کرد.
- هلا! ای رسول خدا، یا جدا. اینک بنی امیه کین خود را از ما جست.
- اسیر گشتیم چونانکه بردگان به خواری اسیر گردند، گرد جهانمان گردانده در بدر کردند.
- زندگی من با گریه و سوز بر آنان به سر آید ناله ی اندوهم بر روزگار باقی است.
- هلا! لعنت خدا بر آنان که ستمکاری بر اهل بیت را بنیان نهادند و آنها که بدین راه رفتند.

[صفحه ۲۵۳]

- ای خاندان احمد همواره مدح و ثنایتان گویم و بر دشمنانتان جز ناسزا و نفرین نثار نسازم.
- کیست که به مدح و ثنایم سزاوارتر باشد، شمائید گرامی ترین کس که احرام بست و قربانی کرد.
- براق، جد شما را به آسمانها برد، تا آنجا که با خدای گیتی قاب قوسین یا کمتر فاصله ماند.
- صورتی از پیکر علی پدران در آسمانها است که همواره صبح و شام زیارتگاه فرشتگان است.
- او همان "صدیق امت" است که ایمان آورده، راه تقوی گرفت، بخشید نه کم چه پاداش بهشتی را باور داشت.
- خدای صاحب عرش، در قرآنش "جنب الله" نامیده، و دستاویز محکم، و دیدبان، و رخسار حق، و گوش شنوا.
- پشت پیامبرش محمد را بدو محکم ساخت، از این رو در حوادث روزگار بدو تکیه کرد.
- در علم و شجاعت و سماحت یکتا و منفردش ساخت، جلالتش نام برند و کردارش بر شمارند.
- چونان دریاست که عنبرش بر سر آید و در مرجان از قعرش بزیاید.
- هر گاه دلاوران همورد را نام بریم، برای حیدر همتا و هموردی شناسیم.
- بهنگام نبرد، از شجاعت، در گرداب مرگ شناور گردد، و شیران بیشه را از ترس او دل در بر نماند.
- هر که او را درپهنه نبرد ببیند، مرگ را با چشم بنگرد که از این سو و آن سویش بخواند.
- شعله جنگ که بالا گیرد و جنگاوران خشمگین پیاپی شمشیر زنند.

- چشمها از خون سر مه کشد، و دهانها کف بر لب آورده کبود گردد.

[صفحه ۲۵۴]

- سنان نیزه ها را چون اختران شبرنگ بینی و بر بالای آن غبار جنگ را چون شب تار.
- آنگاه که چهره علی دیدار گردد، توده دلاوران چنان پراکنده شوند که رمه گوسفندان از شیر ژیان.
- جوانمردی که در دست چپ مرگ و با دست راست صلح و صفا تقدیم کند.

فکم بطل اردی و کم مرهب اودی
و کم معدم اغنی و کم سائل اقنی

- چه بسیار قهرمان که بخاک افکند، و هیولا که هلاک نمود، چه بسیار فقیر که بی نیاز کرد و گدائی که گنجور ساخت.
- بر نیازمندان، بی حساب، ببخشد و هیچگاه منت نهد. - اگر جزئی از جود و سماحتش بین جهانیان پخش شود، کسی را بخل و خست نماند.

- هر آنکه دستی به سخاوت بخشنده دارد، چون نیک بنگری راه و روش او را دنبال کند.
- هر ثنائی که من گفتم و دیگران گویند، امیر المومنین علی لایق آن است.
- آنکه به مهر ولایت چنگ نزند زیانکار است به ابد، و روز رستاخیز دندان ندامت بهم ساید.
- از این رو با اخلاص دل در گرو او دارم و در همه حال خود را چاکر او شناسم.
- درود خدا بر شما باد ای خاندان احمد مادام که قمری بر شاخساران بر شده نغمه سراید.
- مهرش اجر رسالت است، ایمان آوردیم و پذیرفتیم.

و عهدکم الماخوذ فی الذرلم نقل
لاخذه: کلا. و لا کیف اوانی؟

قبلنا و اوفینا به ثم خانکم
اناس و ماخنا و حالوا و ما حلنا

- در عالم ذر (نطفه) که پیمان ولایت گرفتند، نگفتیم: نه. چرا؟ از کجا؟
- پذیرفتیم و راه وفا گرفتیم، جمعی خیانت کردند و نکردیم، باز گشتند و نگشتیم.

[صفحه ۲۵۵]

- پاکید، از شما رسم پاکی آموختیم، خجسته اید، از این رو خجسته گشتیم.

- آنچه خواسته شما بود، همان خواستیم، آنچه مکروهتان بود پیرامونش نگشتیم، هر چه فرمودید، پسند کرده پذیرفتیم.
- بندگان آزاده شمائیم، دل‌های ما سوی شما پر می‌کشد، آری دوست به دوست مشتاق است.
- از دل و جان سوی مزارتان روانیم، و اگر با سر و چشم زیارت آئیم، حق شما را ادا کرده ایم.
- اگر در راه شما پاره پاره شویم. دل از مهر شما باز نگیریم.
- ما این مهر کیشی از پدران آموختیم و چون بمیریم، فرزندان بمیراث برند.
- مهر شما بهترین تجارت فردا است که نه مغبون شویم و نه از زیان ترسیم.
- از چه ثنا خوانتان نباشم، با آنکه خدایتان در کتب آسمانی به نیکی ثنا خوان است.
- پدر شماست که فردای رستاخیز، جهانیان را دو بخش کند: بخشی در نار و بخشی در بهشت عدن.

و انتم لنا غوث و امن و رحمه
فما منکم بد و لا عنکم مغنی

- پناهگاه مائید و مایه امن و رحمت، از شما گریزی نیست و نه از شما بی نیاز توان جست.
- دانسته ایم که اگر دل به مهر شما نبندیم، طاعت ما قبول در گاه حق نخواهد بود.
- به رستاخیز، سوی شما باز گردیم، هنگامی که با شتاب سر از گور برداریم.
- بازپرسی و حساب خلایق با شماست که گروه گروه به پای میزان در آئیم.
- مهر شما مقیاس طاعت است، سعیدتر آنکه وزنه اش سنگین تر است.
- روزی که بر حوض کوثر در آئیم، تشنه ماند آنکه عیش براند و سیراب آنکه بخود خواند.
- راهداری بهشت با شماست، خوشا بر ما که با فرمانتان از "صراط" بگذریم.

[صفحه ۲۵۶]

- وای بر ناصبیان مگر چه گناهی مرتکب شده ایم جز اینکه به آئین شما گرویدیم.
- اگر گناه ما همین است، بی‌یقین نه باز گردیم و نه مردود شویم.
- از شما بردیدند و خاندان شما را ترک کردند، ما هم از آنان بریدیم، از این رو تهمت رفض بر ما نهادند.
- مائیم که در ذات حق جز عدل و داد گستری اعتقاد نکردیم، خدا را تنزیه کرده یکتا شناختیم.

و هم شبهوا الله العلی بخلقه
فقالوا: خلقنا للمعاصی و اجرنا

فلو شاء لم نکفر و لو شاء اکفرنا
و لو شاء لم نومن و لو شاء آما

- و آنان خدای را با خلق شبیه گرفتند، گفتند: برای گناهمان آفریدند و مجبور بودیم.
- اگر خدای خواهد کافر نشویم و اگر خواهد شویم، اگر خواهد ایمان آوریم و نخواهد نیاوریم.
- گفتند: رسول خدا کسی را انتخاب نفرمود، ما خود خلیفه اختیار کردیم.
- گفتیم: آری شما خود منشور خلافت صادر کرده اید از این رو شما بر امام خود سرورید شما تباه گشتید و به فضل خدا تباه نگشتیم.
- ولی ما همان حیدر را انتخاب کردیم که خدایش روز غدیر منشور خلافت بنام او کرد. نه بدعت نهادیم و نه راه جور گرفتیم.
- برستاخیز که همگان گرد آئیم، جزای این انتخاب خود را در کنار بینیم.
- به دست خود اساس دین خود را ویران کردید. دین بی اساس پوشالی است.
- مائیم که از جانب خدای با پرتوی روشن گام زدیم. خدایا ما را ثابت بدار و پرتومان بیفزا.
- امید "ابن حماد" به پروردگارش نیکو است، سزاوار است که نا امید نگردد.
- پایه عظمت ما بدست "شن بن افسی" نهاده شد، و ما نگهبان آن بودیم

[صفحه ۲۵۷]

خدایش خیر داد.

- پس از "قیس" مجد و عظمت پدر، مرا بس، مقام و رتبه "عبد قیس" مرا مهیاست.
- "تمیم" خالوی من است، افتخاری است که بر افتخارات ما افزون گشته.
- این جواهر منظوم، برای سینه عروسان گرد نیامده، مدح و ثنائی است که در آن گفتگو نیست.

و لا ظل او اضحی و لا راح و اغتدی

تامل لاعین تراه و لا لحنا

- از آن روز که شعر فصیح بر صاحبان خرد عرضه شد، شعر دگران از جلوه افتاد.
- بهترین چامه آن است که الفاظ لطیف و دلپسندش با مضامین نغز و بلند زیب و زیور گیرد.
- شعر خود فنی از فنون علم است، اگر از دانش صحیح مایه نگیرد، هذیان است.
- اگر ادیب سخندان شعر بی مایه سراید، از خجالت و شرمساری سر بگریبان بماند.
- و اگر منطلق او رسا باشد، با مضمونی نغز و استوار و لحنی خوشگوار.
- گوشها از شنیدن آن محظوظ گردد، لذتی یابد گوارتر از عهد شباب.
- درهر بیت، و جدی تازه یابد، و چون مست شود، گوید: کاش از سر گیرد.
- باشد که خدایم این چامه از لطف بپذیرد، پاداش فراوان بخشد و میزان عملم را بدان سنگین و گرانبار سازد.
- و درودفرستد بر پاک سرشتان آل احمد، مادام که شب تاریک شود و یا با پشت خمیده راه فرار جوید.
- در قطعه شعر دیگری باز هم امیر المومنین را ثنا گفته:

حدثنا الشيخ الثقة

محمد عن صدقه

روايه متسقه

عن انس عن النبي

رايته على حري

مع على ذي النهي

يقطف قطافى الهوى

شيئا كمثل العنب

فاكلا منه معا

حتى اذا ما شبعنا

[صفحه ۲۵۸]

رايته مرتفعا

فطال منه عجبى

كان طعام الجنة

انزله ذو العزه

هديه للصفوه

من الهدايا النخب

- شيخ ثقة محمد، از صدقه روایتی مسند آورده از انس از رسولخدا (ص).

- دیدمش بر کوه " حری " با علی نشسته، خوشه انگوری از هوا گرفت.

- هر دو تناول نموده سیر شدند، بعد به آسمان بر شد. بسیار شگفت آوردم.

- آن میوه بهشتی بود که خدای عزتمند به برگزیدگان هدیه کرد.

در این قطعه به حدیثی اشاره می کند که محمد بن جریر طبری به سند خود از انس روایت کرده که روزی، رسولخدا بر استرسوار

گشته تا کوه " کدی " روان گشت، آنگاه استر را بمن سپرده فرمود: بفلان موضع روان شو، علی را خواهی یافت که نشسته و به تسبیح پروردگار مشغول است، از منش سلام رسان و بر این استر سوار کرده نزد من آر.

گوید: خدمت علی رفتم، پیغام رساندم، چون به خدمت رسیدم، رسول خدا فرمود: بنشین این مکانی است که هفتاد پیامبر مرسل بر آن قرار گرفته، و من از همه آنان والاترم. با هر یک از آن پیامبران برادر او همراه بوده و تو از همه آنان بهتری.

گوید: این هنگام ابر سفیدی بر سر آن دو سایه افکند، خوشه انگوری از میان ابر آویز شد، رسول خدا تناول می کرد و می فرمود: برادر بخور این هدیه الهی است، بعد از تناول انگور، آب آشامیدند، ابر بالا رفت. رسول خدا فرمود: سوگند بآنکه هرچه خواهد آفریند از این خوشه سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصی تناول کرده اند هیچ پیامبری گرامی تر از من نبوده و هیچ وصی از علی گرامی نیست.

ابن حماد عبدی، قصیده دیگری در ستایش علی (ع) دارد که از " نونیه " عونی استقبال کرده است:

[صفحه ۲۵۹]

ما لابن حماد سوی من حمدت
آثاره و ابهجت غرانه

- ابن حماد تنها یک ممدوح دارد: آنکه آثارش ستوده و شمایلش خجسته و نیکوست.
- آن علی مرتضی است، پاک سرشتی که " عدنان " به وجودش افتخار دارد.

صنو النبی هدیه کهدیه
اذ کل شی شکله عنوانه

- همتای رسول، رفتارش چون رفتار او است و دوست آینه تمام نمای دوست.
- بحق رتبه و وصایت را احراز کرده وام او را پرداخت، آنگاه که وامخواهان گرد آمدند.
- یار خیرخواه مخلص، موقعی که دیگران نفاق پیشه و دورو بودند.
- وارث رسول، پرچم هدایت، امین خاندان، وزیر و هم یار جانی.
- آن جوانمرد شیر صولت که هر گاه در پهنه نبرد نمایان شد، دلاوران سپر افکندند.
- هژبری که اگر شیر ژانش بیند، از هول و هیبت، روان از تنش بپرد.

صقر و لکن صیده صید الوغی
لیث و لکن فرسه فرسانه

- شاهین تیز چنگ است ولی شکارش دلیران، شیر بیشه است ولی طعمه اش پهلوانان.

- دلیری که هر گاه در معرکه جولان گرفت، دلیران دگر از ترس جان ناپدید شدند.

تبکی الطلی ان ضحکت اسیافه
و ترتوی ان عطشت سنانه

- اگر شمشیرش بخندد. خون بگیرد و اگر نوک نیزه اش تشنه ماند از خون دلاوران سیراب گردد.
- روز جنگ، درندگان صحرا دنبالش گیرند، چون در پهنه نبرد مهمان اویند.

[صفحه ۲۶۰]

- جان سلحشوران را در چاه هلاکت به بند کشد، از این رو هم‌آوردان از او بر حذر باشند.

و کم کمی قد قراه فی الوغی
فلیس تخبو ابدانیرانه

- چه دلاورانی که در پهنه نبرد مهمان او گشت، از این رو آتش این مطبخ خاموش نگردد.
- گواه این سلحشوری در نبرد " بدر " و " احد. " مدینه و مکه آشکار شد.
- و " جنگ خبیر " و در " بصره " که ناکثین را بخاک نشانند و هم صفین ونهروان.
- این چنین شیر مردی است که قرآن، از جانب خدای آسمان به ثنای او نازل گشت.

فقوله " ولیکم " فانما
یخص فیها هو، لا فلانه

- فرمود: " انما ولیکم الله " و او را ویژه این ولایت ساخت نه فلان را.
- سه تن: خدا و رسول و " علی: " آنکه در رکوع نماز، زکوه بخشید.
- فرمود: " اذن واعیه " و آن حیدر است که سخن حق را گوش شنواست.
- رسولش دعا فرمود که آنچه گوید و املاء کند، محفوظ دارد و از خاطر نسپارد.
- و فرمود: " و نضع الموازین بالقسط لیوم القیامه " و جز علی برستاخیز " میزان " نباشد.
- وای بر آنکه در برابر علی وزنه اش سبک آید و خوشا بر آنکه سعادتش یار گشته وزنه اش سنگین باشد.
- اوست امیر مومنان، رتبه ای که از خدای یکتا جل شانہ یافته است.
- از قدرت و سلطنت محرومش ساختند، با آنکه حقیقت بر آنها مکشوف بود.
- سالارمان پیشوای بر حق، از حق خود دست کشید، چون یاور نداشت.
- جز چهار تن با او یار نگشت، و آن چهار تن بجان حق سوگند، ارکان اربعه بودند.

- مقداد و عمار یاسر، و تسلیم محض یعنی سلمان وفادار.
- و هم جندب راست گو، ابوذر غفاری که از فرمانش بیرون نگشت.

[صفحه ۲۶۱]

- اگر می خواست، هلاکشان می ساخت، ولی بجا گذاشت تا نسل مومنین بر جای ماند.
از چکامه های عبدی، قصیده ای است که پیشوای سوم سبط شهید را رثا گفته است:

الله ما صنعت فینا ید البین
کم من حشا اقرحت منا و من عین

مالی و للبین؟ لا اهلا بطلعته
کم فرق البین قدما بین الفین

- خدا را، جدائی بروزگار ما چه آورد، که دلها داغدیده و دیده ها اشکبار آمد.
- مرا با جدائی چه کار؟ طلعتش ناخجسته باد چگونه بین دوستان تفرقه انداخت؟
- بسان دو شاخه تر از یکریشه آب می خوردند: شاداب و خرم، با شمایل یکسان.
- در اثر مهر و الفت گویا یک روح باشند و دو پیکر.
- روزگار نتوانست با همه مکر و فسونش، تخم اختلاف در میان پاشد و نه آندو عهد مودت زیر پا گذاشتند.
- آخر، چشم " سفر " به آن دو یار جانی افتاد که بی دغدغه و آرام به زندگی خود ادامه دهند.
- تیر بلائی در کمان نهاد و مصیبتی ببار آورد، بعد از سالها مهر و الفت آندو را از هم جدا کرد:
- یکی در شرق و دیگری در غرب، پراکنده و زار، رانده و اندوهبار.
- آری روزگار، نسبت نسبت به دوستان یکدله حسودتر است که روز وصل را به شب فراق تبدیل کند.
- به روزگار دل میند که رنگ و وارنگ است، با دو چهره و دوزبان.
- جفا کرد بر خاندان محمد که به هر دیارشان پراکنده ساخت: دو تن در یکجانباشند.
- گویا سوگند یاد کرده که آنان را تار و مار سازد، مانند کینه وری سرسخت

[صفحه ۲۶۲]

یا دشمنی خونخواه.

- گروهی در مدینه مدفون گشته اند و جمعی به کربلا و برخی در نجف.
- و هم خاک طوس، و سامرا که چون بغداد، دو بدر تابان در میان گرفته.
- سروران من بر کدامتان افسوس خورم و بر کدام گریه کنم با چشم خون چکان.

- بر حسن مسموم بمویم که مظلوم ماند؟ یا بر حسین که پیکر عریانش میان دو لشکر بخاک افتاد.
- گریم بر آنکه محاسنش با خون خضاب گرفت، صورتش را بر خاک نهاده رگهای گردنش بریدند.
- و زینب که در میان دختران حسین لطمه به صورت می نواخت و اشک بر دو گونه اش شیار انداخته بود.
- فریاد می زد: ای یگانه امید زینب که دست جدائی از کفم ربود.
- بعد از تو روزگارم مباد، و اگر زنده مانم روی خوش نیبم و نه خواب بچشمانم راه کند.
- برادر جان قبل از جدائی سوی من بنگر، بخدا سوگند که فراق دل مرا باتش کشید.
- بنگر به این دختری فاطمه که با ذلت یتیمی و اسیری روبروست.
- هر گاه به پیکر پر خونت نزدیک شود، آن پلید شوم با تازیانه اش بزند و او باز و سپر سازد.
- پناه آورده و فریاد زند: عمه جان جانم بخاطر این دو مصیبت تباہ شد:
- ضرب تازیانه بر پیکر ناتوان و رنجورم، و داغ پدر که بر دل نشسته گرانباتر و جانکاه تر.
- به یگانه باز مانده ات علی بنگر که بی یاور است و با دو زنجیرش به غل بسته اند.
- کیست که بعد از تو بما رحم کند، کیست به این دو اسیر یتیم شفقت آرد.

[صفحه ۲۶۳]

- و حسین سبط، در گرداب مرگ: گاهی دودست به جلو افراشته و گاه به دو زانومی نشیند.
- توان پاسخ ندارد، جز اینکه با چشم حسرت بار بدانها می نگرد.
- همواره چون ابر بهاران بگریم، برای آن دو سرور شهید.
- آن دو سرور شریف که بهترین جهانیان اند از حیث پدر و جد.
- نیاز بران، به درگاه حق، پیشگامان به سوی خدا، دو شفیع روز جزا.
- عارف بمقام خالق، حکیم در میانه خلق. دادگستر، و فرزانه.
- شکبیا در نعمت، شاکر در نعمت، پشت کرده به دنیا، رو آورده به خدا.
- گواه بر خلق، پیشوای بر حق، راستگو از جانب خدا، وه چه با وفا.
- پارسا، پرهیزگار و پاک، با ایمان، شجاع و بی باک.
- حجت بر خلق، فرمانروای پاک سیرت، پاک نهاد با درایت.
- دو پرتو فروزان در عالم اشباح (ذر) و چونانکه رسول فرمود: دو گوشواره عرش.
- دو سیب خوشبو بر دست احمد، و دو نسل گهربار برای علی و فاطمه.
- درود خدا بر روح پاکشان، و سیراب باد تربتشان در پائیز و بهار.
- تا آنجا که گوید:
- ابن حماد را عملی شایسته درگاه نباشد، جز اینکه به دامن " میم و عین " چنگ زده باشد.
- "- میم " یعنی منتهای آرزویم محمد "عین " یعنی علی که نور چشم است.
- درود خدای بر ایشان باد، مادام که خورشید بدمد و سپس راه غروب گیرد.
- این قصیده ۵۷ بیت است که چهل و چهار بیت آن مذکور شد.

و قصیده دارد در سوک سیدالشهدا سبط پیامبر که ضمنا از حدیث غدیر یاد می کند:
- سلام بر آن بارگاهی که در کربلا می درخشد، و پنج پارسائی و جهان دانش درخود نهفته است.

[صفحه ۲۶۴]

- محفل ماتم پیا کن و سیلاب اشک فرو ریز!
- تربت پاکش با سوز دل بیوس و گونه ها بر خاک درش نه.
- بگو ای آرامگاه قدس که پیکر سرورم در بر تو است، سیراب باشی سیراب.
- بناز بر تربت دگران که سزاوار هر گونه افتخار و نازی.
- گل بوستان پیامبر در تو آرام گرفته: آنکه در قلب و دیده مصطفی جای داشت.
- کوه وقار و دریای دانش در تو جا ساخته، آری سرفرازی و بالیدن سزاوار توست.
- پیکری در تو نهان است که با فرو افتادنش ارکان دین فرو ریخت با آنکه استوار بود.
- آنکه جبرئیلش با سرود شادی گهواره جنبان بود، و میکال با تحفه و ارمغان به درگاه.
- آنکه فطرس ملک به آستان همایون پناه جست و به آسمان نیلگون پر کشید.
- آن روز که سپاه " پسر هند " به سوی شتافت تا کینه دل باز جوید.
- آه، خداوندا با شمشیر گلویش شکافتند، جانم فدایش باد.
- با اندوهی جانکاه به خیمه زنان چشم دوخته از غیرت دل خون می خورد.
- آن هنگام که سمنش بازین باژگون غرقه در خون جانب خیمه ها گرفت شیبه کشان.
- پردگیان فریاد نوحه و زاری سر کردند، مو پریشان و مویه کنان.
- از خیمه بیرون شتافتند، با آنکه جامه تقوی و پارسائی به تن داشتند.
- از سوز دل سیلی به صورت نواختند، و با ناله و شیون برون تاختند.
- آوایشان به ماتم و زاری در میان دشمنان بلند بود، چون دیوانگان.
- چادر از سر فرو گذارده بیگانه و خویش از هم باز شناسند.
- و چون سرانور حسین را بر بالای نی دیدند، چون بدر تابان.
- فریاد بی کسی بر آوردند: ای قوم از چه رو اسیر باشیم؟ با آنکه جرمی نیاوردیم.
- از چیست که در میان شما یکتان رسول را یارو یاور نیست؟

[صفحه ۲۶۵]

- بر این سیه کاران خشم و نفرین خدا نثار باد، و لعنتی پیوسته و هموار، در همه روزگار.
- به آنکه بر دوستی آل احمد ملامت کند، بر گو: پیوسته در آتش حسرت سرنگون باش.
- در عوض تشویق و معذرت، زبان به ملامت گشوده ای، آنهم در محبت این خاندان.
- که خدای کیهان، علی پدرشان را به روز " خم " پیشواو رهبر ساخت بر جهانیان؟

- روزی که دست بیعت سپردند همگان، گوئی نه؟ از غدیر خم پرس و جهاز شتران!
- آنکه رسول خدا دانش اولین و آخرین را ویژه او ساخت.
- همان که بر دوش پیامبر گام نهاد، بهتر به گویم: بر عرش خدا پا نهاد.
- و خانه کعبه را از لوٹ بتها پاک کرد: یک یک از بالا به زیر افکند.
- می گفت: "اگر خواستمی، دست بر اختران آسمان سودمی، و چه با اقتدار بودم آن دم."
- همان که خورشید مغرب برای او بازگشت سفید و رخشان.
- همان نماز پسین به وقت بگذاشت، روان شد به سوی مغرب شتابان.
- همان که ساقی کوثر باشد، نوشاند دوست را و محروم سازد دشمنان.
- فرماندار "حشر" که دوزخیان را در دوزخ و بهشتیان را در بهشت جای دهد جاودان.
- خدای را فرشته ای است مقرب، بر صورت علی بر فراز کیهان.
- فرشتگان که شوق لقایش دارند، زیارت شتابند، به از زائر و میزبان.
- همانکه در "صرصر" مرده ای را زنده ساخت، از گورش بر آمد لیک زن.

[صفحه ۲۶۶]

- آن علی که پیامبر خدا، مکرر، در مکررش فرمود، با بانگ بلند:
- توئی رفیق من دمساز من وزیر و خلیفه من، و چه وزیر خردمند!
- توئی جایگزین من همچون هرون جایگزین موسی. از این رو پشتیبان دیگر نخواهم.
- همان که در پهنه میدان "عمر و عبدود" را بر خاک هلاک افکند.
- و در خیبر با دلیری و جسارت از جای برکند.
- فاتحانه پرچم را بر دوش کشید، که روز قبل به دست مردی زبون و ترسو نگون گشت.
- آنکه بفرمان حق جفت فاطمه شد و دیدگانش با میلاد شبر و شبیر روشن گشت.
- و بهم تاب ذو الجلال علی آدم فارتد ذنبه مغفورا
- با شرافت این خاندان توبه آدم به درگاه حق پذیرا شد و گناه او بخشوده آمد.
- به یمن وجودشان آسمان بر جا ماند و گرنه با ساکنانش فرو می ریخت.
- به همراه همین خاندان رسول حق به "مباهله" برخاست، در جهانیان شرافتی بدین پایه سترک توان یافت؟
- در شان این خاندان آیاتی از جانب مقدر مهیم نازل گشت که بس فراوان و شایگان است.
- در سوره های طس و حامیم و سوره رحمن و آیات دگر که دروغ و افترا نیست.
- در این آیه که گوید: "به صورت نطفه اش بیافریدیم تا بیازمائیم، از این رو شنوا و بیناست."
- لطیفه ای است که اگر شناسای حق تامل کند، مقام ارجمندش دریابد.
- ای دوست من اگر از سوره هل اتی و تفسیر آن با خبری گوش فرا ده که گوید:
- "- نیکوکاران از جام شرابی سیراب شوند که چاشنی آن کافور است."
- ویژه آنان، قادر مهیم چشمه بر آورد که به هنگام نوش، در جوش و

[صفحه ۲۶۷]

خروش است.

- به نذرشان وفا کردند و خدایشان ستایش کرد، با آن شرائط کیست که به نذر خود پیاید.
- آری، آنان از حساب و بازجوئی رستاخیز بیمناکند، روزی که شرار شکنجه و عذابش در هوا پیران است.
- خدایشان از آسیب آن روز در پناه گرفت که جز خرمی و نشاط نبینند.
- پیاس صبر و شکیبائی در شدائد، بوستان بهشت و جامه های حریر پاداش گرفتند.
- تکیه زنند بر تختهای زرین در سایه انبوه درختان، نه خورشیدی پیدا و نه سوز سرما.
- جامهای شراب گوارا بچرخ افتد، شرابی که از چشمه قدرت پر شود.
- در پیاله نقره و مینای بلور، وه چه زیبا و خوش تراش.
- جامی دیگر از سلسیل با عطر زنجبیل، که کامرا شیرین و معطر سازد و دل را شفا بخشد.
- در عرصه بهشت به هر سو بنگری، نعمتی پایدار بینی با سلطنتی برقرار.
- جامه ها از تافته سبز که پرتو آن دلرباست.
- حلقه های نقره خام، زیور دست و گردن، از همه والاتر، شراب ناب که خمار از سرها بزداید.
- عبد العزیز جلودی که مردی راستگو و نیکوکر بود، حدیث گفت:
- از راستگویان دگر همچون علائی، که یاد هر دو گرامی باد.
- تا برسد به ابن عباس گفت: جمعی در خدمت رسول خدا بودیم.

[صفحه ۲۶۸]

- دخترش فاطمه بتول گریان و نالان در رسید.
- فرمودش: چیست که ای دختر کم که گریانی و نالان؟ در پاسخ آهسته گفت:
- زنان گردهم جمع آمدند و هر یک به زبانی سرکوفت زدند.
- پدیرت ترا با علی کابین بست، شوهری فقیر و بی مال.
- فرمود: فاطمه جان گوش فرا ده خدایرا سپاس گزار که نعمت سرشاری نصیب کرد.
- جز بفرمان خدای، ترا با علی جفت نکردم، همان خدای که تدبیرش نکو است.
- خدا به جبریل فرمان داد و او با آوای بلند در آسمانها صلا در داد.
- فرشتگان همه فرا آمدند و در " بیت المعمور " گرد جبرئیل انبوه گشتند.
- جبریل به پا خاست و حق ستایش و بزرگ داشت حق بجای گذاشت.
- آنگاه ندا در داد: پروردگارا شاهد باش که فاطمه رابا علی، جوانمرد پاک گوهر، جفت کردم.
- خدای آسمانها فرمود: کابین این فرخنده ازدواج را من مقرر سازم که بالاترین کابین است.
- یک پنجم سود ویژه آب و خاک، و مهر و وداد آنانرا بر همگان فرض و مسلم ساختم.

- بدین هنگام درخت طوبی شاد باش خود را بر حوریان نثار کرد، مشک عنبر و عبیر.
- روایت است از رسولخدا سخنی که در میان امت مشهور است.
- فرمود: در آن اثنا که بهشتیان در بوستانها می خرامند، پرتوی بتابد.

[صفحه ۲۶۹]

- چنان پرتوی که از درخش آن چشمها خیره شود، شگفت آورند و فریاد زنند:
 - مگر نه خدای عزت فرمود: آنجا نه خورشید تابد و نه سوز سرما باشد؟
 - هاتفی بهشتیان را پاسخ دهد: " آرام گیرید، شما از هر آفتی در امانید.
 - سرور و سالارتان علی بازهراء مرضیه سخنی گفت که او را به وجد آورد.
 - این درخش و پرتو از شکر خند مبارک اوست. " حق او را بشناسید و یادش گرامی دارید.
 - ای زادگان احمد به رستاخیز، پشت و پناه من شمائید.
 - به خاطر شما و به فرمان شماست که دوستان سعادت یابند و دشمنان شما در آتش سوزان جای کنند.
 - دوستی شما ذخیره فردای ماست، وه چه ذخیره با برکت و گرامی.
 - باین قصیده چون در و گوهر گوش سپار که همه جد است نه شوخی، شایسته سپاس نه سرزنش.
 - ابیات آن پرداخته فکر و نتیجه احساس علی بن حماد است که چنین با زیب و زیور است.
- قصیده ۹۴ بیت است.

به نام ابن حماد شاعر، در ضمن مجموعه های قدیمی که در نجف اشرف و کاظمیه بدست آمد، قصائد فراوانی دیده شد که اینک فهرست آنرا می نگاریم، و برخی از ابیات منتخبه را عینا درج می کنیم:

۱ - قصیده در ۴۶ بیت و مطلع آن:

یا یوم عاشورا اطلت بکائی
و ترکنتی وقفا علی البرحا

۲ - قصیده در ۳۷ بیت و تمام آن:

هن بالعید ان اردت سوائی
ای عید لمستباح العزاء

- برای تهنیت عید، سراغ دگران گیر آنکه پرچم عزا افراشته عیدش

[صفحه ۲۷۰]

کدام است؟

- در این سوک و ماتم از هر چه عید است، بیگانه ام، مرا با سوز دلم واگذار و بگذر.
- همگان سال نور را با شادی و سرور استقبال کنند، عید من با فریاد زاری شروع شود.
- و چون جامه نو در پوشند، من جامه اندوه و مصیبت به تن بیاریم.
- دگران شراب ناب نوشند، شراب من سرشکی باشد که همراه خون از دیده روان است.
- و چون از وجد و سرور، شادی آغاز کنند، من با شیون و زاری بر حسین ترانه غم ساز کنم.
- اگر بار غمی که از مصیبت او بر دل نشسته، تار و پود وجودم را بر باد دهد، کم است.

ایهنی بعیده من موالیه

ابادتهم ید الاعداء

- آیا سزاوار تهنیت و مبارکباد است، آنکه سرورانش به دست دشمن نابود و هلاک شدند؟
- آه، ای کربلا چه غبار غمی که در تو، بر دل‌های داغدار نشست؟
- بعد از کشته کربلا به جور و سیه کاری شهید شد، باز هم از زندگی برخوردار باشم؟ چه بیحیائی؟
- چگونه شربت آبم گوارا شود، با آنکه حسین، با تشنگی جام بلا را سر کشید؟
- چگونه صبر و قرار گیرم که پیکر شریفش عریان و بی ردا در برابر چشم باشد؟
- چگونه سر شکم چون سیل روان نباشد، که محاسنش از خون خضاب گرفت؟
- پیکر او در بیابان "طف" پامال سم ستوران گشت، و پیکر من بر بستر نرم آرمیده؟
- پدرم فدای زینب باد که چون کنیزانش، از پرده عزت بدر آورده به اسیری بردند.
- و چون بر شهدا گذر کرد و پیکر برادر را عریان و پر خون بر خاک دید.

[صفحه ۲۷۱]

- شتابان به سویش دوید. شمر با دشنام و ستیزش برشمرد، و او آرام و لرزان گفت:
- ای شمر بگذار تا توشه ای از دیدار برادرم برگیرم. این آخرین آرزوی یک اسیر است.
- آیا جدمان رسول خدا را پاس نمی دارید که اینگونه بی آزارم، به ستیز من برخاسته ای؟
- و بعد رو برادر گفت: ای برادر عزیزم از چه مرا در گرداب بلایکه و تنها رها کردی؟
- در این غم جانکاه استخوانم آب شد، پیکرم رنجور و توانم سستی گرفت.
- ای برادر امیدم بود که در مرگ و زندگی غمگسار من باشی، امیدم ناامید گشت.
- اگر می پذیرفتند، جان خود را فدای تومی ساختم، گر چه ناقابل است.
- ای برادر بعد از تو به کسی دل نبند، کورشوم، که دیگر روی جهانیان نیستم.
- آه چه حسرتبار، این فاطمه دخترک تو است که جامه اسیری به تن دارد.
- از سوز ماتم دستی بر سر و دستی دگر بر دل گرفته می نالد.

- می نگرد که پدر تاجدارش در خون طپیده، ریگهای تفتیده کربلا را در مشت می فشارد.
- از شدت ضعف، توان در پای نمانده که سوی پدر خیزد، ناچار با ناله دردناک می گوید:
- پدر جان روز یتیمی و ناتوانی به چه کسی پناه برم؟ درد اندوه و محنت مرا که دوا خواهد کرد؟
- و چون دید که لبهای پدر بی حرکت و تنها چشم اندوهبارش به حسرت نگران است.
- جانب عمه ها دویده گفت: عمه جان، خاک غم بر سرم باد که یتیم شدم.
- ای خاندان احمد درود خدا بر شما باد، تارو زگار باقی است و اختران

[صفحه ۲۷۲]

جوزا پرتو افشان.

- شما از میان خلق، برگزیده خدائید، چنانکه جدتان خاتم پیامبران.
- شما اختران هدایتید، با پرتو شماست که خلق جهان از حیرت و گمراهی برهند.
- من " ابن حمادم " خود باخته آن خاندان که مهر شما ذخیره فردای من است.
- امیدم اینکه سرافکننده نمانم، و به آرزوهای خود کامیاب باشم
- ۳- قصیده با ۷۵ بیت و این سرآغاز:

شجاک نوی الاحبه کیف شاء
بداء لا تصیب له دواء!

۴ - قصیده با ۲۸ بیت و این سرآغاز:

ایفرح من له کبد یدوب
و قلب من صبابته کئیب

۵ - قصیده با ۶۸ بیت و این سرآغاز:

و یک یا عین سحی دمعا سکوبا
و یک یا قلب کن حزینا کئیب

۶ - قصیده با ۷۴ بیت و این سرآغاز:

اتلعابا و قد لاح المشیب
و شیب الراس منقصه و عیب

۷- قصیده با ۶۷ بیت و این سرآغاز:

دعوت الدمع فانسكب انسكابا

و نادیت السلو فما اجابا

و در این قصیده گوید:

- اگر مهر خاندان رسول، گناه است، مرا از این گناه چه باک است.

- مهر ورزم و ثنای خود را نثار قدمشان سازم، و نثار دشمنشان فحش و دشنام.

- ثنای آنان را وسیله معاش خود نساختم، بلکه خواسته دل بود که به جان کوشیدم.

"- ابن حماد: علی " با مدح و ستایش این خاندان جز پاداش الهی را در نظر نخواهد گرفت.

۸- قصیده با ۲۶ بیت و این مطلع:

هل لجسمی من السقام طیب

ام لعینی من الرقاد نصیب

[صفحه ۲۷۳]

۹- قصیده با ۳۰ بیت و این مطلع:

یا اهل بیت رسول الله انکم

لا شرف الخلق جدا غاب او آبا

۱۰- قصیده با ۶۰ بیت و این مطلع:

الدهر فیه طرائف و عجائب

تتری و فیه فوائد و مصائب

۱۱- قصیده با ۳۴ بیت و این مطلع:

ایا من لقلب دائم الحسرات

و من لفجون تسکب العبرات

این قصیده، به سبک تائیه دعبل است و در آخر قصیده گوید:

اليك امين الله نظم قصيده
اماميه تزهو بحسن صفات

على بن حماد دعاها فاقبلت
و همته من اعظم الهممات

شبيه لما قال الخزاعي دعبل
تضمنه الرحمن بالغرفات

مدارس آيات خلت من تلاوه
و مهبط وحى مقفر العرصات

۱۲ - قصیده با ۹۵ بیت و این سر آغاز:

بقاع فى البقيع مقدسات
و اکناف بطيه طبيات

۱۳ - قصیده با ۲۸ بیت و این سر آغاز:

دعنى انوح و اسعد النواحا
مثلى بکى يوم الحسين و ناها

۱۴ - قصیده با ۴۳ بیت و این سر آغاز:

ارى الصبر يبنى و الهموم تزيد
و جسمى يبلى و السقام جديد

۱۵ - قصیده با ۸۶ بیت و این سر آغاز:

ماضى عهد الصبى لوانه عادا

یوما یزودنی من طیه زادا

در این قصیده به استقبال سید اسماعیل حمیری رفته است که در قصیده گوید:

طاف الخیال علینا منک عبادا!

و از این رو عبدی ما در آخر قصیده گوید:

و ازنت ما قال اسماعیل مبتدئا

"طاف الخیال علینا منک عبادا"

۱۶ - قصیده با ۳۷ بیت و این مطلع:

ابک ما عشت بالدموع الغزار

لذراری محمد المختار

۱۷ - قصیده با ۲۹ بیت و این مطلع:

ءآمرتی بالصبر اسرفت فی امری

ایومر مثلی لا ابالك بالصبر

[صفحه ۲۷۴]

۱۸ - قصیده با ۶۰ بیت و این مطلع:

سلامی علی قبر تضمن حیدرا

سلام مشوق ما یطیق التصبرا

و در آخر این قصیده گوید:

- من در دین خود راه افراط نیویم، و نه در مهر "وصی" راه تفصیر گیرم.

- با این روش و آئین روز رستاخیز "علی بن حماد" به ملاقات حق خواهد رفت.

۱۹ - قصیده با ۲۸ بیت و این سرآغاز:

یا لائمی دع ملامی فی الهوی و ذر

فان حب علی قام فی عذری

۲۰ - قصیده با ۶۲ بیت و این سرآغاز:

دعی قلبه داعی الوعید فاسمعا
وداع لبادی شبیه فتورعا

۲۱ - قصیده با ۷۷ بیت و این سرآغاز:

فرقت یا بین شمالا کان مجتمعا
ابعدت عنی حبیبی و السرور معا

۲۲ - قصیده با ۲۵ بیت و این سرآغاز:

خلیلی عج بنا نطل الوقوفا
علی من نوره شمل الطفوفا

۲۳ - قصیده با ۵۲ بیت و این سرآغاز:

خواطر فکری فی الحشاء تجول
و حزنی علی آل النبی يطول

۲۴ - قصیده با ۵۸ بیت و این سرآغاز:

اهجرت یا ذات الجمال دلالا
و جعلت جسمی للصدود خیالا؟

۲۵ - قصیده با ۲۷ بیت و این سرآغاز:

الا ان زین المر فی عمره العقل
و نهج هدی ما فیہ زحلوقه زل

۲۶ - قصیده با ۲۱ بیت و این سرآغاز:

یا علی بن ابی طالب یا ابن المفضل
یا حجاب الله و الباب القديم الازلی

۲۷ - قصیده با ۵۱ بیت و این سرآغاز:

ناجتک اعلام الهدایه فاعلم
واقمت فیها بالطریق الا قوم

فانظر بعین العقل فی عقبی الهوی
واسال عن الدارین ان لم تعلم

۲۸ - قصیده با ۵۵ بیت و این مطلع:

النوم بعد کم علی حرام
من فارق الاحباب کیف ینام؟

[صفحه ۲۷۵]

قصائد دیگری هم در مجموعه های ادبی به علی بن حماد عبدی نسبت یافته ولی سروده ابن حماد دیگری است محمد نام که قرن‌ها بعد چشم به زندگی گشوده است، از جمله قصیده با این مطلع:

لغیر مصاب السبط دمعک ضایع
ولا انت ذا سلو عن الحزن جازع

شاعر، در آخر این قصیده، خود را چنین معرفی کرده است:

لعل ابن حماد محمد عبدکم
له فی غد خیر البریه شافع

- باشد که این بنده شما "محمد بن حماد" را - برستاخیز - بهترین جهانیان شافع آید.

[صفحه ۲۷۶]

غدیریه ابوالفرج رازی

اشاره

تجلی الهدی " یوم الغدير " علی الشبه
و برز ابریز البیان عن الشبه

- بروز غدیر، جلوه حق بر تاریکی شبهات پرتو افکند، و طلای ناب از غش پاک شد.
- خدای عرش، نظام اجتماعی را تکمیل فرمود، چونانکه قرآن مجید بی پرده بیان کرد.
- رسول خدا در اجتماع مسلمانان به پاخاست و بازوی علی یکتا مرد جهان را برافراشت.
- فرمود: هر که را من سالار و سرورم، اینش سرور و سالار است. و چه افتخاری؟!

شرح حال شاعر

ابو الفرج، محمد بن هندوی رازی.
"خاندان هندو" از خاندانهای مشهور امامیه اند که به نشر علم و ادب بپا خاسته اند. در میان این خاندان جمعی با زیور فضل و دانش به افتخارات ویژه نائل آمده، در فن شعر و انشا گامهای وسیع و مثبتی برداشته در فرهنگ رجال با نام و نشان

[صفحه ۲۷۷]

و شهرت علمی و ادبی فراوان یادشده اند.
از جمله: ابو الفرج محمد بن هندو، سر دودمان این بیت شریف است که ابن شهر آشوب در "معالم العلما" از شعرای اهل بیت دانسته، و در صف پرهیزگاران جای داده است.
از جمله: ابو الفرج حسین بن محمد بن هندو است که ثعالبی در یتیمه ج ۳ ص ۳۶۲ به شرح حال او می پردازد، و بعد از اینکه از اصحاب و دوستان صاحب ابن عباد وزیر معروفش شمرده، قسمتی از اشعار او را یاد می نماید و می گوید: سروده های نمکین او فراوان است و مقام را گنجایش ذکر آن نیست، جز اینکه چند بیت، به عنوان نمونه یاد شود، از جمله:
- اگر قله های مجد و عظمت را برافراشته بینی، وحشت مگیر، پیش رو که گام به گام بدان نزدیک شوی.
- نیزه بلند که بینی سر به فلک ساید، از خاک برخیزد و گره گره جانب آسمان گیرد.
و هم این سروده دیگر:

يقولون لی ما بال عينك مذرات

محاسن هذا الطبی ادمعها هطل؟

فقلت زنت عینی بطلعه وجهه

فكان لها من صوب ادمعها غسل

- گویند: دیدگانت را چه آسیب رسید؟ از آنگاه که بدیدار این غزال گشودی اشکبار است.

- گفتم: تیر نگاهم در آغوش رخسارش جای گرفت، از این روش با سیلاب سرشک غسل باید کرد.

و از جمله: ابو الفرج، علی بن الحسین بن محمد بن هندو، شرح حال او در فرهنگهای رجال ادب یاد شده، و همگان دانش سرشار او را ستوده به مهارت او در

[صفحه ۲۷۸]

فن حکمت و فلسفه، طب، انشاء شعر، احساس و ادب اعتراف کرده اند، کتاب "مفتاح طب"، "مقاله مشوقه: پیش گفتار در علم فلک"، کلم روحانیه "از حکمت یونانیان" و "وساطت" بین زبندگان و لوطیان، که جنبه هزل و شوخی دارد، از تالیفات اوست، ضمنا دیوان شعری هم از خود به یادگار نهاده و در سال ۴۲۰ در جرجان بدرود حیات گفته است.

و از سروده های ابو الفرج علی در مضامین تازه و بدیع:

- سنگینی وقارم در برابر آهووشی از دست رفت که چشم جهانیان به سویش دوخته است.

غدا وجهه کعبه للجمال

و فی قلبه الحجر الاسود

- رخسار ماهش "کعبه" زیباپرستان ولی در سینه اش "سنگ سیاه".

- و از سروده های ادیبانه اش:

- بان ماهپاره بگوئید: ترا با صلاح و فساد من چه کار است؟

زود فودا راحلا قلبه

لابدللراحل من زاد

- از لبانت توشه همراه مسافر دلباخته کن، مسافر از زاد و توشه ناگزیر است.

و هم این قطعه دیگر:

- گفتند: چند روزی به دگران پرداز و دل ازدوستان بی وفا بردار، چاره دل همین است.

- ولی این دل به گنجایش مهر آنان ساخته شده، مهر دگران را در آن راه نیست.

و هم این قطعه زیبای دیگر:

- بجان خودت سوگند که به خاطر بدگویان و سخن چینان، از نامه دریغ نکردم.

- بلکه از فراق سیل اشک بر دامنم ریزد و نامه را سیاه کند: نامه سیاه قابل ارسال نیست.

و یا این سروده دگر:

- مرد عائله مند را با افتخار و کمال چکار؟ کسی جانب افتخارات پوید که تنها و یکتاست.

[صفحه ۲۷۹]

- نبینی خورشید عالمتاب که یکتاست، اقطار کیهان در نوردد، و بنات نعش از جای نجبند؟

و این قطعه آخرین:

- آنجا که خوار و بی مقدار شوی، خیمه و خرگاه بیرون زن که خواری فرو مایگی است.

- اگر زیستن در خانمان مایه شکست و نقصان است، ترک گفتن آن با عزت و شرافت توامان است، نه بینی که چون " صندل " در

هندوستان با هیزم برابر است؟

خواننده گرامی فراموش نکند که شرح حال ابو الفرج علی بن هندو، در کتاب " عیون الانباء "، " فوات الوفيات "، " محبوب

القلوب " به " یتیمه الدهر " حواله شده در حالیکه یتیمه از شرح حال او خالی است، بلکه شرح حال پدرش حسین بن محمد در

یتیمه یاد شده است.

اضافات چاپ دوم:

[بلی، ثعالبی شرح حال ابو الفرج علی را در " تتمه یتیمه " ص ۱۴۳ - ۱۳۴ یاد کرده و او را با عبارات زیر ستوده است: در آداب و

علوم دستی کامل و سهمی به سزاداشت و در فن بلاغت فائق و کامیار بود. یگانه روزگار در شعر و احساس و زین. نادره اهل فضل

در صید مضامین بکر و شیرین. پیشوای اهل ادب در نظم جواهر آبدار و لولو تابدار. این همه با پرداخت عبارت شیوا، و دریافت

هدفهای والا. و اوست یادآور نقادان پر فن که اینک شعر من است جادوی سخن.

من در کتاب " یتیمه " فقط شمه از اشعار نخبه او را یاد کردم، چون به تمام سروده های او دست نیافته بودم، اینک در اینجا (تتمه

الیتیمه) فصلی از چکامه های نغز و ساخته های نمکین پر مغز او درج می کنم که در صفحات تاریخ ادب چون معجزه رخشان از

تمام ادب پروران سبق برده است.

[صفحه ۲۸۰]

ثعالبی، بعد از این ثنا و ستایش، اوراقی چند از شعر آبدار، و قسمتی از رساله هزلیه " وساطت " او را زیب و زیور کتابش ساخته

است.]

و از جمله این خاندان: ابو الشرف، فرزند ابو الفرج علی بن حسین بن محمد بن هندو است که صاحب " دمیة القصر " در صفحه

۱۱۳ ضمن شرح حال پدرش از او یاد می کند.

غدیریه که در صدر این فصل نگاشته آمد، گاهی در مجموعه های ادبی به نام ابو الفرج: سلامه بن یحیی موصلی ثبت شده و این

صحیح نیست، زیرا دانشوری که به کتاب " مناقب " ابن شهر آشوب و نیز کتاب " معالم العلماء " ی او واریسی کرده باشد قطع دارد

که ابن شهر آشوب، ابو الفرج موصلی را در هر دو کتاب با نام کوچک یاد می کند، و شاعر ما ابو الفرج را با کنایه و خدا داناتر است.

[صفحه ۲۸۱]

غدیره جعفر بن حسین

قل للذی بفجوره فی شعره ظهرت علامه

- بگوی آن را که پای از گلیم بیرون نهاده و در سروده اش آثار تجاوز آشکار است.
- از بیخردی، دین خود را به گمراهی سرگشته فروخته، چشم طمع به حطام دنیویش دوخته:
- ترا چه رسد - ای ملعون ازل و ابد - که در اسرار امامت سخن ساز کنی؟
- پنداشتی، امامت میراث رسول است، نه حق گفتی و نه شایسته تکریم شدی.
- امامت و پیشوائی با نص رسول است که قائم مقام اوست.

کمقاله فی یوم خم لحیدر لما اقامه

- چونانکه در غدیر خم با حیدر فرمود، آنگاه که او را بپا داشت:
- هر که را من سالار و سرورم، این علی سرور سالار است. و چه بلیغ و رسا فرمود.
- از صاحب خبری پرس، تا بدانی و سر انگشت ندامت به دندان گیری.
- اوست که با شمشیر بران در پهنه پیکار، غبار غم از چهره ها زدود.
- در روز " بدر " که سرورانت از ضرب بازویش به ستوه آمدند.

[صفحه ۲۸۲]

- پدرشان (عباس) در بند اسارت، با ناله و افغان خواب از چشم پیامبر ربود.

- در آئین ما، پیشوا و سالار، آن کسی است که رسولش علنا نام برد و ارکان امامتش استوار کند.

- در میدانهای نبرد که آتش جنگ فروزان شود، شعله های آنرا خاموش سازد.

- اوست قلعه گشای " خیر " بعد از آنکه دگران با فرار، راه سلامت جستند.

- بخدا سوگند اگر جهانیان را با او مقیاس گیرند، با سر ناخنش برابر نیایند.

قاضی ابو المکارم، محمد بن عبد الملک بن احمد بن هبه الله بن ابی جراده حلبی، در گذشته سال ۵۶۵، در شرح قصیده میمیه ابی فراس که به نام " شافیه " شهرت یافته، از مروان بن ابی حفصه شاعر نقل می کند که: در حضور متوکل قطعه شعری خواندم که در آن به رافضی ها تاخته ام، متوکل به عنوان صله، فرمانداری بحرین و یمامه را به من عطا کرد و در حضور همگان چهار خلعت بر تنم بیاراست، قطعه شعر این است:

لکم تراث محمد و بعد لکم تنفی الظلامه

- جانشینی رسول، بمیراث، شما راست، با دادگری شما سیه کاری از میان برخاست.

- دخترزادگان رسول، چشم طمع بمیراث او دوخته اند و کمترین بهره ای ندارند.
- داماد که ارث نبرد، و دختر را جانشینی نسزد.
- آنانکه میراث شما را بخود بستند، جز پشیمانی طرفی نبستند.
- حق وراثت به حقدار رسید.
- اگر حق جانشینی و خلافت دخت رسول را بود، هنگامه قیامت پیا بود.
- میراث او جز بهره شما نیست، نه بخدا سوگند، کرامتی هم نیست.
- اصبحت بین محکم و المبغضین لکم علامه
- اینک منم که با این چکامه ام، میان دوست و دشمن نمایانم.
- مردی که او را جعفر بن حسین خوانند، بر ابن ابی حفصه تاخته و با این شعر:

[صفحه ۲۸۳]

"قل للذی بفجوره" الخ سخن در دهان او شکسته است.

امینی گوید: به گمان اینکه شاعر ما از فرزندان ابو عبد الله حسین بن حجاج بغدادی باشد یا از معاصرین او، در شمار غدیریه سرایان قرن چهارم یاد کردیم، و بیش از این از شرح حال شاعر اطلاعی بدست نیاوردیم. البته غیر از آنچه ذکر شد، غدیریه های فراوانی از سروده های قرن چهارم بدست آوردیم، ولی چون به شرح حال سرایندگان آن واقف نشدیم، از ایراد آن صرف نظر نمودیم.

[صفحه ۲۸۴]

شعراء غدیر در قرن ۵

غدیریه ابوالنجیب طاهر

اشاره

در گذشته ۴۰۱

عید فی یوم "الغدیر" المسلم
و انکر العید علیه المجرم

- آنکه در برابر حق تسلیم است، روز غدیریش عید است، اما مجرم تبهکار در عناد و انکار.
- ای منکران روز غدیر و آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد مرگ بر شما باد!
- خدای تعالی که شوکتش بلند باد، آیتی فرستاد"، امروز آئین شما را به کمال رساندم.

و نعمت هدایت را بر شما تمام فرمودم " آری نصب امام، از نعمت بخشی خداست بر انام.

[صفحه ۲۸۵]

شرح حال شاعر

ابو نجیب، شداد بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به " طاهر " از شعرای اهل بیت است که در رشته های مختلف شعر به نظم گهر پرداخته و بر شاخسار سخن سرود شادی ساز کرده، با احساسی رقیق و عباراتی رشیق و مضامین ژرف و عمیق. اشعار آبدارش در دیوانی گرد آمده است.

ابن شهر آشوب در " معالم العلماء " گوید: از شعراء با شهامت اهل بیت است که بی پروا از فتنه دشمنان، ندای ولایت در داده و به ستایش این خاندان زبان گشاده است.

و در " معجم الادباء " ج ۴ ص ۲۶۱ گوید: از شعراء عضد الدوله فرزند بویه است مهلبی را هم ثنا گفته: شعرش دقیق و اسلوبش لطیف بود. در سال ۴۰۱ در گذشته از جمله شعراو:

- اگر آدمیزاده از امکانات خود خوشنود نباشد و کار نیکی به فرجام نیاورد.

- او را واگذار که رسم تدبیرندان، یک روز خندان است و در برابر سالی گریان.

و از جمله شعراو:

- ای گروه صوفیان ای شیرترین گروهان کیشی پدید آوردید ناستوده و پلید.

- آیا خداوند عزت در قرآن فرمود که چون چارپایان بخورید و رقص کنان جفتک بیندازید؟

و همو گوید:

قلت للقلب: ما دهاک ابن لی

قال لی: بایع الفرانی فرانی

ناظراه فیما جنت ناظراه

او دعانی امت بما او دعانی

[صفحه ۲۸۶]

- به دل گفتم: از چه آشفته بر گو گفت: خباز پسری تارو پودم درید.

- جادوی چشمانش جان مرا خسته، دلش بجوئید تا قلب مرا شفا بخشد یا واگذارید که با درد خود بمیرم.

و نیز گفته:

- سرزمین خدا وسیع است و نعمت دنیا فراوان.

- بآن‌ها که تن به خواری داده بر خاک راه نشسته اند بر گو: سبکبال بار سفر بندید.

و نیز گفته:

- رای مرا بر هم زدید، از آنروز که از دیده ام پنهان شدید روی خوش ندیدم تا باز گشتید.

- شما را با شور و شیدائی من کاری نباشد، بهر چشمی بنگرم، ممکن نیست بهتر از شما بیابم با نگاه مهرآمیز و یا با نفرت و خشم.

و نیز در ج ۳ ص ۱۹۴ "معجم الادباء" گوید: ابو نجیب شاعر گفت: من بیشتر اوقات، در ملازمت وزیر ابو محمد مهلبی (در گذشته سال ۳۵۲) بودم، روزی جامه های خود راشسته و بر روی بند نهاده بودم تا خشک شود، وزیر، چاکری در پی من فرستاد من عذر آوردم، عذر مرا نپذیرفت و با اصرار مرا به حضور خواند، بدو نوشتم:

- چاکرت در زیر بند عریان است، گویا - و خدا نکند - شیطان است.

- جامه می شوید که چرک و فرسودگی در آن شریک ملک است به هیچ وجهی جدا نمی شود، گویا وطن کرده است.

- جامه که از دین و آئین فرسوده تر است، اگر مرا دینی باشد، آنچنانکه مردم را چند دین است.

- این حال و روزگار من بود، قبل از اینکه احسانت دست مرا بگیرد.

- هر که مرا ببند، روی گرداند و گوید - البته هر سخنی را دلائلی در میان است:

- این مرد که تار و پودی از بافته عنکبوت بر تن دارد، آدمیزاد است؟

[صفحه ۲۸۷]

وزیر، برایم جبه فرستاد با یک عمامه و شلوار باضافه ۵۰۰ درهم سیم.

"کتبی" در "فوات الوفيات" ص ۱۶۷ به شرح حال او پرداخته و گوید: شاعری است که ابو محمد مهلبی: وزیر معز الدوله را ثنا گفته و هم عضد الدوله را، وفاتش در حدود سال ۴۰۰ هجری است " و بعد شمه ای از ابیات او را نقل کرده.

و نیز در ص ۱۳۲ ضمن ترجمه وزیر مهلبی، داستان رخت شوئی مزبور را که ما از "معجم الادباء" آوردیم باز گو نموده است.

ترجمه حال شاعر، در "دائرة المعارف بستانی" ج ۲ ص ۳۶۰ نیز مذکور است. مصادر سه گانه که یاد شد، متفقا "ابو نجیب" را کنایه "شداد بن ابراهیم" دانسته‌اند که با لقب "طاهر" معروف بوده، در این صورت، تنها پای یکتن در میان است، نه دو تن چنانکه سرورمان "امین" در کتاب "اعیان الشیعه" پنداشته: یکبار در ج ۱ ص ۳۸۹ شاعر نامبرده را با نام کوچک "شداد" یاد کرده و گوید: در حدود سال ۴۰۰ فوت کرده و دگر بارش در ج ۱ ص ۴۱۱ با نام بزرگش با نام بزرگش "ابو نجیب طاهر جزری" و گوید: عصر زندگی او ناشناخته است.

صاحب "دمیه القصر" در ص ۵۰، این شعر را از شاعر نامبرده یاد می کند:

- بنگر به "ابن شبل" که در عشقبازی چسان کامیاب است، پیوسته قلب دگران بدو مشتاق است.

- اینک دل‌های زنان سرخوش رویش که بدیگران نپردازند، دیروز، چشم مردان شیفته رخسارش، گویا از زنان بیزارند.

عشقوه‌امرد و التحی فعشقنه

الله اکبر لیس یعدم عاشقا

- بی ریش بود و مردان دل‌باخته اش، ریش بر آورده وزنان عاشق‌شیدایش الله اکبر ازین رونق بازارش!

ثعالبی هم در "تتمیم یتیمه الدهر" ج ۱ ص ۴۶ به یاد او پرداخته و از قصیده‌ای که در ستایش سیف الدوله علی بن عبد الله، در گذشته سال ۳۵۶ سروده این سه بیت را برگزیده:

[صفحه ۲۸۸]

و حاجه قیل لی نبه لها عمرا
و نم. فقلت: علی قد تنبه لی

- نیازی داشتم، گفتند: چاره اش بیدار کردن عمر است، بعد از آن راحت بخواب. گفتم علی خود بیدار من است.
- دو علی دارم که در دنیا و آخرت حاجت من از دست آنها رواست.
- "علی بن عبد الله" گل بوستان من، و "علی امیر المومنین" سرور و سالار من.
و از شعر دیگرش:
- به آسمان ننگری که سیلاب اشکش روان گشته، نیشخند رعد و برق با او در مزاح است؟
- کمان رنگینش از دور پیداست، و پنداری بر لب بام است.
- گویا طاقی است از عقیق سرخ و طاق دگراز فیروزه نیلگون. در وسط طاقی از زرناب است.
اضافات چاپ دوم:
[ابن خلکان هم قسمتی از شعر او را در "وفیات الاعیان" ج ۲ ص ۲۳۶، به نقل از دمیه القصر آورده و احساس او را می ستاید.]

[صفحه ۲۸۹]

غدیره شریف رضی

اشاره

۳۵۹-۴۰۶

نطق اللسان عن الضمیر
و البشر عنوان البشیر

- زبان ترجمان دل است، مژده شادی از قیافه پیک پیداست.
- اینک دلها از اضطراب و وحشت آرمید.
- تاریکی از افق ناپدید شده صبح امید دمید.

تا آنجا که گوید:

- بهجت و سرور از ما برید و تنها روز " غدیر " ش سر آشتی بود.
- روزی پر افتخار که وصی رسولش حلقه بر در کوفت و امیر مومنان گشت.
- از این رو دل خنک دار و عشق عاریتی را به معشوق باز گردان.
- ریشه غم و اندوه بر کن و نهال شادی و امید بنشان.
- آن دیگرانند که اندوه دل را با جرعه شراب چاره سازند.
- و چون در جستجوی نعمت شوی، از فضل بی کران به نصیبی جز فراوان قانع مباش.
- که چشم طمع فرو دوزی و از آب دریا به کفی قناعت ورزی.

[صفحه ۲۹۰]

- اینک هنگام آن است که دست تمنا فراز باشد و آرزوها دور و دراز.
 - بادو دست کرم، جود و بخشش کن، نه کم بلکه بسیار.
 - مگذار که دست الحاح و طلب کشیده دارند با آنکه نعمت سرشاراست و بخت کامکار.
 - سپاس و ثنایت بر زبان است و داغ مهرت بر دل آشکار.
 - نک ستایشنامه بکر و نو، همچون درخش بوستان خرم و دلپذیر.
 - از سراینده اش خوشدل و شادان، چون شادی نیزار از آب غدیر.
- تا آخر قصیده.

شرح حال شاعر

شریف رضی، ذو الحسین، ابو الحسن، محمد بن ابی احمد: حسین بن موسی - بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.

مادرش فاطمه خاتون دختر حسین بن ابی محمد: حسن اطروش فرزند علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام.

پدرش ابو احمد، در عهد خلافت سیاسی و دولت آل بویه، صاحب منزلتی بزرگ و والا بود، ابو نصر بها الدین، او را با لقب " طاهر اوحد " امتیاز بخشید. پنج نوبت سرپرستی و نقابت آل ابی طالب را بعهده گرفت، و در حال نقابت رخت از جهان کشید موقیعه دیدگانش تاریک گشته بود.

واگر عزت و اقتدارش نبود، عضد الدوله ناچار نمیشد که او را موقع بازداشت در شهر فارس در دژی محکم و استوار نگه دارد، ابو احمد همواره در آن دژ بود تا عضدالدوله رخت از جهان کشید و فرزندش شرف الدوله او را آزاد نمود، و هنگامی که راهی بغداد شد، به مصاحبت خود برگزید.

[صفحه ۲۹۱]

در خدمات دینی و اجتماعی گام‌های وسیعی برداشته و تلاش و کوششی چشم‌گیر داشته، با سابقه ممتد و قدمی استوار. در سال ۳۰۴ تولد یافته و در شب شنبه ۲۵ جمادی‌الاولی سال ۴۰۰ چشم بر دنیا فرو بسته و چکامه سرایان در سوگ و ماتمش قصیده‌ها سروده‌اند، از جمله دو فرزندش: سید مرتضی و شریف رضی و نیز مهیار دیلمی. و هم‌ابو‌علاء معری با قصیده‌ای که در "سقط الزند" ثبت آمده است.

اما سرورمان شریف رضی، از افتخارات خاندان عترت است، پیشوائی در علم حدیث و ادب و چهره درخشانی از چهره‌های آئین و مذهب. در آنچه از تبار والا گهرش به ارث برده، مقام اول را حائز گشته است:

از علم سرشار، سرشت تابان، اندیشه روشن، مناعت طبع، شیوه‌والا، خاندان پاک: با تباری از نبی و شرافتی از علی، عظمتی از فاطمه و سیادت از کاظم. تا برسد به فضائی چون سیل خروشان، و افتخاراتی چون موج از پس موج بیکران.

هر چند دبیر خوش بیان در ثنا و ستایش او داد سخن دهد، دیدگاه کمالاتش طی نشود، و ژرفای معالی و مکارمش تحدید نگردد، و زبان از وصف روح تابناکش خسته و عاجز ماند، و تمام آنچه در فرهنگ رجال، از مدح و منقبت او برشته نظم و تحریر کشیده‌اند، دون آن مناقب بی‌کران و اخلاق و آداب کریمه است که سرورمان شریف رضی حائز آن گشته است: از فهرست نجاشی گرفته (ص ۲۸۳ (تا یتیمه الدهر ثعالبی) ۳ ر ۱۱۶ (و انساب مجدی و تاریخ مجدی و تاریخ بغداد) ۳ ر ۲۴۶)، کامل ابن اثیر ۹ ر ۸۹، معالم العلماء ۱۳۸، دمیه القصر ۷۳، تاریخ ابن خلکان ۲ ر ۱۰۶، منتظم ابن جوزی ۷ ر ۲۷۹، خلاصه علامه ۸۱، صحاح الاخبار ۶۱، انساب ابی نصر بخاری، عمده الطالب ۱۸۳ تحفه الازهار ابن شدقم، تاریخ ابن کثیر ۱۲ ر ۳، مرآة الجنان ۳ ر ۱۸، شذرات الذهب ۳ ر ۱۸۲، شرح ابن ابی الحدید ۱ ر ۱۰، غایه الاختصار، درجات الرفیعه سید علیخان مدنی، مجالس المومنین ۲۱۰، جامع الاقوال، نسمة السحر یمنی، لسان‌المیزان ۴ ر ۲۲۳، ریاض الجنه

[صفحه ۲۹۲]

زنوزی، روضه البهیة سید علیخان. ملخص‌المقال، رجال ابن ابی جامع، اجازه سماهیجی اتقان. ۱۲۱. منهج‌المقال ۲۹۳ تاسیس الشیعه ۱۰۷، سمیر الحاضر شیخ علی، تنقیح‌المقال ۱۰۷، یتیمه‌عاملی ۱۸ تاریخ داب اللغه ۲ ر ۲۵۷، اعلام زرکلی ۳ ر ۸۸۹، دائره‌بستانی ۱۰ ر ۴۵۸، دائره‌وجدی ۴ ر ۲۵۱، مجله "الهدی" نشریه عراق در جز سوم از سال اول صفحه ۱۰۶، معجم‌المطبوعات.

ضمناً: تحلیل‌مقام و شخصیت "شریف رضی" را در تالیفات ذیل ملاحظه می‌کنید:

۱- نوشته که علامه شیخ عبدالحسین حلی نجفی گرد آورده و مانند مقدمه همراه جز پنجم از تفسیر او بطبع رسیده است. از صفحه ۱ تا ۱۱۲.

۲- گلزار ادبی که نویسنده شهیر "زکی مبارک" در دو جلد بزرگ ترتیب داده و طبع رسیده. بنام "عبقریه شریف رضی".

۳- نوشته علامه شیخ محمد رضا فرزند استادمان حجه الاسلام شیخ هادی کاشف‌الغطاء.

۴- نویسنده معاصر، سید علی اکبر برقی قمی، در کتابی بنام "کاخ دلاویز" شرح حال شریف رضی را منفرداً مورد بحث و تنقیب قرار داده است.

اضافات چاپ دوم:

[امینی گوید: سید برقی، مردی بود نیک‌روش، پاک‌دامن و از پیش‌تازان میدان فضل و ادب، ولی در این سال‌های اخیر، به جانبداری از حزبی پست و گمراه برخاست و پناه بر خدا، چنان به سر در آمد که از مقام و موقعیت علمی به دره بدنامی سقوط کرد. خداوند ما را از هر گونه لغزش محفوظ و از هراشتباهی در امان بدارد، و از پایان سوء در پناه گیرد.]

۵- نوشته دکتر "محفوظ" در ۲۵۰ صفحه بنام "الشریف الرضی" که در بیروت مطبعه ریحانی به چاپ رسیده است.

۶- نوشته فرزندم، محمد هادی امینی، کتابی مستقل.

[صفحه ۲۹۳]

ضمنا برخی از جوانان فرومایه مصر که چون طفل، ناخوانده بر خوان علم و ادب نشسته، درصدد تحلیل مقام علمی و شخصیت ممتاز شریف رضی بر آمده، در مطاوی گفتارش از سرشت ناپاک خود پرده برداشته، و در واقع جان خود را با هدف تیر ملامت و عار و ننگ ابد ساخته است:

در آن میان که قلم بر دست گرفته و نابخردانه می خواهد مجد و عظمت "شریف رضی" را خاطر نشان سازد، هرزه درآئی آغاز کرده، اجداد پاک و و الاتبار او را بدی یاد می کند و آنچه در سینه پر کینه خود از دشمنی و عداوت خاندان رسول اقدس پنهان داشته، با خرده گیری و ناسزا گوئی به سرور و سالارشان سید اوصیا امیر المومنین علی بن ابی طالب، بر ملا کرده است. آری اینجاست که کوه فکری خود را آشکار کرده رای سخیف و عنصر پلید خود را نشان می دهد، و با دست خود گور خود را می کند.

فرض بفرمائید که این مرد از کینه وران و حسد پیشه گان بر آن رسول است. ولی می بینیم که هیچکس، از نعره های وحشیانه او در امان نمانده است: حتی پیشوایان مذهبش که آنانرا به محاکمه می کشد و با زبان تند و گزنده، فحش و ناسزا نثار می کند. من نمی خواهم که سخنان او را جمله جمله مورد بحث و انتقاد قرار دهم، گفتار یاوه اش بی ارزش تر از این است که در مقام جواب بر آیند، و گوینده اش فرومایه تر از آنکه نامش در کتب یاد شود. ولی تاسف من بر حوزه مصر است که نام و آوازه اش بوسیله سفلگان آلوده شود. تاسف من بر جامعه مصر است که دامن فضل خود را از لوث این آلودگیها پاک نمی سازد، تاسف من بر مراکز چاپ و انتشار آن دیار است که این گونه ترهات رسوا کننده را منتشر می سازد، تاسف من... تاسف من... تاسف من.

[صفحه ۲۹۴]

معلمان ادب و مشایخ حدیث

۱- ابو سعید، حسن بن عبد الله بن مرزبان نحوی، معروف به "سیرافی" در گذشته سال ۳۶۸، در کودکی، قبل از آنکه ده ساله شود، علم نحو را از او تعلیم گرفته است.

این را ابن خلکان و یافعی و صاحب "درجات الرقیعه" به نقل از ابو الفتح ابن جنی استاد شریف رضی آورده ند.

۲- ابوعلی، حسن بن احمد فارسی نحوی، در گذشته سال ۳۷۷. اجازه هم از او دریافت نموده، و در کتاب "مجازات نبویه" از او روایت می کند.

۳- ابو عبد الله، محمد بن عمران مرزبانی، در گذشته سال ۳۸۴، و گویند سال ۳۷۸.

۴- ابو محمد، استاد اقدم، هارون بن موسی تلعبیری، در گذشته سال ۳۸۵.

۵- ابو الفتح، عثمان بن جنی موصلی، در گذشته سال ۳۹۲، در کتاب "مجازات نبویه" فراوان از او نقل می کند.

۶- ابو یحیی، عبد الرحیم بن محمد، معروف به "ابن نباته" صاحب خطبه های مشهور، در گذشته سال ۳۹۴.

۷- استاد بزرگ، استادمان شیخ مفید، ابو عبد الله ابن المعلم، محمد بن نعمان در گذشته سال ۴۱۳ او و برادرش سید مرتضی علم الهدی از او علم حدیث فرا گرفته اند.

صاحب " درجات رفیعہ " گوید: شیخ مفید، فاطمه زهرا دختر رسول را در خواب دید که در مسجد کرخ بداد بر او وارد شد و دو کودکش حسن و حسین همراه او بودند، هر دو را به او سپرده گفت: بانها فقه بیاموز. با شگفت از خواب بیدار شد. نيمروز فردا، فاطمه دختر " الناصر " در حالیکه کنیزان دور او را گرفته بودند و در کودکش علی مرتضی و محمد رضی پیشاپیش او، وارد مسجد شد، شیخ مفید برخاست و بر آن خاتون سلام گفت، و او فرمود: ای شیخ این دو فرزند من اند، خدمت تو آوردم که بآنان فقه بیاموزی. شیخ مفید بگریه اندر شد و داستان خواب دوشین را به آن خاتون قصه کرد و بعد به تعلیم و تربیت آن دو پرداخت، و خداوند با لطف و عنایت، ابواب علم و دانش

[صفحه ۲۹۵]

را بر آندو گشاده داشت تا آنجا که شهرت و آوازه آنان در آفاق گیتی پیچید، شهرتی که تا جهان پایدار است برقرار است. این قصه را، ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳ نقل نموده.

۸- ابو الحسن، علی بن عیسی ربیع، نحوی بغدادی، در گذشته سال ۴۲۰، چنانکه در " مجازات نبویه " صفحه ۲۵۰، آمده است. شریف رضی در تفسیر این آیه کریمه " رب انی وضعتها انثی و الله اعلم بما وضعت " میگوید: " استادمان ابو الحسن علی بن عیسی نحوی، شاگرد ویژه ابو علی فارسی می فرمود - و من علم نحو را ابتدا بر او قرائت کردم، پیش از آنکه بر استاد دیگرم ابو الفتح عثمان ابن جنی قرائت کنم. کتاب " مختصر ابن جریم " و قسمتی از کتاب " ایضاح " ابو علی فارسی را هم بر او خواندم. با مقدمه که خودش به عنوان " مدخل " و درس آمادگی علم نحو به من دیکته و املا - می نمود و نیز کتاب " عروض " ابو اسحاق زجاج، و " قوافی " ابو الحسن اخفش را نزد او تعلیم گرفتم. "...

۹- قاضی عبد الجبار، ابو الحسن ابن احمد شافعی معتزلی، چنانکه در " مجازات نبویه " آمده، نزد او هم قرائت اخبار و حدیث داشته.

۱۰- ابوبکر، محمد بن موسی خوارزمی، نزد او تعلیم فقه گرفته: مجازات نبویه ص ۹۲.

۱۱- ابو حفص، عمر بن ابراهیم بن احمد کنانی، از او روایت حدیث دارد: مجازات نبویه ۱۵۵.

۱۲- ابو القاسم، عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن جراح، استاد حدیث او بوده: مجازات ۱۵۳.

۱۳- ابو محمد، عبد الله بن محمد اسدی اکفانی.

۱۴- ابو اسحاق، ابراهیم بن احمد بن محمد طبری، فقیه مالکی، در اوائل جوانی نزد او تعلیم یافته، چنانکه در " منتظم " ابن جوزی و غیر آن آمده.

[صفحه ۲۹۶]

شاگردان و راویان

جمعی از نام آوران شیعه و پرچمداران مذهب عامه از او روایت می کنند از جمله:

۱- " شیخ الطائفه " ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی، در گذشته ۴۶۰.

۲- شیخ جعفر بن محمد دوریستی (طرشتی).

۳- شیخ ابو عبد الله، محمد بن علی حلوانی. چنانکه در " اجازات " آمده.

۴- قاضی ابو المعالی، احمد بن علی بن قدامه، در گذشته ۴۸۶ و اجازات بزرگان مذهب).

۵- ابو زید، سید عبد الله بن علی کیابکی ابن عبد الله حسینی جرجانی، چنانکه در اجازه شهید دوم به پدر شیخ بهائی جبل عاملی

آمده و نیز در اجازه سرورمان مجلسی اول به فرزندش علامه مجلسی دوم.

۶- ابوبکر، احمد بن حسین بن احمد نیشابوری، خزاعی، از شاگردان میرز شریف رضی و برادرش علم الهدی مرتضی

است، (مقایس علامه حجت شوشتری).

۷- ابو منصور، محمد بن ابی نصر محمد بن احمد بن حسین بن عبد العزيز عکبری، معدل، (رک: قصص الانبیاء راوندی).

۸- قاضی، سید ابو الحسن علی بن بندار بن محمد هاشمی، از شریف رضی و برادرش مرتضی، روایت کرده (اجازه بزرگ شیخ

عبد الله سماهیجی به شیخ یاسین، و اجازه دیگر او به شیخ ناصر جارودی بسال ۱۱۲۸).

۹- شیخ مفید، عبد الرحمن بن احمد بن یحیی نیشابوری، از شریف رضی و برادرش علم الهدی، بدون واسطه تمام تالیفات آن دو

بزرگوار را روایت کرده (اجازه بزرگ شیخ عبد الله سماهیجی که قبلا یاد شد).

[صفحه ۲۹۷]

تالیف و تصنیف

پیرامون نهج البلاغه

اشاره

۱- نهج البلاغه: از اعصار پیشین تا عصر حاضر، دانشمندان و محدثین با دقت تمام، همت به حفظ این کتاب گماشته و مانند قرآن

کریم آنرا بعنوان تبرک حفظ می کرده اند، از کسانی که نزدیک به دوران مولف، در شمار حافظان این کتاب بشمار آمده اند،

قاضی جمال الدین محمد بن حسین بن محمد کاشانی است و چنانکه شیخ منتجب الدین در فهرست خود یاد کرده، نهج البلاغه را

از حفظ می نوشته است.

اضافات چاپ دوم:

[و از حافظان این کتاب در دوران پیشین: خطیب ابو عبد الله محمد فارقی، در گذشته سال ۵۶۴ است، چنانکه ابن کثیر در تاریخ خود

ج ۱۲ ص ۲۶۰ و ابن جوزی در کتاب " منتظم " ج ۱۰ ص ۲۲۹ یاد کرده اند].

و در این دورانه‌های اخیر: از جمله، علامه پارسا، سید محمد یمانی مکی حائری در گذشته ۲۸ ربیع الاول سال ۱۲۸۰ در حائر مقدس

حسینی.

و از جمله دانشمند مورخ شاعر، شیخ محمد حسین مروت. معروف به " حافظ " عاملی. سرورمان سید صدر الدین کاظمی بنقل

از علامه شیخ موسی شراره می گفت که این مرد تمام قاموس اللغه و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و چهل هزار قصیده از حفظ

داشت.

و بعضی از بزرگان می گفت که: کامل ابن اثیر را از اول تا آخر نیز حفظ داشته است، واقعا این فضل خدائی است که به هر که خواهد عطا فرماید.

و نیز از دورانهای بسیار قدیم، نزدیک به عصر مولف، دانشمندان به شرح این کتاب شریف پرداخته، و تاکنون بیش از ۷۰ شرح بر آن نوشته اند، از جمله:

۱- سید علی ابن الناصر، معاصر سرورمان شریف رضی، به نام "اعلام نهج البلاغه" و آن اولین و قدیمی ترین شرح نهج البلاغه میباشد.

۲- احمد بن محمد، و بری، از دانشمندان قرن پنجم.

۳- ضیاء الدین، ابو الرضا، فضل الله راوندی، قسمت‌هایی از نهج البلاغه را در سال

[صفحه ۲۹۸]

۵۱۱ بعنوان تعلیق و پاورقی شرح نوشته.

۴- ابو الحسن، علی بن ابی القاسم: زید بن امیرک: محمد بن ابی علی: حسین بن ابی سلیمان: فندق بن ایوب بن حسن بن احمد بن عبد الرحمن بن عبید الله بن عمر بن حسن بن عثمان بن ایوب بن خزیمه بن عمر بن خزیمه بن ثابت: "ذو الشهادتین" از صحابه رسول خدا، این مرد که از بیهق نیشابور است، در شمار مشایخ ابن شهر آشوب بوده و نهج البلاغه را در سال ۵۱۶ نزد شیخ حسن بن یعقوب قاری خوانده و شرحی بر آن نوشته بنام "معارج نهج البلاغه". در روز شنبه ۲۷ شعبان در سبزوار متولد شده و در سال ۵۶۵ دار فانی را وداع گفته است.

۵- ابو الحسین، سعید بن هبه الله، قطب الدین راوندی، در گذشته ۵۷۳، نام شرحش "منهاج البراعه".

۶- شیخ ابوالحسین، محمد بن حسین بن حسن بیهقی نیشابوری، مشهور به "قطب الدین کیدری" شرحی دارد به نام "حداق الحقائق" در سال ۵۷۶ از این شرح فارغ شده.

۷- افضل الدین، حسن بن علی بن احمد ماهابادی، از اساتید شیخ منتجب الدین صاحب "الفهرست" در گذشته بعد از سال ۵۸۵ میباشد.

۸- قاضی، عبد الجبار. علامه نوری در "مستدرک" در شمار شارحین نهج البلاغه نام او را یاد کرده، و این نام بین جماعتی از دانشمندان معاصر شیخ طوسی مشترک است.

[صفحه ۲۹۹]

۹- فخر رازی، محمد بن عمر طبری شافعی، در گذشته ۶۰۶، چنانکه "قفطی" در "تاریخ الحکماء" یاد کرده.

۱۰- ابو حامد، عز الدین، عبد الحمید، مشهور به "ابن ابی الحدید" معتزلی مدائنی، در گذشته ۶۵۵، شرح او معروف و متداول است، سلطان محمود طبری که ذکرش خواهد آمد، آنرا تلخیص کرده.

۱۱- سید، رضی الدین، ابو القاسم، علی بن موسی بن طاوس، حسینی در گذشته ۶۶۴.

۱۲- ابو طالب، تاج الدین، معروف به "ابن الساعی" علی بن انجب بن عثمان بن عبد الله بغدادی، در گذشته ۶۷۴ این دانشمند

تالیفات فراوانی دارد، از جمله شرح نهج البلاغه است چنانکه در "منتجب المختار" ص ۱۳۸ آمده.

۱۳- کمال الدین شیخ میثم بن علی بن میثم، بحرانی، در گذشته ۶۷۹، سه شرح بر نهج البلاغه دارد: چک، متوسط.

۱۴- شیخ احمد بن حسن ناوندی، از دانشمندان قرن هفتم، شاگرد شیخ جمال الدین ورامینی. حواشی فراوانی بر "نهج البلاغه" از تقریرات استادش ورامینی ثبت کرده.

۱۵- علامه حلی، جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن مطهر، در گذشته ۷۲۶.

۱۶- شیخ، کمال الدین ابن عبد الرحمن بن محمد بن ابراهیم عتائقی حلی، یکی از دانشمندان قرن هشتم، شرحی دارد در چهار جلد.

۱۷- یحیی بن حمزه علوی یمنی، از پیشوایان زیدیه، در گذشته ۷۴۹، در شرح خود، به حل مشکلات لغوی نهج البلاغه اکتفا کرده است.

۱۸- سعدالدین، مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی شافعی، در گذشته ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳.

۱۹- سید افسح الدین محمد بن حبیب الله بن احمد حسینی، تاریخ فراغت از

[صفحه ۳۰۰]

شرح، سال ۸۸۱.

۲۰- مولی، قوام الدین، یوسف بن حسن، مشهور به "قاضی بغداد" در حدود سال ۹۲۷ در گذشته است.

۲۱- ابو الحسن، علی بن حسن زواره از شاگردان محقق کرکی. شرحی بزبان فارسی دارد بنام "روضه الابرار" که در سال ۹۴۷ از نوشتن آن فراغت یافته.

۲۲- مولی جلال الدین، حسین بن خواجه شرف الدین عبد الحق اردبیلی معروف به "الهی" در گذشته سال ۹۵۰، شرحی بزبان فارسی نوشته بنام "منهج الفصاحه".

۲۴- مولی فتح الله ابن مولی شکر الله کاشانی، در گذشته ۹۸۸، شرحی فارسی بنام "تنبيه الغافلین و تذکره العارفین". ۲۴- عز الدین، علی بن جعفر: شمس الدین آملی، از شاگردان شیخ علی بن هلال جزائری، شرح فارسی.

۲۵- مولی، عماد الدین علی قاری استرآبادی، از بزرگان قرن دهم، حاشیه بر نهج.

۲۶- مولی، شمس بن محمد بن مراد، در سال ۱۰۱۳، شرح ابن ابی الحدید معتزلی را ترجمه کرده است.

۲۷- شیخ بهائی عاملی، در گذشته ۱۰۳۱، شرحی بر نهج البلاغه نوشته که ناتمام مانده، این را "برقعی" در نامه که بمن نگاشته، تذکر داده است.

۲۸- شیخ رئیس، ابو الحسن میرزا قاجار، شرحی نوشته، ناتمام. (نامه مزبور برقعی).

۲۹- شیخ نور محمد، ابن قاضی عبد العزیز، ابن قاضی طاهر محمد، محلی شرح فارسی به سال ۱۰۲۸.

۳۰- مولی عبد الباقي خطاط صوفی، تبریزی، در گذشته ۱۰۳۹، شرح فارسی بنام "منهاج الولاية".

[صفحه ۳۰۱]

۳۱- مولی، نظام الدین، علی بن حسن جیلانی، شرحی بنام "انوار افصاحه" نوشته در سه جلد، از نگاشتن جلد اول در تاریخ

- چهارم ربیع الاول ۱۰۵۳ فارغ شده.
- ۳۲- شیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین عاملی کرکی، در گذشته ۱۰۷۶ در سن ۶۸ سالگی.
- ۳۳- فخر الدین، عبد الله بن موید بالله. شرح ابن ابی الحدید را تلخیص کرده بنام "العقد النضید المستخرج من شرح ابن ابی الحدید" نسخه یافت شده با تاریخ ۱۰۸۰.
- ۳۴- سید ماجد بن محمد بحرانی، در گذشته ۱۰۹۷، شرح او ناتمام ماند.
- ۳۵- شیخ محمد مهدی بن ابی تراب سهندی، شرح فارسی، تاریخ فراغ، ماه رمضان ۱۰۹۷.
- ۳۶- میرزا علاء الدین محمد گلستانه، در گذشته ۱۱۰۰، شرحی بنام "حداث الحقائق" و شرحی کوتاه بنام "بهجه الحقائق".
- ۲۷- سید حسن بن مطهر بن محمد یمنی، جرموزی، حسنی (۱۱۱۰-۱۰۴۴). شوکانی در "البدر الطالع" ج ۱ ص ۳۱۱ از شرح او یاد کرده.
- ۳۸- مولی تاج الدین حسن، معروف به "ملاتاجا" پدر فاضل هندی، در گذشته ۱۱۳۷ شرحی دارد بزبان فارسی، در اصفهان دیده شده.
- ۳۹- مولی محمد صالح بن محمد باقر، روغنی، قزوینی، از بزرگان قرن یازدهم شرح فارسی، چاپ ایران.
- ۴۰- سید نعمه الله بن عبد الله، جزائری شوشتری، در گذشته ۱۱۱۲، شرحی در سه جلد.
- ۴۱- مولی، سلطان محمود بن غلامعلی طبسی قاضی، از شاگردان علامه مجلسی.
- [صفحه ۳۰۲]
- ۴۲- مولی، محمد رفیع بن فرج گیلانی، در گذشته حدود ۱۱۶۰ در مشهد رضوی.
- ۴۳- شیخ محمد علی بن شیخ ابو طالب زاهدی، گیلانی اصفهانی، در گذشته ۱۱۸۱ در هند، برخی خطبه ها را شرح نوشته.
- ۴۴- سید عبد الله بن محمد رضا، شبر حسینی کاظمی، در گذشته ۱۲۴۲، دو شرح دارد.
- ۴۵- امیر محمد مهدی، خاتون آبادی اصفهانی، در گذشته ۱۲۶۳ شرح فارسی.
- ۴۶- حاج سید محمد تقی بن امیر محمد مومن حسینی قزوینی، در گذشته ۱۲۷۰ شرح فارسی.
- ۴۷- میرزا باقر نواب ابن محمد بن محمد لاهیجی اصفهانی. به فرمان سلطان فتحعلی شاه قاجار شرحی بفارسی نگاشته که در ایران چاپ شده.
- ۴۸- حاج نصر الله بن فتح الله دزفولی، به فرمان سلطان ناصر الدین شاه قاجار شرح ابن ابی الحدید را به فارسی ترجمه کرده و تحقیقاتی بر آن افزود. تاریخ فراغ ۱۲۹۲.
- ۴۹- سید صدر الدین بن محمد باقر موسوی، دزفولی، از شاگردان آقا محمد بیدآبادی.
- ۵۰- سید مفتی عباس، در گذشته ۱۳۰۶ (یکی از شعراء "غدیر" در قرن چهاردهم). برقیی ضمن نامه به من نوشته که شرحی بر نهج البلاغه دارد.
- ۵۱- مولی احمد بن علی اکبر مراغی تبریزی، در گذشته پنجم محرم ۱۳۱۰ تعلیقه بر مشکلات نهج البلاغه دارد.
- ۵۲- شیخ بها الدین محمد (از شعراء غدیر در قرن چهاردهم) شرحی دارد (نامه برقیی).
- ۵۳- استاد، محمد حسن، نائل مرصفی، مشکلات لغوی نهج را شرح کرده و به صورت پاورقی ذیل کتاب، در مصر به چاپ رسیده، سال ۱۳۲۸.
- ۵۴- شیخ محمد عبده، در گذشته ۱۳۲۳.

۵۵ - حاج میرزا حبیب الله موسوی خوئی، در گذشته حدود ۱۳۲۶ شرحی

[صفحه ۳۰۳]

مفصل به نام " منهاج البراعه. "

۵۶ - شیخ جواد طارمی ابن حاج مولی محرم علی زنجانی، در گذشته ۱۳۲۵.

نام آن " : شرح الاحتشام علی نهج بلاغه الامام. "

۵۷ - حاج میرزا ابراهیم خوئی، در سال ۱۳۲۵ شهید شده، شرحی بنام " الدرہ النجفیه " دارد. در تبریز سال ۲۹۳ چاپ شده.

۵۸ - جهانگیر خان قشقائی در گذشته ۱۳۲۸ در اصفهان.

۵۹ - سید اولاد حسن بن محمد حسن هندی، در گذشته ۱۳۳۸، بنام " الاشاعه. "

۶۰ - شیخ محمد حسین بن محمد خلیل شیرازی، در گذشته ۱۳۴۰.

۶۱ - سید علی اطهر کهجوی هندوی، در گذشته شعبان ۱۳۵۲.

۶۲ - استاد محی الدین خیاط، ساکن بیروت. شرح او در سه جلد چاپ شده.

۶۳ - سید ذاکر حسین اختر دهلوی، معاصر، شرح بزبان اردو.

۶۴ - استاد محمد بن عبد الحمید مصری، شرح محمد عبده، باضافه بعضی افادات و تحقیقات او با هم چاپ شده.

۶۵ - سید ظفر مهدی لکهنوی، شرح بزبان اردو.

۶۶ - سید هبه الدین محمد علی، شهرستانی، شرح بنام " بلاغ المنهج. "

۶۷ - شیخ محمد علی بن بشارت خیقانی، شرحی دارد که در قصیده شیخ احمد نحوی در ستایش همین شارح یاد شده.

و لقد کسی نهج البلاغه فکره

شرحا فاظهر کل خاف مضمرا

در نامه برقی به من نام این شارحان نیز یاد شده:

۶۸ - میرزا محمد تقی الماسی، نوه علامه مجلسی. شرح فارسی، تمام نشده.

۶۹ - شیخ عبد الله بحرانی، صاحب " عوالم. "

۷۰ - شیخ عبد الله بن سلیمان بحرانی، سماهیجی.

۷۱ - حاج مولی علی، علیاری تبریزی.

۷۲ - شیخ ملا حبیب الله کاشانی. صاحب تالیفات گرانها.

[صفحه ۳۰۴]

۷۳ - سید عبد الحسین حسینی، آل کمونه، بروجردی.

۷۴ - میرزا محمد علی بن محمد نصیر، چهاردهی گیلانی، شرح در سه جلد.

۷۵- میرزا محمد علی قراچه داغی تبریزی.

۷۶- استاد محمد محیی الدین عبد الحمید، معلم دانشکده "اللغه العربیه" در دانشگاه "الازهر". شرح شیخ محمد عبده را دیده و مباحث مهمی بر آن افزوده که مجتمعا در ذیل نهج البلاغه در مطبعه استقامت مصر چاپ شده.

زیادات چاپ دوم:

[مطلع شدیم که جمعی از بزرگان معاصر، در پیرامون "نهج البلاغه" تالیفات گرانها و یادداشتهای پرارزشی تهیه کرده اند، از جمله:

۷۷- حاج میرزا خلیل، صیمری، کمره ای، طهرانی، شرحی طولانی و مفصل در ۲۴ جلد ترتیب داده که برخی اجزا مهم آن در تهران به طبع رسیده.

۷۸- سید محمود طالقانی، شرحی بس طولانی که برخی مجلدات آن بطبع رسیده.

۷۹- حاج سید علی نقی، فیض الاسلام، اصفهانی، در ۶ جلد با خط زیبا چاپ شده.

۸۰- حاج میرزا محمد علی، انصاری قمی، با نظم و نثر فارسی در چند جلد با سبکی زیبا چاپ شده.

۸۱- جواد فاضل، برخی خطبه ها را با زبانی شیرین و بیانی نمکین به فارسی برگردانده.]

[صفحه ۳۰۵]

مؤلف نهج البلاغه

همه این دانشمندان و بزرگانی که نهج البلاغه را شرح و تعلیق نوشته اند تردیدی ندارند که این کتاب، گرد آورده شریف رضی است، فرهنگهای شیعه هم بطور کلی بر این معنی اتفاق نظر دارند و هیچیک از ارباب تراجم را از دوران مولف تا عصر حاضر، ملاحظه نخواهید کرد، جز اینکه می بینید صریحا نسبت کتاب را به شریف رضی صحیح دانسته و بر این معنی جزم و یقین دارد، مانند فهرست ابو العباس نجاشی در گذشته ۴۵۰، و فهرست شیخ منتجب الدین، در گذشته ۵۸۵، و... و....

خواننده گرامی می تواند با مراجعه به صورت اجازاتیکه دانشمندان و محدثین برای اصحاب خود نوشته اند، صحت این معنی را دریابد، از جمله:

۱- اجازه شیخ محمد بن علی بن احمد بن بندار، به شیخ فقیه ابو عبد الله حسین، دائر به روایت کتاب نهج البلاغه، تاریخ اجازه: جمادی الاخره سال ۴۹۹.

۲- اجازه شیخ علی بن فضل الله حسینی، به علی بن محمد بن حسین متطبب، راجع به روایت نهج، تاریخ اجازه، رجب سال ۵۸۹.

۳- اجازه شیخ نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی حلی، به سید عز الدین حسن بن علی، معروف به "ابن البرز"، روایت همین کتاب، تاریخ اجازه شعبان ۶۵۵.

۴- اجازه علامه حلی، به "بنی زهره" تاریخ: ۷۲۳.

۵- اجازه سید محمد بن حسن ابن ابو الرضا علوی، به جمال الدین ابن ابو المعالی سال ۷۳۰.

۶- اجازه فخر الدین محمد فرزند علامه حلی، به "ابن مظاهر"، سال ۷۴۱.

۷- اجازه استادمان شهید اول، به شیخ "ابن نجده" سال ۷۷۰.

- ۸- اجازه شیخ علی بن محمد بن یونس، بیاضی، صاحب " صراط المستقیم " به شیخ ناصر بن ابراهیم بویه، احسائی، سال ۸۵۲.
- ۹- اجازه شیخ علی، محقق کرکی، به مولی حسین استرآبادی سال ۹۰۷.

[صفحه ۳۰۶]

- ۱۰- اجازه محقق کرکی، به شیخ ابراهیم، سال ۹۳۴.
- ۱۱- اجازه محقق کرکی، به قاضی صفی الدین عیسی، سال ۹۳۷.
- ۱۲- اجازه شهید ثانی، به شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی، سال ۹۴۱.
- ۱۳- اجازه شیخ حسن فرزند شهید ثانی، متن اجازه بسیار مفصل است.
- ۱۴- اجازه شیخ احمد بن نعمه الله بن خاتون، به مولی عبد الله شوشتری سال ۹۸۸.
- ۱۵- اجازه شیخ محمد بن احمد بن نعمه الله بن خاتون، به سید ظهیر الدین همدانی، سال ۱۰۰۸.
- ۱۶- اجازه علامه، مجلسی اول به شاگردش آقا حسین خونساری، سال ۱۰۶۲.
- ۱۷- اجازه علامه، مجلسی اول، به فرزندش علامه مجلسی دوم. اجازه طولانی است بتاريخ ۱۰۶۸.
- ۱۸- اجازه شیخ صالح بن عبد الکریم، به مولی محمد هادی فرزند محمد تقی شولستانی، سال ۱۰۸۰.
- ۱۹- اجازه مجلسی دوم، به سید میرزا ابراهیم نیشابوری، بتاريخ ۱۰۸۸.
- ۲۰- اجازه علامه مجلسی، به سید نعمه الله جزائری، بتاريخ ۱۰۹۶.

و اجازات دیگر.

بالا تر از تمام این دلائل، تصریحات شریف رضی است که خود در کتابهایش بدان حواله کرده است، مثلا- در جز پنجم از تفسیرش ص ۱۶۷ می گوید:

" و کسی که مایل است تاریخ این موضوع را که بدان اشاره کردیم، بداند.

باید در کتاب دیگرمان بنام " نهج البلاغه " مطالعه و دقت کافی نماید، همان کتابی که گزیده سخنان امیر المومنین علیه السلام را در آن جمع آورده ایم و مشتمل بر سه باب است در فنون مختلفه معانی و رشته‌های پراکنده سخن از خطبه‌ها و نامه‌ها گرفته تا مواعظ و حکم و کلمات قصار.

[صفحه ۳۰۷]

و در کتاب " مجازات نبویه " ص ۲۲۳ می گوید: " این مطلب را در کتاب دیگرمان موسوم به " نهج البلاغه " یاد کرده ایم، همان کتابی که برگزیده تمام سخنان آن سرور را در آن گرد آورده ایم.

و در ص ۴۱ مجازات نبویه گوید: این معنی را در کتابمان نهج البلاغه ایراد کرده ایم.

و در ص ۱۶۱: این کلام را در کتاب نهج البلاغه، ایراد کرده ایم.

و در ص ۲۵۲: این موضوع را در کتابمان نهج البلاغه، ضمن سخنان آن سرور به کمیل بن زیاد نخعی آورده ایم.

و در اواخر " نهج البلاغه " ضمن توضیح کلام آن حضرت " العین و کاء السته " می نویسد:

شریف رضی گوید: در باره این استعاره در کتابمان مجازات آثار نبویه بحث کرده ایم.

و در پیش گفتار کتاب " نهج البلاغه " گوید: من در سالهای اول جوانی و شادابی زندگی، دست به تالیف کتابی زدم، بنام خصائص الائمه [ویژگیهای ائمه اطهار] مشتمل بر خبرهای ظریف و جالب و کلمات گهربار آنان... تا آخر " و کتاب خصائص الائمه، اینک موجود است، و حتی دو نفر با هم اختلاف نکرده اند که این کتاب تالیف شریف رضی است. در این صورت، سخن جاهلانه که برخی از نویسندگان اظهار داشته: یعنی کتاب را به برادرش علم الهدی نسبت داده، و بعد هم، او را متهم ساخته که " تمام کتاب و یا قسمتی از آن پرداخته خود اوست که بنام امیر المومنین شهرت داده - " و یا سخن آن نویسنده دیگر، که بدون دلیل ادعا کرده و گفته: " بیشتر مطالب این کتاب باطل و ساخته شریف رضی است " با آنکه عظمت مقام اواز حیث دانش و جلالت و وثوق و اعتمادمانند خورشید آسمان درخشان است.

[صفحه ۳۰۸]

و یا آن نویسنده دیگر که مردد مانده آیا این کتاب تالیف شریف رضی است یا برادرش شریف مرتضی، و بالاخره ساخته این یا آن - هیچیک از این سخنان را در بازار حقیقت ارج و ارزشی نیست، و هیچ مجملی برای آن نمیتوان سراغ گرفت، جز اینکه بگوئیم تعصب چشم نویسنده را کور کرده است. ضمناً جهالت عمیق آنانرا به رجال و بزرگان شیعه و تالیفات آنان میرساند. شگفت تر سخنی که دیده ام گفته ذهبی در " طبقات " ج ۳ ص ۲۸۹ میباشد که می نویسد: " در این سال یعنی سال ۴۳۶، شیخ حنیفه علامه محدث ابو عبد الله حسین بن موسی حسینی: شریف رضی، سازنده کتاب " نهج البلاغه " دار جهان را بدرود گفت. " ابن ابی الحدید، در شرح نهج، ج ۲ ص ۵۴۶، بعد از اینکه خطبه ابن ابی الشحماء عسقلانی کاتب را می آورد می گوید: این زیباترین خطبه است که این نویسنده ماهر القا کرده، و چنانکه مشاهده میشود با زحمت هر چه بیشتر آنرا ساخته و پرداخته و با مطالعه کافی از عیب و عوارض پیراسته، با وجود این از سستی و بی مایگی خود خبر می دهد. من از این رو خطبه او را آوردم، که بسیاری از کوتاه فکran، خودسرانه می گویند " قسمت بیستر نهج البلاغه، کلام نو پرداخته است که جمعی از شیعیان فصیح ساخته و پرداخته اند " و چه بسا برخی از آنرا به ابو الحسن رضی و یا غیر او نسبت داده اند. تعصب چشم آنانرا کور کرده که از راه روشن دور افتاده و به کوره راه تاریک منحرف شده اند و علت آن جز سرگشتگی و بی معرفتی به سبک و اسلوب سخن نیست.

من در اینجا با کلامی موجز و مختصر، اشتباه و مغالطه این اندیشه را روشن می سازم، میگویم: از دو حال خارج نیست یا تمام نهج البلاغه ساخته و پرداخته شده و به علی امیر المومنین نسبت یافته یا اینکه تنها برخی از آن ساختگی است، و قسمت دیگر، واقعا از سخن آن بزرگوار است.

احتمال اول قطعا یاوه و باطل است، چون یقین داریم که با تواتر، برخی از

[صفحه ۳۰۹]

خطبه ها و نامه ها از آن حضرت روایت شده، و محدثین همگی یا اکثرشان و نیز مورخین اسلامی، بیشتر آنرا نقل کرده اند، با اینکه شیعه نیستند تا بگوئیم از مهب خود جانبداری کرده اند.

احتمال دوم، گواه ادعای ماست، زیرا هر کس باسخن و خطابه انس یافته و در علم بیان از تحصیلات کافی برخوردار بوده و در باب

فصاحت و بلاغت صاحب ذوق و تشخیص باشد، قهرا می‌تواند، کلام رکیک و بی‌پایه را از کلام فصیح جدا کرده و سخن عرب اصیل را از نوپرداز باز شناسد، و کسیکه دارای چنین ذوق و ادراکی بوده و بر مجموعه دست یابد که گفته جمعی یا دو نفر از خطبا در آن مسطور باشد خواهد توانست بین این سخن و آن سخن، این سبک و آن سبک امتیاز دهد.

ملاحظه نمی‌کنید که ما با همین دانش و معرفتی که به شعر و نقادی آن داریم اگر دیوان ابو تمام را ورق بزیم، و مشاهده کنیم که در آن دیوان چند قصیده یا یک قصیده از دیگران ثبت شده، با ذوق و ادراک، تفاوت آنرا با شعرا بی‌تمام و سبک و اسلوب او درک خواهیم کرد.

ملاحظه کنید، نقادان و شعرشناسان، از اشعار منسوب به ابی تمام، قصائد فراوانی را حذف و اسقاط کرده اند، چون با شیوه او در نظم سخن مابینت داشته است، و با همین روش در اشعار ابو نواس، مطالعه کرده چکامه های فراوانی را ساقط کرده اند، چون با سبک و شیوه او در پرداختن شعر آشنائی داشته اند.

نقادان ادب، در باره شعر دیگران هم غیر از ابو تمام و ابو نواس، با همین روش به تحقیق و بررسی برخاسته اند، و دلیل آنان، تنها ذوق ادبی و توجه به سبک ویژه هریک از شعراء بوده است.

شما با تامل و دقت در کتاب "نهج البلاغه" نیز ملاحظه می‌کنید که تمام آن چون آب یکرنگ و یک طعم است با یک روح و یک روش، درست مانند جسم بسیطی که اجزا آن هیچگونه تفاوتی با هم ندارند، و مانند قرآن کریم که اول آن با وسط و وسط آن با آخرش یکسان است، هر سوره یا هر آیه که مورد تامل قرار

[صفحه ۳۱۰]

گیرد با سایر سوره و آیات، از حیث برداشت، روش، اسلوب، مسلک، نظم و ترتیب، متحد و برابر است، اگر نهج البلاغه، قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، یک چنین اتحادی در سبک و اسلوب نداشت.

با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنانکه می‌گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است آشکار و هویدا است. ضمناً باید دانست که گوینده این سخن با طرح این احتمال، اشکالات فراوانی بر مسلمیات مذهب خودش وارد می‌کند که از عهده پاسخ بر نخواهد آمد، زیرا اگر پای این گونه احتمالات در میان بیاید، و تا این حد تسلیم و سوسه و تردید شویم به هیچ حدیث رسول خدا هم وثوق و اطمینان نخواهیم یافت، و رواست که کسی در صدد طعن و انکار بر آمده و بگوید: این خبر جعلی است، این سخن ساختگی است، و همچنین، خطبه‌ها و مواعظ و سخنان دیگری که از ابوبکر و عمر نقل شده است.

باری، منکر نهج البلاغه، هر شاهد و قرینه‌ای را که در روایات رسول خدا و پیشوایان بر حق و سخنان صحابه و تابعین و نوشته‌های دبیران و خطیبان، معتبر می‌شناسد، دوستان امیر المومنین علی را می‌رسد که بهمان شواهد و قرائن در اثبات نهج البلاغه و سایر فرمایشات آن سرور، استناد کنند، و این مطلب واضحی است.

سخن ابن ابی الحدید، پایان پذیرفت.

و همو در ج ۱ ص ۶۹، آخر خطبه شقشقیه می‌گوید:

استاد من ابو الخیر، مصدق بن شیب و اسطی در سال ۶۰۳ می‌گفت: این خطبه یعنی خطبه شقشقیه، را بر استاد، ابو محمد، عبدالله بن احمد، معروف به "ابن الخشاب" در گذشته ۵۶۸، قرائت می‌کردم، موقعی که باین کلام رسیدم یعنی اظهار تاسف ابن عباس که گفته بود: "بخدا سوگند آنقدر که از ناتمام ماندن سخن امیر المومنین متاسف شدم از فوت هیچ سخنی متاسف نشده ام" ابن خشاب بمن گفت: اگر من حاضر بودم به ابن عباس می‌گفتم: "مگر، در دل پسر عمویت علی عقده باقی مانده که در این خطبه بر

ملا نکرده باشد؟ تا بگوئی: کاش سخنش را تمام کرده بود بخدا سوگند

[صفحه ۳۱۱]

برای هیچکس از پیشقدمان و دنباله روان حرمتی بجا نگذاشته، و کسی نبوده که نام نبرد جز رسول خدا." استاد مصدق گفت: ابن خشاب مردی شوخ طبع بود، بدو گفتم: فکر می کنید که این خطبه ساختگی باشد؟ پاسخ داد: نه بخدا سوگند، همانطور که یقین دارم تو مصدقی یقین دارم که این خطبه از سخنان علی است. گفتم: بسیاری از مردم گویند که این خطبه ساخته دست "رضی" است.

پاسخ داد: کجا "رضی" و یا غیر او میتوانند با این سبک و اسلوب بدیع خطبه ای بیورانند؟ ما تمام رسائل و منشآت رضی را دیده ایم، راه و روش او رادر پرداخت نثر فهمیده و شناخته ایم، میان ماه من تاماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. بخدا سوگند: من این خطبه را در کتابهایی دیده ام که دوست سال قبل از سید رضی تالیف شده، بخدا این خطبه را با خط کسانی از علما ادب دیده و شناخته ام که پیش از ابو احمد نقیب پدر سید رضی نوشته اند و بیادگار نهاده اند؟.

شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید گوید: من نیز قسمت های زیادی از این خطبه را در تالیفات استادمان ابو القاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد، دیده ام که سالها پیش از تولد رضی زندگی داشته، و قسمت های دیگری از آنرا در کتاب ابو جعفر "ابن قبه" از متکلمین امامیه دیده ام، و آن، کتاب مشهوری است که به نام "الانصاف" خوانده می شود و "ابن قبه" از شاگردان شیخ ابو القاسم بلخی است و در همان دوران قبل از حیات سید رضی زندگانی را بدرود گفته است. سخن ابن ابی الحدید پایان پذیرفت. علامه شیخ هادی آل کاشف الغطا کتابی پرداخته در ۶۶ صفحه که تنها پیرامون کتاب نهج البلاغه، و شبهات وارده بر آن بحث می کند، کتاب بطور جامع و کامل تهیه شده و نیکو از عهده مطلب برآمده است. شیخ محمد عبده نیز، در مقدمه شرح خود پیرامون کتاب نهج، سخنان جالبی آورده، و استاد حسین بستانه، استاد سابق ادبیات عرب در دبیرستان مرکزی زیر عنوان "ادب الامام علی و نهج البلاغه" متعرض تمام

[صفحه ۳۱۲]

اشکالات شده، و با بحث و تنقیب و جوابگوئی از توهمات یاد شده، اعتبار آن را تایید و تثبیت کرده است، این مقاله در شماره چهارم از سال پنجم مجله "الاعتدال" در نجف اشرف به چاپ رسیده است. علامه سید هبه الدین شهرستانی، رساله پیرامون اعتبار و صحت کتاب نهج تالیف نموده و موقعیت علمی و جهانی آنرا روشن ساخته است، این رساله تحت عنوان "ما هو نهج البلاغه" در صیدا چاپ شده و بعدبه وسیله یکی از فضلاء ایران، در تهران بفارسی ترجمه شده و برخی فوائد و اطلاعات بر آن افزوده شده است.

سایر تالیفات سید رضی

۲ - خصائص الائمة مولف، نام کتاب را در دیباچه نهج البلاغه یاد کرده و کتابرا ستوده است، یک نسخه از این کتاب نزد من هست، در این کتاب، برخی از کلمات امیر المومنین را شرح و توضیح داده و در بسیاری از مواضع کتاب نام خود را برده است. با این حال، شکفت است که علامه حلی گفته "در عراق نسخه هائی به اسم "خصائص الائمة" یافت می شود که از حیث اسلوب و

روش با نام کتاب "ویژگیهای پیشوایان" تناسب دارد، ولی نسبت آن به مولف قطعی نیست.

۳- مجازات آثار نبویه، در بغداد سال ۱۳۲۸ چاپ شده.

۴- تلخیص الیاب عن مجاز القرآن در چند موضع از کتاب مجازات نبویه از آن نام برده است. صفحات ۲، ۳، ۹، ۱۴۵ را ملاحظه کنید.

۵- حقائق التاویل فی متشابه التنزیل نام تفسیر اوست که در کتاب "مجازات نبویه" از آن یاد کرده، گاهی نام آنرا حقائق التاویل نهاده و گاهی بعنوان کتاب مفصل در متشابه قرآن. نجاشی از آن با نام "حقائق التنزیل" یاد کرده و صاحب عمده الطالب با نام "المتشابه فی القرآن".

۶- معانی القرآن، و این کتاب سومی است که پیرامون قرآن نگاشته است ابن شهر آشوب در "معالم العلماء" ص ۴۴ از آن یاد کرده و می گوید: مانند آن کمیاب

[صفحه ۳۱۳]

است، و نسابه عمری در کتاب "المجدی" گوید: قسمتی از این تفسیر را ضمن یک جلد مشاهده کردم، بسیار نمکین و پسندیده است، اگر بخواهیم مقیاسی بدست دهیم، باید بگوئیم مانند تفسیر ابو جعفر طبری و یا مفصل تر از آن خواهد بود، ابن خلکان هم می گوید: "مشکل است که مانند آن یافت شود، گواه است بر سعه اطلاعات او در نحو و لغت".

ولی احتمال می رود که این کتاب مورد ستایش همان تفسیر نامبرده قبلی باشد.

۷- حاشیه پیرامون اختلاف فقها.

۸- حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی.

۹- الحسن من شعر الحسین، قسمتی از زبده اشعار ابن الحجاج را گرد آورده که شرح حال او را ضمن شعراء قرن چهارم یاد کردیم.

۱۰- الزیادات" در شعر ابن الحجاج نامبرده.

۱۱- "الزیادات" در شعر ابو تمام که ضمن شعراء قرن سوم به شرح حال او پرداختیم.

۱۲- گزیده شعر ابواسحاق صابی.

۱۳- نامه هائیکه میان او و ابواسحاق به صورت شعر مبادله شده.

و در عمده الطالب این چند کتاب را هم نام می برد:

۱۴- رسائل و منشات، در سه جلد. و چنانکه در فهرست ابن ندیم ص ۱۹۴ یاد شده، ابواسحاق صابی در گذشته قبل از سال ۳۸۰، مراسلات شریف رضی را بصورت کتاب در یکجا گرد آورده است.

۱۵- اخبار قضاة بغداد.

۱۶- شرح حال پدر بزرگوارش "طاهر" که در سال ۳۷۹، بیست و یکسال پیش از درگذشت پدربرشته تحریر کشیده است.

[صفحه ۳۱۴]

و در کتاب تاریخ آداب اللغة، این چند کتاب را هم افزون یاد کرده:

۱۷- "انشرح الصدر" یا اشعار برگزیده.

و من گویم: این کتاب، تالیف یکی از ادباست که از دیوان شریف رضی گزین ساخته است، چنانکه در "کشف الظنون" ج ۱ ص

۵۱۳ آمده.

۱۸- طیف الخیال. مجموعه است که بنام شریف رضی ثبت شده.

و من گویم: این کتاب از تالیفات برادرش سید مرتضی است.

۱۹- دیوان شعر، که چاپ شده و آوازه اش در همه جا پیچیده است. ابن خلکان گوید: جماعتی به گرد آوردن اشعار رضی همت گماشتند، آخرین گرد آورده را ابو حکیم خبری عرضه کرده است.

[صفحه ۳۱۵]

صاحب ابن عباد که شرح حالش در شمار شعراء قرن چهارم گذشت، یکی به بغداد گسیل داشت که دیوان شریف رضی را برای او رونویس کند، ضمنا نامه همراه آن برای شریف رضی فرستاد، و آن در سال ۳۸۵ سال وفات صاحب بود، شریف رضی که از ماجرا مطلع شد، دیوان خود را برای او ارسال نموده و هم قصیده در ثنای او سرود که از آن جمله است:

- میان من و تو دو حرمت دست بهم داده: نثر من که اقتدایش به توست و شعرم.

- با پیوست علم و ادب که جوانمردان را بهم پیوند دهد، نه چون پیوند عشیره و تبار.

- اگر اشعار خود را بتو هدیه سازم، بسان بافته آهنی است که بر داود عرضه گردد.

"تقیه" دخت سیف الدوله، در گذشته سال ۳۹۹، از مصر کسی را گسیل داشت که دیوان شریف رضی را برای او رونویس کند، روزی که دیوان بدستش رسید، گفت هدیه گرانبهاتر از آن سراغ ندارم.

این موضوع، شاهد این است که شریف رضی، توجه تامی به شعر خود داشته و آنرا در دوران زندگی خود جمع آوری کرده که برای رونویس آن خدمت شریف رضی می آمده اند. و چه بسا ترتیب دیوانش مانند دیوان برادرش سیدمرتضی بر اساس تاریخ و سالهای نظم اشعار بوده است.

شعر و شاعری

واضح است که هر کس بر روحیات سرورمان شریف رضی واقف شود، و موقعیت ارجمند او را از جنبه علم، ریاست و مقام رفیع بشناسد، مقام شعر و شاعری را، دون مقام او خواهد یافت، و روح او را برتر از روح دگر شاعران.

- می بیند که هنر شعر بر شخصیت او نیفزوده و نه در مناعت و شرافت او اثری

[صفحه ۳۱۶]

داشته. عظمت و مقامی برای او کسب نکرده و نه در پیشرفت اجتماعی او یارو مددکارش بوده است، او قبل از دهسالگی به قافیه سنجی پرداخته و موقعی که دهساله بوده ضمن قصیده چنین سروده:

- مجد و سروری، می داند بازیچه دست من است، گرچه در سر گمیهای کودکان غوطه ورم.

انی لمن معشران جمعوا لعلی

تفرقوا عن نبی او وصی نبی

- من از آن خاندانم که چون برای مهمی گرد هم آیند، شکوه و جلالشان بهنگام پراکنده شدن، نمودار شود: آن یک پیامبر است و آن دگر وصی، آن یک نقیب و آن دگر شریف و...
- اگر خواهی، از همت عالیم سراغ گیر که در قلب ستارگان رخشان جای گرفته.
- اگر بخواهم، اراده ام چون خار بر چشم صاحبان دولت می خلد و آنان را غرق خون می سازد.
- چه میدانهای پیکار که پنجه مرگ گلوی دلاوران را از نزدیک فشرد.
- هیولای مرگ در صفوف لشکر به پا خاست و با ضرب شمشیر بران پیکر دلیران را به خاک افکند.
- شمشیرها در دل دشمن بهم پیوست و سنان نیزه هادر خود و جوشن فرو نشست.

بکت علی الارض دمعاً من دمائهم
فاستغربت من ثغور النور والعشب

- از خون دشمنان، دم شمشیر و ناوک نی اشک ریزان گشت و صفحه این مرز و بوم از گل و لاله خندان شد.
- شریف رضی، هنر شعر و قافیه پردازی را فضیلت و افتخار نمی دانست، بلکه آنرا وسیله برای پیشبرد مقاصد خود می شناخت، می فرمود:
- شعر برای من افتخاری نیست، ولی هر گاه دیگران به مفاخره برخیزند من با شعر آبدارم به مقابله برخیزم.
- چکامه ام والاتر از آن است که با آن به استقبال بزرگان شتابم ولی هر کس

[صفحه ۳۱۷]

- به زیارت من آید شعر نمکین خود را تحفه حضور سازم.
- سروده که لایق حضور شاهان است، چونان " مثل سائر " که بهر مرز و بوم روان است.
- گرچه من در این میدان صاحب سر و افسرم، از حرفه شاعری بیزارم.
- و هم گوید:

و ما قولی الاشعار الا ذریعه
الی امل قد آن قود جنیبه

وانی اذا ما بلغ الله غایه
ضمنت له هجر القریض و حوبه

- من شعر و قصیده را وسیله آرزو ساخته ام و بزودی مهار آنرا می کشم.
- اگر خدایم بر کرسی آرزو نشاند، از قافیه پردازی و شرمساری آن بر کنار می شوم.

و هم گوید:

- تنها بدان خوشنودی که بگویند: شاعر است، خاک بر سر "شعر" که در شمار فضیلت و افتخار بر آید.
- همینست بس که بوستان شعر و احساس خرم شود، و شاخسار آن سر به آسمان سایید.

- تا چند دلباخته نظم و سرود باشی، و هنوز از مرحله گفتار پای به میدان عمل نگذاری.

- شریف رضی، در چکامه ها و قصائدش، خود را حساس ترین شعرای جهان می شناسد، گاه شعر خود را برتر از شعر "بحتری" و "مسلم بن ولید" می بیند و گاه فروتنی کرده و خود را همپایه "فرزدق" و "جریر" می شمارد و یا همتای "زهیر" و گاه در صدد حق جوئی برآمده و با دیده ستایس شعر خود را می سنجد و احساس خود را مافوق احساس دگران معرفی می نماید.

بیشتر نقادان ادب، او را سرآمد شاعران قریش می شناسند، خطیب بغدادی در تاریخ خود ج ۲ ص ۲۴۶ می نویسد: از ابو عبد الله محمد بن عبد الله دبیر شنیدم که در حضور ابو الحسین ابن محفوظ که یکی از روساء بود، می گفت: جمعی از بزرگان علم

[صفحه ۳۱۸]

و ادب را دیدم که می گفتند "شریف رضی از همه شاعران قریش سر است" ابن محفوظ گفت: این سخن استوار و صحیح است، در میان قریش، شاعرانی یافت شده اند که خوب می سروده اند ولی کم، اما کسی که هم نیکو بسراید و هم فراوان، جز شریف رضی را ندیده ایم.

در فرهنگ رجال، بطور گسترده از شعر و ادب او تمجید شده، چونانکه سایر مفاخر او از فضائل نفسی و کمالات روحی مورد ثنا و ستایش قرار گرفته است، در اینجا مجال و ارسی و نقل تمام آن نیست، بلکه بخاطر اختصار، قسمتی از آن یاد می شود:

۱- نسابه "عمری" در کتاب "مجدی" گوید: شریف رضی، در بغداد "نقیب النقباء" خاندان ابی طالب بود، هیت و جلالی به کمال داشت، با ورع و پارسائی و زهد از دنیا و بی اعتنائی. خاندان و خویشاوندان خود را رعایت می کرد، از پامال شدن حقوق آنان به خشم می شد، و از جانیان و ستمکاران ایشانهم انتقام می گرفت.

او یکی از نوابغ روزگار و نزد بزرگان علم و ادب تعلیم یافته بود، قسمتی از تفسیر او را که بر قرآن کریم نوشته، در یک جلد زیارت کردم، زیبا و نمکین بود، اگر با تفسیر ابو جعفر طبری قیاس شود، برابر و یا بزرگتر است.

شعر و احساسش، والا تر از آن است که در وصف گنجد، تاکنون، لقب "سرآمد شاعران قریش" ویژه اوست، با توجه به اینکه حارث بن هشام، و "عبلی" و "عمر ابن ابی ربیع" پیشاپیش آن شاعران، و محمد بن صالح موسوی حسنی، و علی بن محمد حمانی و ابن طباطبا اصفهانی، در دنباله آنان آمده اند.

۲- ثعالبی در "یتیمه الدهر" گوید: اینک شریف رضی نابغه دوران، و نجیب ترین بزرگان عراق است، علاوه بر تباروالا- و افتخاراتی چون خورشید عالم آرا، با فرهنگی نمایان و فضلی تابان، زیب و آزرین بسته و از هر چه خوبتر، طرفی به کمال جسته. از

[صفحه ۳۱۹]

این گذشته، او سرآمد شاعرانی است که از خاندان ابی طالب برخاسته اند، چه گذشتگان و چه معاصران، با آنکه در وصف آنان، شعرای برجسته و ماهری، مانند "حمانی" و "ابن طباطبا" و "ابن الناصر" و دیگران جلوه گر بوده اند. بلکه اگر گویم:

شریف رضی "اشعر قریش" است، گزافه نگفته ام و گواه آن، ضمن مراجعه به اشعارش مشهود می شود، شعری پر مغز و استوار،

خالی از عیب و عوار، که در عین روانی و سلامت قرص است و متقن، با معانی نغز و بلند، ولی چون میوه بوستان مهیای تناول و چیدن.

پدرش ابو احمد ریاست نقبائی را عهده دار بود که چون داروغه، امور داخلی خاندان ابی طالب را، رتق و فتق می کردند، او بر همه آنان حکومت داشت، به مظالم یعنی اختلافات مالی آنان رسیدگی می نمود و کاروان حج را رهبری می کرد، و تمامی این مناصب و مشاغل، در زمان حیات ابواحمد، یعنی به سال ۳۸۸ به فرزندش " شریف رضی " انتقال یافت.

۳- ابن جوزی در " منتظم " ج ۷ ص ۲۷۹ می نویسد: " رضی " در بغداد، نقیب خاندان ابی طالب بود، بعد از دوران سی سالگی، قرآن کریم را در مدتی اندک، حفظ نمود. در فقه و فرائض میراث اطلاعات کافی داشت، دانشمندی فرزانه و شاعری سخندان بود. پارسا و معتقد با همت والا، روزی از زنی، چندمجموعه یادداشت به پنج درهم خرید، یک جزوه آن به خط ابو علی " ابن مقله " بود، با دلایل گفت تا زنک را حاضر ساخت و بدو گفت: در میان نسخه ها یک جزوه با خط ابن مقهل یافتم، اگر مایلی اینک جزوه را بر گیر، و اگر بهای آنرا طالبی، اینک پنج درهم دیگر از آن تو است آن زن پنج درهم را بگرفت و دعایش کرد و رفت " شریف رضی " مردی بخشنده و با سخا بود.

۴- ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه گوید: " رضی " در مدتی اندک، پس از دوران سی سالگی قرآن را حفظ کرده و بخش مهمی از فقه و فرائض (میراث) را فرا گرفت، دانشمندی ادیب، و شاعری ماهر بود، با نظمی روان و فصیح و الفاظی پر معنی و بلیغ، در پرداختن قافیه توانا و در ساختن انواع شعر مقتدر که اگر در وادی تغزل

[صفحه ۳۲۰]

گام زند و بیاد معشوق ترانه و غزل ساز کند، احساس لطیف و خیال دلپذیرش شگفتیها بیار آرد، و اگر در میدان ثنا و ستایش تازد و با نظمی سهل و روان، به صید معانی پردازد، هیچ شاعری بگرد او نرسد و اگر در سوک و ماتم، به سوز درون دامن زند، بر همه ماتم سرایان سبقت گیرد، و با همه اینها، دبیری سخندان و صاحب سخن بوده پارسا، با روحی شریف و همتی والا، پابند احکام دین، معتقد و با یقین از هیچکس صله و جائزه نپذیرفت، حتی جوایز پدرش را باز می گرداند.

۵- " باخرزی " در کتاب " دمیة القصر " ص ۶۹ می نویسد:

در محفل پیشوایان صدرنشین و در مجلس بزرگان، صاحب پایگاه برترین است.

اگرش من زبان به ستایش گشایم، چنان است که به خورشید تابان گویم: وه چه پرتوی!

و یا به گلزار گویم: چه خرم و زیبائی؟

با شعری بدیع که اگر به مفاخره برخیزد، بر آخرین مدارج عظمت بر شود و عقد ثریا بر تارک نهد، و اگر راه تشبیب و غزل پوید، احساس لطیفش از نسیم سحری سبق جوید، تا آنجا که هر گاه غزلیات پر شورش بر سخندان ماهر خوانده شود، شیفته و شیدا، فریادش به " احسنت " بر آید و بر شور و شغف فزاید.

اگر به ستایش محبوبکان زبان باز گشاید، با ترانه های شیوا، چون مشاطه ای باشد در کنار پرپچه رگان رعا، و چون به ثنای ممدوحی سخن ساز کند، با قصائد دلربا، عقل بحیرت ماند که شاعر نبوغ خود را جلوه گر ساخته یا عظمت ممدوح را.

و بهر حال چون سمند تیز گام به میدان دواند، در " وصف " باشد یا " مدح، " بخت آن کسی فیروز باشد که در " گروبنندی " نام او بر زبان راند.

و اگر بسان دبیران و منشیان خامه بر دست گیرد، نثر شیوایش، چون لولو شاهوار است که بر عروس بخت نثار کند، یا دانه های

شبنمی که بر چهره گل نشانند.

و بجان خودم سوگند، شهر بغداد از وجودش خرمی گرفت که او را در دامن خود پیورود:
از پستان دجله اش شیر داد و از نسیم روچرور خود، مشام جانش را معطر ساخت.
شعر زیبایش، چندان از آب دجله نوشید، که گوارا شد، و چندان غوطه خورد

[صفحه ۳۲۱]

که پاک و تابناک بر آمد، هر گاه گلزار کمالات و فضائلش بجلوه آید: بغداد با آن خرمی و نشاط، به گشت و گزار شود، و در گرمای نیمروز به نسیم جانفزایش پناه برد.
۶- رفاعی در "صحاح الاخبار" ص ۶۱: می نویسد: شریف رضی، سر آمد شاعران قریش است، از این رو که شاعر خوش پرداز قریش، فراوان نسروده. و آنکه فراوان سروده خوش پردازد نبوده، اما شریف رضی میان این دو فضیلت جمع کرده است. علاوه بر این مردی پارسا، با تقوا، عادل و دادگستر بود و ابهتی عظیم در دلها داشت.

القاب - مناصب

اشاره

بها الدوله در سال ۳۸۸ سرورمان، سید رضی را با لقب "شریف اجل" تشریف داد، و در سال ۳۹۲ با لقب "ذو المنقبتین" و در سال ۳۹۸ با لقب "رضی ذو الحسین" و در سال ۴۰۱ دستور داد که در حضورش او را با عنوان "شریف اجل" خطاب کنند و نامه های رسمی را با همین عنوان مزین سازند.

البته، مناصب و کارگزاریهها، در دوران سرورمان شریف رضی، فراوان و متعدد بوده است: از جمله: وزارت، شامل: وزیر رسمی، وزیر مختار. استانداری: عام و خاص، استانداری عام هم یا با دستور و انتخاب از مرکز خلافت، یا در اثر غلبه و استیلاء و رسمیت یافتن اضطراری از جانب مرکز. فرماندگی لشکر، آنهم با دو صورت: تنها اداره امور لشکر و فرمان جنگ و عقب نشینی، یا به اضافه تقسیم غنائم و پیمان صلح. فرمان سرکوبی مرتدین، سرکوبی یاغیان، فرمان قضاوت و داوری، سرپرستی مظالم (دادستانی) سرپرستی قبائل اشراف: بصورت عمومی و خصوصی، فرمان برگزاری نماز جماعت، فرمان رهبری حجاج، سرپرستی دفاتر مالی و حقوقی، سرپرستی امور حسبه و حفظ ناموس اجتماع، و غیر آن از سرپرستیها و کارگزاریهها.

از جمله دفتر مخصوص دبیران و منشیان، دفتر مردان موثق و عدول و اهل انصاف (شهود)، دفتر بزرگان و اشراف و اعیان دفتر گردن فرازان و شیرمردان و

[صفحه ۳۲۲]

تک سواران، دفتر صاحب نظران و هوشمندان و تیزبینان، دفتر سادات علوی و اشراف خاندان نبوی، دفتر فقها و پیشوایان دانش و دین.

در این میان منصبی است ویژه آن کس که تمام این فضائل و کمالات را زیر پی دارد، مانند سرورمان شریف رضی، نمونه والای

فضل و کمال، از این رو کسی که درصدد بحث و کنکاش از مقام و منزلت اوست و می‌خواهد روحیات و معنویات او را برآورد کند، ناچار است که تمامی آن مناصبی را که شریف رضی عهده دار گشته، گرچه بصورت فهرست و اختصار باشد، مورد مطالعه و تدقیق قرار دهد.

اینجاست که شخصیت و عظمتی مافوق تصور، در برابر دیدگان مجسم می‌شود شخصیتی آکنده از علم، فقه، کمت، اعتماد، رشد، مناعت، جوانمردی، هیبت، عظمت، جلال، جمال، وفاء، عزت نفس، بینش، احتیاط، تصمیم، شهامت، عفت، بزرگ منشی، کرم، گردن فرازی و بی‌نیازی، که هر یک کم و بیش در وجود شاعران و ادیبان دیگر وجود داشته، و مجتمعا و تماما در وجود شریف رضی.

شریف رضی، به سال ۳۸۰ در سن ۲۱ سالگی دوره طائع‌الله، عهده دار نقابت و سرپرستی خاندان ابی طالب گشت و هم رهبری حاجیان و نظارت در مظالم اجتماعی (دادستانی) باو سپرده شد، فرمان این مناصب و مقامات از جانب بهاء الدوله در سال ۳۹۷ در بصره بنام او صادر، و در محرم سال ۴۰۳ سرپرستی امور این خاندان را به طور کلی باو محول نمود، و با عنوان "نقیب النقباء" مخاطب گشت، گویند: سرپرستی کل مقام و رتبه است که به عهده کسی محول نشده، جز پیشوای هشتمین علی بن موسی الرضا سلام الله علیه، که ولی عهد مامون بود، و حتی بنا به نوشته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، شریف رضی از جانب القادر خلیفه عباسی، بر حرم مدینه و مکه، بخلاف منصوب گشته است.

با این همه، شخصیت شریف رضی، والاتر از آن است که با منصب و مقام شناخته و یا سنجیده شود و چنانکه شاعر گوید:

لم تشید له الولايات مجدا
لا، ولا قیل رفعت مقداره

بل کسها و قد تخرمها الدهر
جلالا و بهجه و نضاره

[صفحه ۲۲۳]

- مقام و منصب، ارکان عظمتش استوار نکرد، نه. و نه بر قدر و منزلتش فزود.

- فرمانروائی، در چشم‌روزگار خوار و زبون گشته بود، او جامه‌عزت و جلالش بر تن استوار فرمود.

باری آن مناصب و مقاماتی که سرورمان شریف رضی عهده دار بوده در کتب دانشمندان سلف، با تمام شرائط و آداب تجزیه و تحلیل شده و در این زمینه کتابهای ویژه تالیف یافته است، ما در اینجا به مختصری از آنچه در کتاب "احکام سلطانیه" نوشته "ماوردی" در گذشته سال ۴۵۰ آمده است اکتفا می‌نمائیم:

نقابت

اشاره

"نقابت" منصبی است که به خاطر حفظ و نگهداشت شرافت خاندانها تاسیس شده تا از برخورد و درگیری با افراد فرومایه درامان مانند، ضمنا نقیب هر خاندان نسبت به افراد هم‌تبارش مهربانتر و قهرا فرمانش نافذتر است.

نقابت دو قسم است: کلی و جزئی، نقابت جزئی، تنها به امور سرپرستی قیام می‌کند، بدون اینکه حکمی صادر کند یا کیفری اجرا نماید، از این رو، فقه و دانش، جز شرائط آن نخواهد بود، بلکه تنها نسبت به دوازده مورد نظارت خواهد نمود:

۱- آمار خانواده‌های سادات و حفظ نژاد و تبارشان که با بیگانگان مخلوط و مشتبه نشوند، آنکه از جمع خاندان خارج می‌شود معلوم باشد و آنکه داخل آنان می‌گردد شناخته باشد.

۲- فامیل‌های مختلف با نام و نسب مضبوط گردند، و پدر خانواده مشخص باشد، تا در اثر تشابه نام و مکان نژاد آنان مختلط نگردد.

۳- ضبط آمار نوزادان، دختر و پسر، تا پدر و مادر آنان مشتبه نگردد، و ثبت نام اموات که راه افترا و تزویر در نسب آنان بسته شود.

۴- مراقبت افراد از نظر آداب و اخلاق، تا شایسته مقام و منزلت تبار خود،

[صفحه ۲۲۴]

در اجتماع ظاهر شوند، در نتیجه حشمت و موقعیت آنان برقرار و حرمت رسول خدا محفوظ ماند.

۵- دورنگهداشتن آنان از مشاغل پست، و باز داشتن از کارهای زشت و پلید که نه خوار و بی‌مقدار شوند و نه زیردست این و آن.

۶- مانع شود که پیرامون، معاصی نچرخند و حرمت‌قانون را زیر پا نهند تا آنجا که در نصرت دین اجدادشان تعصب بیشتر داشته و در پاک کردن محیط از آلودگیها و منکرات جدیت وافرتری نشان دهند. و گرنه زبان ملامتگران باز شود، و مورد خشم و نفرت واقع شوند.

۷- مراقب باشد که شرافت و افتخارات آنان، باعث نشود که به دیگران زور بگویند و جفا روا دارند، که این خود انگیزه خشم و کین است، بلکه وادار کند تا با لطف و تواضع دل‌های دیگران را بجانب خود معطوف دارند.

۸- یاری کند تا حقوق آنان پامال نشود، و نه اجازه دهد که آنان حقوق دیگران را نادیده بگیرند، انصاف دهد و انصاف بگیرد.

۹- حقوق مالی آنان را مانند سهم سادات در غنائم و اموال خراجیه استیفا کند و طبق دستور الهی، در میان آنان تقسیم کند.

۱۰- مراقب باشد که زنان و دوشیزگان با شوهران لایق و هم‌رتبه خود، ازدواج کنند تا شرافت خاندان محفوظ و مصون بماند.

۱۱- به استثنای اجرا حدود و قصاص، نسبت به خطاکاران، اجراء عدالت نموده سختگیر باشد، از لغزش بزرگان چشم‌پوشد و با پند و تذکر از خطای آنان درگذرد.

۱۲- موقوفه‌هائی که ویژه آنان خاندان است، مورد نظارت و سرپرستی قرار دهد: در حفظ اصل بکوشد، و هر چه بیشتر در ازدیاد منافع و بهره آن تلاش کند، و اگر تولیت آن با دگران است، در استیفاء حقوق و قسمت کردن آن نظارت کند، اگر وقف خصوصی است، مستحقین آنرا تشخیص دهد و شرائط لازم را رعایت نماید،

[صفحه ۲۲۵]

ناحق به حق دار برسد.

نقابت کلی و عمومی

علاوه بر آنچه در نقابت جزئی و خصوصی یاد شد، پنج وظیفه دیگر به نقیب سمحول می شود:

- ۱- در منازعات و درگیریها داور آنان باشد.
 - ۲- سرپرستی اموال و املاک یتیمان را در دست بگیرد.
 - ۳- در مورد ارتکاب جرائم، حدود و کیفر لازم را اجرا کند.
 - ۴- برای شوهر دادن زنان و دوشیزگانی که برای آنان ولی و سرپرست معین نشده، اقدام کند.
 - ۵- با اجرا حکم "حجر" دست سفیهان و نابخردان را از ضایع کردن اموال کوتاه کند و در صورت بازگشتن به رشد و صلاحیت، اموال آنان را در اختیار خودشان قرار دهد.
- "نقیب" با اجرا این پنج وظیفه مقام نقابت عمومی و کلی را احراز می نماید و اینجاست که بایدفقیه و دانشمند باشد تا حکومت و داوری او نافذ گردد... (احکام سلطانیه ص ۸۶ - ۸۲ ملاحظه شود).
- این نقابت عامه همان منصب والائی است که به سرورمان شریف رضی محول گشته بود.

سرپرستی مظالم (دادستانی)

از جمله وظائف این منصب، وادار کردن دادخواهان به انصاف و حق جوئی است و باز داشتن آنان از نزاع ومخاصمه، از این رو شرط احراز این مقام آن است که شخصیتی عالیقدر، فرمان روا، پر هیبت، پاکدامن، قانع وپارسا باشد، زیرا اجرا وظیفه او، جز با سطوت و اقتداری که در خور امیران است و دقت و موشکافی که شایسته قضاة

[صفحه ۳۲۶]

و داوران است، میسور نیست.

حال اگر این شخصیت، از جمله وزیران و امیران باشد، نیازی به صدور فرمان و منشور مستقل نخواهد بود، بلکه همان منشور وزارت و فرمانروائی، برای نظارت مظالم و دادستانی کافی است، اگر از جمله وزرا و امرا نباشد، با توجه به شرائط گذشته از افراد شایسته و لایق این مقام دعوت شده، منشور و فرمان ولایت و دادستانی بنام او صادر می شود.

سرپرستی مظالم، گاه عمومی و کلی است، یعنی نقیب، هم در مرحله حکومت و داوری (قضائیه) و هم در مرحله اجرا و تنفیذ (مجریه) انجام وظیفه می کند، در این صورت، بایستی دارای جلال و مرتبه والاتری باشد، و از میان افرادی انتخاب گردد که با نایب الحکومه، وزیر مختار و یا استاندار همدیف باشد، و اگر فقط در مرحله دوم (قوه مجریه) عهده دار نقابت است، چنین مقام و مرتبه لازم نخواهد بود، تنها کافی است که در اجرا حق و عدالت سخت گیر باشد، از نکوهش بدگویان پروا نکند و دست طمع به سوی رشوه دراز نسازد... (احکام سلطانیه ص ۶۴-۸۲).

سرپرستی امور حج

سرپرستی امور حج به دو قسمت تقسیم می شود: گاه رهبری کاروان منظور است و گاه اقامه مناسک حج. رهبری کاروان نیازمند

سیاست و کفایت و تدبیر است و رئیس کاروان باید مردی فرمانرا، صاحب نظر، شجاع، با ابهت و کاردان باشد تا بتواند از عهده وظائف دهگانه خود برآید:

- ۱- گرد آوردن همگان و جلوگیری از تشتت و پراکندگی که مایه هلاکت اموال و جانهاست.
- ۲- تقسیم بندی گروهها، برای حرکت و فرود، تا موجب درگیری و گمراهی از راه و مقصد نگردد.
- ۳- کاروان را با نرمی و همواری حرکت دهد که ضعیفان، درمانده نشوند، و

[صفحه ۳۲۷]

- آنها که احیانا عقب مانده اند، یاوه نشوند، از اینروست که پیامبر فرمود " : امیر کاروان کسی است که از همگان ضعیف تر است " یعنی آنکه چارپایش کند و ناتوان است دیگران باید در حرکت و فرود تابع او باشند و جانب او را رعایت کنند.
- ۴- شاهراه امن و پر نعمت را برای حرکت کاروان در نظر داشته باشد و از راه خشک و سنگلاخ پرهیزد.
 - ۵- اگر آب کمیاب باشد، قبلا در تهیه آن باشد و اگر چراگاه کم است، در فکر علوفه چارپایان.
 - ۶- هر گاه در منزلی فرود آیند، با اعوان خود، بمراقبت و پاسبانی قیام کند و چون براه افتند، گرداگرد آنان چرخد تا از شر سارقان و طراران در امان مانند.
 - ۷- اگر راهزنان راه کاروان را ببندند، با تمام امکانات خود، مقابله کند، اگر می تواند با نبرد و قتال، و اگر نه با بذل اموال، راه کاروان را باز کند که حجاج از وظائف و اعمال حج عقب نمانند، البته بذل اموال، در صورتی است که حجاج از جان و دل بپذیرند، زیرا در این گونه موارد، بذل اموال واجب نیست.
 - ۸- در نزاع و درگیری، میان افراد کاروان وساطت کند تا صلح و صفا برقرار گردد، و اگر مجاز نیست، بدون رضایت آنان داوری نماید، و در صورتی که مجاز باشد یعنی اهلیت داوری داشته و فرمان لازم صدور یافته باشد، می تواند شخصا داوری کند، و اگر به شهری وارد شوند که حاکم شرع در آن مستقر است، می تواند داوری را بدو محول کند.
 - ۹- ستمگران را بجای خود بنشانند و خطاکاران را ادب کند، و جز در صورتی که مجاز باشد و از اهل اجتهاد، حدود الهی را اجرا نکند.
 - ۱۰- مراقب وقت و هنگام باشد که به موقع مناسک حج را دریابند، و حتی المقدور، محتاج به سرعت و تاختن نشوند که باعث رنج و خستگی خواهد بود. و موقعی که به میقات رسیدند به حد کافی فرصت دهد که بانجام واجبات و مستحبات احرام موفق شوند.

[صفحه ۳۲۸]

اما اقامه حج و بپا داشتن مناسک آن:

- کسی که متصدی این کار می شود، و او را امیر الحاج گویند، بمنزله امام جماعت است در نمازهای روزانه، و علاوه بر شرائطی که در امام جماعت معتبر است، بایستی به احکام و مناسک حج مطلع باشد و وقت و هنگام آنرا بشناسد. دوره این سرپرستی و نظارت، فقط ۷ روز است که از نماز ظهر روز هفتم ذیحجه شروع و روز ۱۳ خاتمه می یابد.
- امیر الحاج، پنج وظیفه قطعی دارد و یک وظیفه ششم که در لزوم آن اختلاف شده:
- ۱ - اعلام کردن به مردم که روز احرام و حرکت برای درک مشاعر چه روزی است تا همگان تابع او باشند و به راه و روش او اقتدا

کنند.

۲- مناسک و اعمال حج را با همان ترتیبی که در شرع مقرر شده، چه بروجه استحباب و یا بروجه لزوم، یادآور شده عملی سازد تا دیگرانهم از او پیروی نمایند.

۳- توقف در عرفات و مشاعر و منی از حد لازم تجاوز نکند، بموقع معین کوچ کند تا دیگران هم بمتابعت کوچ نمایند ۴- راهنمایی حجاج که در ارکان و وظائف از او پیروی کنند، و به راز و نیازی که به خالق کعبه دارد، توجه کرده آمین گویند.

۵- امامت در نمازهای یومیه.

۶- قضاوت و داوری در میان حجاج و اجرا کیفر از قبیل حد و "تعزیر"، که مورد اختلاف مذاهب است.

شریف رضی، از دوران جوانی، تا اواخر زندگی، عهده دار این مقام منیع بود چه در زمان پدر بزرگوارش به عنوان یار و معین یا نیابت، و چه بطور استقلال از سال ۳۸۰ هجری، و در این پست، خدمات عظیمی انجام داده که در تاریخ ثبت شده و یاد او را جاویدان ساخته است:

ابو القاسم، ابن فهد هاشمی در کتاب "اتحاف الوری باخبار القری" ضمن حوادث سال ۳۸۹ می نویسد: در این سال، شریف مرتضی و شریف رضی به حج مشرف شدند، در راه حج، ابن جراح طائی، آن دو را متوقف ساخت. نه هزار دینار از مال خود بدو عطا

[صفحه ۳۲۹]

کردند، تا خود را بمراسم حج برسانند.

ولادت - وفات

به اتفاق مورخین، شریف رضی، به سال ۳۵۹ در بغداد، متولد گشت، و در همانجا بالید و بزرگ شد. و در همان بغداد، بروز یکشنبه، ششم محرم سال ۴۰۶ دیده بر جهان بست، چنانکه در رجال نجاشی، تاریخ بغداد، عمده الطالب، خلاصه الرجال و غیر آن آمده است.

در "شذرات الذهب" نوشته "در صبح روز پنجشنبه درگذشت" و گویا اشتباه از کاتب باشد، زیرا مدرک گفته‌اش را کتاب "ابن خلکان" معرفی کرده، و در تاریخ ابن خلکان می نویسد: "صبح روز یکشنبه" نه پنجشنبه.

در "دائرة وجدی" ج ۴ ص ۲۵۳ سال وفات را ۴۰۴ نوشته، گویا از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته، یا خطائی است که از کاتب رخ داده، چون می بینیم، همین فرید وجدی در ج ۹ ص ۴۸۷ دائره اش تاریخ صحیح را یادآور شده و نوشته: "ششم محرم سال ۴۰۶ یکی از معاصرین شریف، ابو الحسن احمد بن علی بتی، در گذشته شعبان سال ۴۰۵، پیش از مرگ، قصیده در سوگ و رثای شریف سروده است که در دیوان او ج ۱ ص ۱۳۸ دیده می شود، گرد آورنده دیوانش می گوید: بعد از تاریخ این سروده چند ماه گذشت که شریف رضی درگذشت. رضوان خدای بر او باد.

در مرگ "شریف رضی"، وزیر، ابو غالب، فخر الملک، و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضاه، همگان با پای برهنه، برسم عزاء، در خانه او حضور یافتند، فخر الملک بر او نماز خواند، و در همان خانه اش که در محله کرخ ردیف مسجد اهل انبار بود، دفن شد.

[صفحه ۳۳۰]

برادرش شریف مرتضی، بر جنازه برادر حاضر نشد و در مراسم نماز هم شرکت نمود، از بی قراری و جزع نتوانست به جنازه برادر بنگرد، به روضه امام موسی بن جعفر علیهما السلام پناه برد، و در پایان روز، فخر الملک، شخصا به روضه امام مشرف شده شریف مرتضی را به خانه اش فرستاد.

بسیاری از مورخین نوشته اند که "جسد او را، بعد از آنکه در خانه اش به امانت خاک کردند، به کربلا مشرفه منتقل ساختند و در کنار پدرش ابو احمد حسین بن موسی بخاک سپردند و از تاریخ چنین بر می آید که در قرون وسطی، مزارش در کربلاء مشهور بوده است، صاحب عمده الطالب می نویسد: "مرقد شریف رضی، در کربلاء آشکار و معروف است." و نیز در شرح حال برادرش مرتضی می نویسد: "نزد پدر و برادرش بخاک رفت، و مرقد آنان آشکار و معروف است." رفاعی، در گذشته ۸۸۵، در کتاب "صحاح الاخبار" ص ۶۲ می گوید: "جنازه شریف مرتضی را به کربلاء حسینی بردند، مانند پدرش و برادرش، و در آنجا بخاک سپردند، و مرقدش در آنجا ظاهر و مشهور است."

این موضوع، با اعتبار عقل هم سازگار است، زیرا فرزندان "ابراهیم مجاب" در حائر قدس جوار حضرت سید الشهداء سکوت اختیار کردند، ابراهیم نامبرده در نزدیکی حائر از جانب بالاسر مبارک دفن شد، و فرزندانش مرقد او را گورستان شخصی خود گرفته، در اطراف او دفن شدند، و هر کس از این خاندان در بغداد یا بصره سکونت داشت، همچون فرزندان "موسی ابرش" بعد از مرگ، به کربلاء منتقل و در کنار جدشان بخاک رفتند، ضمناً قطعی است که جنازه پدر شریف رضی، به حائر حسینی منتقل و در همانجا دفن شد.

اضافات چاپ دوم: [و شاید، ابتدا در خانه اش دفن شده باشد، و بعد او را به کربلاء برده باشند، چنانکه ابن جوزی در "منتظم ج ۷ ص ۲۴۷ یاد کرده است].

و هم قطعی است که جنازه شریف علم الهدی را بعد از اینکه در خانه اش بخاک سپردند، به حائر حسینی منتقل نمودند، تولیت آن تربت مقدس در کف آنان بود و هیچ کس، جز با اجازه آنان در حائر حسینی دفن نمی شد، همان طور که ضمن

[صفحه ۳۳۱]

شرح حال وزیر، ابو العباس ضبی، در همین جلد صفحه ۱۸۱ گذشت.

مراثی - سوگنامه ها

جمع کثیری از معاصرین شریف رضی، او را مرثیه گفتند، و در پیشاپیش آنان برادرش علم الهدی است که گفته:

- ای یاران داد از این فاجعه ناگوار که بازوی مرا شکست، کاش جان مرا هم می گرفت.

- پیوسته بیمناک و بر حذر بودم، تا اینکه در رسید، و شرننگ مصیبت در کام من ریخت.

- چندی التماس کردم و مهلت خواستم، آخر هجوم آورد و به حال زارم ننگریست.

- مگوئید از چه سیلاب اشکش روان نیست؟ اشک را هم چون بخت نامساعد سرباری نیست.

- خدا را، بر این عمر کوتاه و تابناک، و چه عمرها که دراز بود و ناپاک.

از جمله کسانی که در سوک شریف، مرثیه ساختند، شاگردش مهیار دیلمی است، شرح حال او در ضمن شعراء قرن پنجم خواهد

آمد، دو قصیده دارد، که یک قصیده آن ۷۰ بیت است، و در دیوان او ج ۳ ص ۳۶۶ ثبت شده، این چنین شروع می شود:

- بازوی " هاشم " را که فرو انداخت؟ دست " لوی " را در پیچید و از پایگاه حشمت فرو کشید؟
- در ریگزار حجاز، قریش را درهم کوبید و سرا پرده عزتشان بر کند؟
- پای بر فرق " مضر " نهاده با خفت و خواری پامالشان کرد، و کس دم بر نیآورد؟
- کیست که به مکه تاخت و حرمت خانه خدا بشکست؟
- از آن پس به مدینه تاخت و تربت پاکان عترت را پی سپر ستوران ساخت؟
- رسول خدا گریان است، فاطمه در صحرای " طف " بر فرزندان عزیزش زار و نالان.

[صفحه ۲۳۲]

- دین خدا در امن و امان بود، چه کسش بر آشوفت؟ حصار دژ بلند و افراخته چه کسش بعزم تسخیر برخاست؟
- بازوی مردان دلاور از کار ماند که تسلیم شدند؟ یاسر از مسلمانی برتافتند؟
- یا " شریف رضی " شبان فداکار این خاندان، طعمه اجل گشت که رمه آنان از چرا باز ماند.
- و قصیده دیگرش ۴۰ بیت است و در دیوانش ج ۱ ص ۲۴۹ با این مطلع ثبت شده:

اقریش لالفم اراک و لاید
فتواکلی غاض الندی و خلی الندی

به خاطر شهرت این دو قصیده، و اینکه در بسیاری از کتب تراجم و فرهنگهای رجالی ثبت آمده تا برسد بدیوان مهیار دیلمی، از نقل تمام این دو قصیده صرف نظر شد.

نمونه ای از اشعار و قصائد

یک نمونه از شعر شریف رضی، قصیده است که درباره مذهب سروده، با یاد اهل بیت افتخار می جوید، و اشتیاق خود را بزیارت تربت پاکشان می رساند:

الا لله با دره الطلاب
وعزم لا یروع بالعتاب

- هلا! چه خوش است حمله با شتاب، و اراده که نلرز از بیم عتاب.
- و آنکه دامن همت بر کمر زده می تازد، همچون تاختن شمشیر به سوی گردنها و رقاب.
- ملامتش کنم که از چه دوری گرفتی؟ و از نکوهش آرد که زور آمدی نابهنگام.
- من به چشم دیدم که عجز و ناتوانی از بیم صولت شب به خاک افتاده جنایات او را ستایش کرد.
- اگر روزگار، با صولت و سطوت راه مرا نمی بست، از همه سو به جانب سروری و ارجمندی می تاختم.
- شیوه جوانمرد عرب، هم آغوشی با شمشیر بران و سمند تیزگام است.

- از دشمنان: جز تهدید دروغین نبیند و از او جز شمشیر راست نبیند.

[صفحه ۳۳۳]

- فرداست که از شمشیر و سنان خفتان سازم، با اینکه از شیوه جوانی بر کنار نیم.
- و از سیاهی شب جامه بر تن آرایم، بهنگامی که کاروان برون تازد، برون تاختن شمشیر از نیام.

و کم لیل عبات له المطایا

و نار الحی طائرہ الشهاب

- چه شبها که با مرکوب رهوار، آماده تاخت شدم، دیگران در اطراف آتش پر شرر سرگرم.
- نگرستم که زمین چهره خود را دگرگون ساخته و با شیر و گرگ بیازی برخاسته.
- من نیز چهره و دیدار خود دگرگون ساختم، چنانکه سپیدی مو از خضاب.
- زیباتر از آن ندیدم که سفیدی را با سیاهی طراز بندند.
- من با آرزوی خودهمخواه ام ولی سنگینی آمل و آرزو شتران قوی هیکل را بزانو در آورده است.
- اگر یاس و ناامیدی بر ما چیره شود، امید را در دل زنده کنیم و با شجاعت پیش تازیم.
- هر آنگاه که ژاله بهاری از ابر خیزد و شرار باران همراه حباب برقص آید.
- گویا آسمانرا آب در گلو شکسته، بر سروادیهها از دهان فرو ریزد.
- دره و هامون با سیلاب، هم آغوش گشته، ابر سپید بر سر آن دامن بگسترد.
- و چون بر تپه و ماهور بگذرد، مانند لعاب از گردنه ها سرازیر شود.
- گویم: خداوند سرزمین مدینه را از باران رحمت و آب گوارا سیراب کند.
- به ویژه، تربت بقیع را و خفتگان آن، آبی دامن کشان و سیلابی ریزان.
- و تپه های " غری " و چکیده حسبی که در بلندیهای آن جا گرفته.
- و تربت آن شهیدی که در بیابان " طف " خفته و بالب تشنه داعی حق را لبیک گفته.
- و هم بغداد و سامرا و طوس را، سیراب کن، از ژاله بهاران و سیلاب باران.

[صفحه ۳۳۴]

- چشمها در کنار این گورها اشکبار است همچون گریه آسمان بر کوهساران.
- اگر ابر آسمان از ریزش باران دریغ ورزد، سرابها آب گشته بر زیر آن گورها روان گردد.
- خدایت سیراب کند که چه روزها تشنه دیدار بودم، از راه دور و نزدیک.
- ای باد " جنوب " از سر راهم بر کنار شو، و سرمای جان گزایت را از ساحت من دور ساز.
- در سیاهی شب به سویم متارکه از آن تربت پاک توشه نگرفتم.

- اگر ابرها از اکناف آسمان بدان سوی کشانده شوند و چون شتر قربانی از گلوی آنها ناودانها سرازیر شود. باز هم حق آن تربت پاک ادا نشود.

- مگر آن تنهای پاک در کام زمین فرو نشدند که به رستاخیز برای نعمت جاودانی انگیخته شوند؟
- چه بسیار شد که کینه حسودان، مست و خراب، جام مرگ را در میانشان به گردش آورد.
- درود الهی هر دم و هر روز بر آن نشانه های هدایت و قبه های عظمت چون نسیم وزان باد.
- پیوسته عزم سفر را تجدید کنم، گر چه یاران از رفاقت و یاری دریغ ورزند.
- سینه باد و طوفان بشکافم تا نسیم جانفزائی از تربت بوتراب دریابم.
- چشم دارم که روزگرم سر یاری در قدم نهاد و صید آرزو در میان چنگالم بال و پر زند.
- شتران بادپیما را جانب شما روان سازم تا چون تیر شهاب دل هامون را بشکافند.
- لعاب از دهانشان بر سر و گردن ریزد، چونانکه لعاب سیل بر دامن جبال.

واجب بینها حزق المزاکي

فاملی باللغام علی اللغاب

- مهار توسن تیز گام را یدک کشم و بنوبت خستگی از جان شتران بر آرم.

[صفحه ۳۳۵]

- باشد که آبی بر این آتش تفته پیاشم که در میان سینه ام جای کرده است.
- دیدار و زیارتان رهبری است که ما را به گنجور رستگاری و پاداش هدایت کند.
- در " زورا " بغداد (کاظمیه) دو تربت پاک می شناسم که درد حسرت و اشتیاقم را کنار آن شفا می جویم.
- مهار جانرا جانب آن درگاه می کشم و سلام خود را تقدیم آن بارگاه می سازم که بی جواب نخواهد ماند.
- زیارتشان روان مرا پاک سازد و جامه ام را از هر عیب و عاری بیالاید.
- جدم علی فرمانروای دوزخ است روزی که نجات بخشی از عذاب خدا جز او نیست.
- ساقی حوض کوثر، روزیکه دلها از تب و تاب کباب است، و همو پیشگام بر " صراط " باشد، برای حساب.

و من سمحت بخاتمه یمین

تضن بکل عالیه الکعب

- دست راستش انگشتری خاتم به سائل بخشد و بخل ورزد که مجد و عزتش به یغما رود.
- آیا کندن دراز خیبر معجزه نیست که اعتراف کنند و یا " غائله " آن مار.
- می خواست که مکرری اندیشد و خدا نخواست، کلاغی پرواز گرفت و فتنه از میان برخاست.
- آیا این چنین بدر تابان در تاریکی و سیاهی محو شود؟ و این خورشید درخشان در میان ابر و مه پنهان ماند؟

- هر که بر او ستم راند، با گذشت و وقار، کیفر او در کف نهاد.
- بینم که ماه شعبان درآمد و مرا مشتاق زیارت ساخت، کیست که پاداش

[صفحه ۳۳۶]

مرا خاطر نشان سازد؟

- در قصائد خود با نام شما افتخار جویم، نه با شعر و احساسم، و با مدد شماست که گامهای استواری در خطابه و نثر بردارم.
 - از آلودگی برکنارم. از اینرو که با دشمن شما در جدالم، هدف تیر فحش و ناسزایم.
 - آشکارا دم از ولای شما زدم نه در پرده. از دگران بیزاری جویم و باک نیارم.
 - سزاوارتر از من به ولاء شما کیست؟ با آنکه رشته‌خاندانم بشما منتهی است.
 - دوستار شمایم، گر چه دشمنم دارند، به پابوس شما روانم گر چه از پای درمانم.
 - فتنه روزگار میان ما جدائی افکند، ولی بازگشت ما به یک دودمان و تبار است.
- در این قصیده بسال ۳۹۱ روز عاشورا، سید الشهداء سبط پیامبر امام حسین علیه السلام را مرثیه گفته است:

هدی المنازل بالغمیم فناها

و اسكب سخی العين بعد جمادها

- اینک سرزمین "غمیم" است: صلا درده و سیلاب اشک از دیده روان ساز!
- گر این حصار بلند را وامی بر دوش است پردازو اگر خون دلی در این خاکدان اسیر است، فدا بخش و رها ساز.
- یا بر شو بر فراز جهاز شتران و با نظاره این ویرانه، آبی بر آتش درون بیفشان.

نوی کمنعطف الحنیه دونه

سحم الخدود لهن ارث رمادها

- خندقی بیرامون همچون قوس کمان، نزدیکتر گودالی سیاه پر از خاکستر میراث مطبخیان.
- اینک طناب بند خیمه ها و در کنارش نشمینگاه جوانمردان، آتش دگران رو به خاموشی است، جز آتش اینان.
- و این مهار بند، ویژه آن جوانان که با سمند زرد و سرخ خیمه خود آزرین بندند، و دیگران با حله آویزان.

[صفحه ۳۳۷]

- بخدا سوگند با کاروانی برگرد این دیار از حرکت باز ماندم که دستها بر جگر نهادند.
- با حسرت و زاری سیلاب اشک بر رخسار روان کرده از سوز دل جامه بر تن دریدند.
- چندان در این ماتم سرا ماندند که گویا پای شتران و استران میخکوب زمین کردند.

- سپس راه برگرفتند، آبشخور آنان، سیلاب دیدگان، توشه راهشان غم و انده‌هان.
- هر یک جامه عزا حمایل ساخته، دانه های اشک چون مروارید بر حله ها رخشان.
- به تهنیت قدومت، بارانی فرو ریزد که توده خاک را جان بخشد، نرم و هموار.
- و چون به دشت و هامون بنگری، مرغزاری در نظر آید چون حله یمن شاهوار.
- از این دیدگان که اینک زیارت آمده اند، بجز بیخوابی و غمگساری چه میجوئید؟
- دیگر اشکی بر این دیده ها نماند، نه بخدا، خواب هم بدان راه نبرد.
- اینک از گریه بر این دیار باز ماندیم، و بر حال زار فاطمه گریانیم که در سوگ فرزندان اشکبار است.

لم یخلفوها فی الشهید و قد رای
دفع الفرات یزاد عن اورادها

- آیا بهنگام ولادتش دانست که زنازادگان سر حسین را بر سر نی خواهند کرد؟
- آن روز که عراقیان به سوگ و ماتم نشینند، شامیان با جشن و سرورش عید شمارند.
- از خشم پیامبر نهراسیدند که یکسر کشتزار او را درو کردند.
- بینش و هدایت را در برابر سرگشتگی و ضلالت فروختند، رشد و صلاح را وا نهاده نکبت و جهالت خریدند.
- رسول خدا را خصم خود ساختند و چه بد ذخیره برای روز جزا مهیا کردند.

[صفحه ۳۳۸]

- خاندان پیامبر بر پشت شتران بدخو سوار، خون پیامبر بر ناوک نیزه ها نمایان.
- ای دل بسوز، بر خاندان علی که پس از عزت و ارجمندی، پامال امویان گشت.
- مهارذلت و خواری در بینی کشیدند و ریسمان اسارت بر گردن نهادند.
- گفتند: هلاک آل علی، دین کردگار است مگر نه این دین از جدشان بیادگار است؟

طلبت ترات الجاهلیه عندها
و شفت قدیم الغل من احقادها

- به آئین " جاهلیت " خون کشتگان باز جستند و سینه های پر کینه را از آتش التهاب، شفا بخشیدند.
- حقوق غائبین را ویژه خود ساختند و بدلخواه خود بر حاضرین ستم راندند.

الله سابقکم الی ارواحها
فکسبتم الاثام فی اجسادها

- خدا، ارواحشان را از معرکه نبرد به عالم بالا بر کشید، و شما با تاختن بر اجسادشان فجیع ترین جنایات را مرتکب گشتید.
- اگر قبه های افراشته آن پاکان بر زمین فرو خوابید، ارکان دین خدا هم به خاک در غلطید.
- اینک خلافت اسلامی از مسیر خود منحرف است، دیگر به رشد و صلاح امت امید نتوان برد.
- منبر خلافت پی سپر قلدران گشت: گر گهای بنی امیه بر زبر آن جستند.
- خلافت، ویژه برگزیدگان خداست که بآنان الهام بخشید و کفیل دین و آئین ساخت.
- بتمام افتخارات چنک یازیده ویژه خود ساختند، ملامتی نیست که جن و انس به حسادت برخاستند.
- پارسائی و بردباری، منش گستاخان خونریز، خونریزی و جلادت - اگر از خدایشان بیم نبود - روش زاهدان گوشه گیر.
- خاندانی که نوزدان خود را با پراق جنگ در " قماط " پیچند و به جای

[صفحه ۳۳۹]

گهواره در صدر زین جای دهند.

- حدیث آزادگی و کمالاتشان بر زبان دشمنان، که همواره از رقیبان روایت کنند.
- ای خشم خدای بپاخیز و بخاطر پیامبرش بر دشمنان بتاز، و شمشیر تیزاز نیم برکش!
- بتاز بر آن گروهی که خون محمد و خاندانش را بخاطر یزید و زیاد تباه کرده بر زمین ریخت.

صفدات مال الله ملء اکفها

و اکف آل الله فی اصفادها

- حقوق الهی را چنگ چنگ به یغما برند و دست خاندان الهی را در غل و زنجیر کشند.
- با شمشیر محمد، در پی آل و تبار او تاخته بهر سو راندند، چونانکه شتران غریبه را از سر آنگاه برانند.
- گفتم - کاروان خسته و رنجور را که چون عقاب های خاکستری بر قله کوهساران روان است.
- ساروان در پی شتران می دود که از لاغری چون کمان اند، سرکش آنها از بیم تازیانه مطعی گشته و او بر کفل رامها می نوازد.
- چنان تند و سریع در اهترازند که پنداری گردن شتران، پیشاپیش، جدا از نشان دوان است.
- گفتم: بایست گرچه دامنم پر غبار است، دلی در سینه دارم که از فراق یاران در تب و تاب است.

بالطف حیث غذا مراق دمائها

و مناخ اینقها لیوم جلادها

القفر من ارواقها و الطیر من

طراقها و الوحش من عوادها

- در این صحرای " طف " که قربانگاه شهیدان و نبردگاه دلیران بود.

- اینک رواقش خشک و سوزان، پناهنده اش مرغان آسمان، زائرش وحش

[صفحه ۳۴۰]

بیابان است.

- دانه های اشکی بر این زمین ریزان است که سوز و گداز عشقش مددکار است.
- ای عاشورای حسین شعله های جانسوزت تار و پود مرا بسوخت.
- هر ساله به سوز درونم دامن زنی، هر چند به خاموشی آن بکوشم.
- چون مار گزیده روزگرم تلخ و دردبار و چشمم در تب و تاب است.
- ای جد والا تبار سپاه غم و حسرت، همواره بر دلم می تازد: حمله می کند و می ستیزد.
- سیلاب اشکم ریزان است، اگر شبانگاهم دریغ کند، صبحگاهان روان است.
- این بود ثنا و ستایشم. و رسا نیست. بلی. هر کسی به میدان تازد، مهار سمند را از کف بگذارد.
- آیا بگویم "تربت سیراب باد؟" که شما خود باران رحمتید و ابر بهاران.
- با مدح و ثنایم، ارج و منزلت شما را بیفزایم؟؟ شما بر قله کوهساران و من در تپه و هامون!
- با چه زبان به ستایش اختران خیزم که بر طاق آسمان همطراز کهکشان باشند؟
- خورشید که با روشنی و جلال میدمد، از ستایش ما بی نیاز است.
- در عاشورای سال ۳۷۷، این قصیده را در سوک جدش سید الشهداء سروده است:

ساحت بذودی بغداد فآنسنی

تقلبی فی ظهور الخیل و العیر

- بغداد، فریادم بر کشید که برون شو و من بر پشت سمند و تکاور، با خاطری آرام.
- هر چند از این سو بآن سویم کشاند، با شهامت و جلادت بیشتر در برابر خود یافت.
- بی واهمه بر شهر بغداد بتازم و بی محابا آنچه خواهم کنم.
- فتنه برخاست و آواره دیارم کرد، مرا آفریدند که بر صدر زین جای گیرم یا جهاز شتران. نه بر بالش نرم در کنار زنان.

[صفحه ۳۴۱]

- هر چند از مقابله و دفاع ناتوان ماندم، بدون باخت، از معرکه جان بدر بردم.
- با شتاب، در سیاهی شب روی نهان کردم، آنگاه که بیابان لخت و عریان شد از دد و دام.
- گویند گفت- و سوز دل، اشک بر رخسارم می بارید:
- آرام گیر و درد را بر خود هموار کن- برای اندوه و غم وقت بسیار است.
- گفتم: هیئات پندت نه بموقع است، غم و اندوه جز در روز عاشورا به دلم راه نگیرد.

- روزی که بر پسر فاطمه، آوای رحیل برکشید، ناوک تیری دو پهلوی و تیز.
- به خاک در غلطید، بی پرستار و غمخوار، پرستارش سم ستوران، غمخوارش تیغ ساربان.
- بالب تشنه، نیزه جان ستان در دلش جا گرفت، سوز تشنگی و آرزوی آب گوارا از خاطرش برد.
- گویاشمشیرهای تیز و بران که در پیکرش جا می گرفت، آتشی بود که بر خرمنی از نور در می گرفت.

لله ملقى على الرضاء عض به
فم الردى بين اقدام و تشمير

- خدا را بر ریگزار تفتیده کربلا، پیکری نگون است که از نیش هیولای مرگ پاره پاره غرق در خون است.
- تپه ها با سایه خود بر پیکر چاک چاکش رحمت آرد و گردباد، جسم عریانش را با دامن محبت مستور دارد.
- وحش بیابان حرمت قربانگاهش شناخت، با آنکه سه روز بر خاک افتاده بود، گامی پیش نگذاشت.
- بسا دریای آرام، که گرداب اجل در پیش دارد و امواج مرگبارش بدنبال است.
- بسا قهرمانی که بر روزگار می بالید و چرخ زمانه به کام مرگش در افکند.
- زاده زیاد را ناپاکی حسب بر حسین بیاشوفت، تلاش او در استحکام قدرت

[صفحه ۳۴۲]

- یزید تحسین و سپاسی برنینگیخت.
- خواست جنایت ننگین خود را جبران کند، ولی شکست، قابل ترمیم نبود.
 - دختران رسول را به اسارت بردند، با آنکه نهال دین سرسبز و خرم بود.
 - اگر غول مرگ نجیب زاده از خاندان ما در ربوده، این هیولا، چنگ و دنداننش همواره به خون رنگین است.
 - اینک با صفحه جبین نیزه دشمن را بجان می خرد، که از خاک و خون خضاب بسته.
 - بعد از آنکه، با قلبی آرام و اندیشه استوار، ناوک سنان را از جبین خود بر می تافت.
 - غبار میدان، دامن کشان می گذرد، گریبان در ماتم خورشید چاک زده.
 - بر گروهی که شمیرشان در گلو شکسته، گویا برقی بود که بر فراز تپه ها درخشید.

بنی امیه ما الا سیاف نائمه
عن شاهر فی اقاصی الارض موتور

و البارقات تلوی فی مغامدها
و السابقات تمطی فی المضامیر

- ای پسران امیه تیغ دلاورانی که عزیزانشان در اقصی نقاط زمین بخوط طپیدند، بخواب نخواهد رفت.

- شمشیر در نیام بخود می پیچد، سمند تیز گام در میدان تمرین بی قرار است.
- و من به انتظار روزی نشسته ام که بی پروا در آید و لرزه بر اندام این فریب خوردگان افکند.
- تیغها، هر چند بخواهد بر گردن دشمنان فرود آید و شراب خون بیاشامد.
- رواست که هر روز از خاندان مصطفی، با ضرب تیغ و سنان ماهی بر زمین افتد؟
- و هر روز چشمه زلال آنان با حوادث روزگار، تیره و تار گردد؟
- غار تبر قوم که دیو مرگ از چنگالش می گریخت، اینک در پنجه غارتگران اسیر است.
- سپید چهره ای که با کبر و ناز می گذشت، در روز عاشورا دیده از جهان بربست.

[صفحه ۳۴۳]

- چیست که از چهره غمین و دیدگان فرو رفته در شگفتی؟ جراحت قلب عمیق گشته التیام نگیرد.
- با کدام چشم سوی معالی ارجمندی بنگرم که دیدگانم خشک شده چاره پذیر نباشد.
- با روزگار، بازخمی جانکاه روبرو شوم، تا عمر باقی است، و هم قلبی که خرم و شادان نیست.
- یا جداه غم جانکاه و سوز درونم در اختیار نباشد. خواهم آبی از دیدگان بر آتش دل بیفشانم.
- دیده بیخوابم خیانت کرده از ریزش اشک دریغ دارد، همچون کمان سخت که از اطاعت کماندار سر پیچد.
- تسلائی خاطری بر دل من حرام است، با آنکه بر هیچ دلی حرام نباشد.
- و در عاشورای سال ۳۸۷ باز هم سید الشهداء را چنین در سوک و ماتم نشسته:

راحل انت و اللیالی تزول

و مضربك البقاء الطویل

- از این سراکوخ خواهی کرد، روزگار هم نخواهد ماند. دیر زیستن درد بی درمانی است.
- نه دلاوری بجا ماند که با شمشیر هم آغوش گردد، نه آرزویی و نه آرزومندی.
- پایان زندگی - در این جهان - نابودی است، بوستان سبز و خرم روزی افسرده خواهد گشت.
- آدمیزاده طعمه مرگ است، اسب تازی هم که پرورش جنگی یابد، عاقبت هدف تیر و نیزه خواهد بود.
- زندگی در شکم مادر، با خواب نوشین شروع شود، بعد از آن درد و رنجی است طولانی تا در خاک تیره به خواب ابد آرام گیرد.
- زندگی چون ابر است که باد جنوبش، در روزی آکنده از مه، گرد آورد، و باد صبایش پراکنده سازد.

[صفحه ۳۴۴]

- شیوه روزگار است: دوستان راه سفر گیرند و بازماندگان بر آنها بگریند.
- گذشت روزان و شبان، فراق و جدائی را تسریع کند، چونانکه گیاه، هر چند بیش قد بر افرازد، طراوت خود را از دست بدهد.

- بسا جوانمردی که از روزگار خود خرم و شادان است، و دگری در تب و تاب
- دنیاست. اگر با آن سر وصل دارد، با این تخم جفا دارد، چون زیبارویان بی وفا.
- اینک بر فراق عزیزش عزادار و گریان است، فرداست بر او بگریند و بعزایش نشینند.
- آرزوها مایه حسرت و رنج است، نه دلگرمی و امید.
- غول مرگ را چه باک است که کدامین عزیز را در رباید، بعد از آنکه پسر فاطمه را در ربود.
- کدامین روز، بخاطر حادثه هولناک و فاجعه دردناک، دیده‌ها اشکبار است؟
- روز عاشورای حسین، که نه دوست وفا کرد، نه میزبان پناه داد.
- ای پسر فاطمه عهد کردند و عهد خود شکستند، وفاداران چه اندک اند.
- سفارش رسول را در حق تو زیر پانهادند و به خونخواهی جاهلیت برخاستند.
- به رویت شمشیر کشیدند، و مقدرات الهی را بهانه کردند، عذری بدتر از گناه.
- عذر خواستند و پشیمان گشتند، بعد از آنکه سپاه خود را بسیج کردند این نه هنگام معذرت و پشیمانی است؟
- کاری که جز با ضرب شمشیر سرانجام نگیرد، فرجامش تلخکامی و نابودی است.

یا حساما فلت مضاربه الهام

و قد فله الحسام الصقیل

یا جوادا ادمی الجواد من الطعن

و ولی و نحره مبلول

حجل الخیل من دماء الاعادی

یوم یبدو طعن و تخفی حجول

یوم طاحت ایدی السوابق فی النقع

وفاض الونی و غاض الصهیل

- ای شمشیر بران که سرها شکستی و عاقبت با تیغ کین سرت را شکستند.

- ای جوانمردی که با سمند تیز گام به دریای خون تاختی، باز گشتی و گلویت

[صفحه ۳۴۵]

گلگون است.

- ساق ستوران از خون رنگ شقایق گرفت، روزی که طعن نیزه آشکار است و سپیدی ساقها در خون پنهان.

- روزی که سمند تیز تک در لای و لجن گرفتار ماند. ضعف و سستی بالا گرفت شیهه ستوران جانب پستی.

- پنداری صورت خود را نهران سازم، با آنکه با خیل ستور، بر سر و صورت او تاختند؟
- پنداری شربت آب گوارا باشدم و هنوز سینه دشمن از خون او سیراب نگشته؟
- قبلته الرماح و انتضلت فيه المنايا و عانقته النصول
- نیزه ها سینه اش را بوسه زدند، تیرها از شوق رخسارش پرواز آمدند، ناوک سنانها در آغوشش نشستند.
- اسیرانش بر شتران سوار گشته، گریبانها تا به دامن چاک زده اند.
- بخاطر آن دلها که دیده عشق بیدارشان خونچکان و بخاطر آن اشکها که بر رخسارشان روان است.
- نقاب از چهره چون آفتابشان کشیدند، تابش آفتاب هم خود نقاب است.
- با سرانگشت چهره ماهشان را پنهان نمودند، اشک رخسار هم چون حجاب است.
- شکوه بردند، اما با گریه و زاری، فریاد زدند، ولی با نوحه و شیون.
- ساریبان بدخیم کناری نگیرد. و ناله یتیمان آرام نپذیرد.

یا غریب الدیار صبری غریب

و قتیل الاعداء نومی قتیل

- ای آواره شهر و دیار صبر و قرارم نماند. ای کشته دشمنان خواب بر من حرام است.
- دل بی قرارم به سویت پر می کشد، با عشق و شغف، با ناله و شور.
- کاش در کنارت به خاک می رفتم، یا تربتت را در چشم می انباشتم.
- همواره مزارت بموسم باران سیراب باد.

[صفحه ۳۴۶]

- بارانی نرم و هموار، همراه بادی لطیف و نسیمی خنک و سایه بر دوام.
- ای زادگان احمد تا چند امروز فردا کنم و سنان نیزه ام از طعن و ضرب محروم.
- خیل تیز گامم در زیر زین، اشتران باد پیمایم در کمین، تازه وارد از آمادگیم در اندیشه و بیم.
- تا چند؟ باز هم تا چند، سرکشان و جانیان گردن افزاند؟ و تا چند فرومایگان دون بر والا گهران ارجمند فرمانروا باشند؟

قد اذاع الغلیل قلبی و لکن

غیر بدع ان استطب العلیل

- آتش درون تار و پود قلبم را بسوخت، عجیبی نیست که دل سوخته در پی درمان بر آید.
- کاش زنده مانم و روزی با دوستان بر جهنم، در کفم شمشیری برنده و آخته.
- به خونخواهی قربانیان " طف " پیکرشان را با نوک سنان بر خاک کشم. گروه گروه بهم پیوندیم.
- تار و پود قلبم با مهرش زیور بسته چونان موی سپید و سپیدی مو، جز با مرگ درمان نیابد.

- من رعیتی سر بفرمانم، گرچه از خاندان شمایم: پدرم حیدر است و مادرم زهرای بتول.
- هر گاه دیگران با مجد و جمال به میدان مفاخرت آیند، گوی سبقت آنراست که گوید: جدم رسول.
- همگان از دیدارم خرم و شاداند، چون به فضل و برتریم شناسند. دگران را هر که بینم زائد و فضول.
- جمعی با شور و نوا چکامه دلربایم را در بزم ادب بخوانند، برخی دگر به خطابه و سخن پردازیم گوش سپارند.
- کاش می دانستم نکوهشگرم کیست؟ با آنکه اندیشمندان حقشناس بر سخنم خرده نگیرند.

[صفحه ۳۴۷]

- با هدف و خواسته ام وداع گویم که گمنامی بلامتم برخاست؟ با آنکه جهانیان معذورم شناسند؟
- آری آرزویم همین است - اگر خداوند با بخت فیروز قرین سعادت سازد - پایگاه برتر، آرزوی خردمندان هوشیار است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-
 ۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنمایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

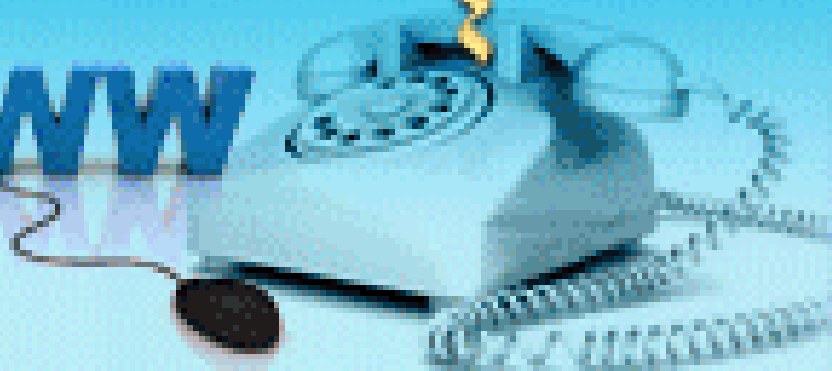


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

